

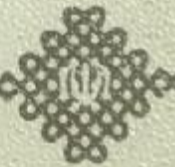
۴

دانش

زمستان ۱۳۶۴

مجموعہ برائے علمی و فنی سرگرمیوں کی جمہوری اسلامی ایران - اسلام آباد

- ۴۳ میاسہ و مقدار
۴۳ یادداشتہائی برہامش فہرست مشترک پاکستان
۴۳ اشعار
۴۳ کشمیر میں فارسی ادب - ایک جائزہ
۴۳ فائر دہلوی - کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام
۴۳ فارسی زبان اور متعزین
۴۳ غلام حسن شہید ملتانی کا فارسی کلام
۴۳ رضا لائبریری رام پور میں میر علی الکاتب السلطانی کی تحریریں
۴۳ کتابوں پر نقد و نظر



سہانکسمارہ : ۱۰ روپیہ

قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- ❧ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد .
- ❧ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد .
- ❧ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشند .
- ❧ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب شود . حق التحریر مناسب پرداخت می شود . «دانش» می تواند جهت همکاری خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید .
- ❧ مقاله ها باید تائپ شده باشند . پا ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود .
- ❧ «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند . جهت معرفی کتاب در نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود .
- ❧ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت «دانش» ارسال فرمائید .

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۲ - اسلام آباد - پاکستان

دانش

۴

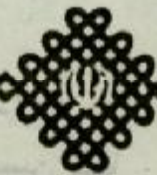
زمستان ۱۳۶۴ - ۱۴۰۶
دوره ۱ - شماره ۴ - لیه

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



بسم الله الرحمن الرحيم

فہرست مطالب

بخش فارسی

میاسہ و مقدار

۱

معزالدین محمد حسینی اردستانی

بہتمام بہاء الدین وکیلی

۶۹

یادداشتہائی برہامش فہرست مشترک پاکستان

نجیب مایل ہروی

۹۹

اشعار

بخش اردو

۱۰۳

کشمیر میں فارسی ادب - ایک جائزہ

ڈاکٹر شمس الدین احمد

۱۳۳

فائز دہلوی - کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام

جمیل احمد رضوی

۱۶۵

فارسی زبان اور متعربین

وارث سرہندی

۱۸۱

غلام حسن شہید ملتانی کا فارسی کلام

روبینہ ترین

۲۰۷

رضا لاٹیری رام پور میں

میر علی الکاتب السلطانی کی تحریریں

محمد حسین شفا

۲۱۷

عارف نوشاہی

کتابوں پر نقد و نظر

پیشگفتار

درمیان کتاب های تازه خریداری شده ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، داستانی بدست آمد که فهرست نگار مرکز تحقیقات فارسی ، میاسه و مقداد ، نامیده است . این داستان که ترجمه و پرورده یکی از دانشمندان ایران است . تاکنون در هیچیک از تذکره ها و فهرست ها نامی از آن نیامده است .

بسیار جای تأسف است که این نسخه نویافته و منحصر هنگامی به مرکز تحقیقات فارسی رسید که موریا نه تمام کناره های آنرا خورده بود . و متن آن نیز چنان مشبک شده بود که قابل عکس برداری نبود . از این رو بنده آن را رونویس کردم تا از نابودی آن جلوگیری شود .

لازم به توضیح است که باتمام فرسودگی نسخه اصل آنچه در این اوراق می آید همان نسخه اصل است و تنها دو صفحه آخر نسخه که بسیار خرد شده و نیمی از کلمات آن ریخته بود ، مطالب آن در چند سطر و به مشکل خیلی مختصر نقل گردید و در موارد معدود دیگری هم که کلماتی خوانا نبود با استفاده از قراین تصحیح شد .

نسخه کتابخانه گنج بخش شماره ۱۰۷۶۱ به نسخ خوش کتابت شده است البته بی نام کاتب و بی تاریخ (به نظر می رسد که کتابت آن در سده یازدهم و شاید بروزگار نگارنده انجام گرفته) . این نسخه در ۵۶ صفحه است و هر صفحه ۲۰ سطر دارد .

نگارنده داستان دانشمند شیعی معزالدين محمد حسینی اردستانی مشهور به میر میران ، فرزند امیر ظهیر الدین محمد می باشد . که از ایران به هند آمده است . و در دستگاه عبدالله قطبشاه (۸۳ - ۱۰۳۵ هـ) جایگاهی یافته است . کتاب ,, کاشف الحق ,, خود را بنام این پادشاه به سال ۱۰۵۸ هـ ۱۶۴۸ م ساخته است .

این کتاب در منابع کتابشناسی به نام های چندی آمده است . از آن میان ,, امامت ,, (ذریعه ۲ : ۳۲۲) و ,, کشف الحق ,, (ذریعه ۱۸ : ۳۲) و چند نام دیگر که در (نسخه ها ۲ : ۹۷۸ و مشترک ۲ : ۱۱۶۷) به آن اشاره شده است . و نام نگارنده آنگاه سرزبان ها افتاد ، که دریافته شد که در کتاب پیشگفته او دست برده اند و بنام ,, حدیقه الشیعه ,, بنام احمد بن محمد اردبیلی ساخته اند .

برای ,, حدیقه الشیعه ,, ر . ک . ذریعه ۶ : ۳۸۵ - ۳۸۶ - مشار ۲ : ۱۷۳۴ که نشانی نه چاپ آنرا داده است - ریحانه ۵ : ۳۶۶ تا ۳۷۰ زندگینامه اردبیلی و نام ده اثر ادبی او ، از آن میان ,, حدیقه الشیعه ,, که می گوید که در نسبت آن به اردبیلی جای تردید نیست (نسخه ها ۲ : ۹۳۴ - مشترک ۲ : ۱۰۸۶) .

برای اردستانی ر . ک . : ذریعه ۲ : ۳۲۲ ,, امامت ,, بدون نام نگارنده ، ولی همان کتاب ,, کاشف الحق ,, اردستانی ست ، همانجا ۶ : ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، همانجا ۱۷ : ۲۳۶ ,, کاشف الحق ,, همانجا ۱۸ : ۳۲ : ,, کشف الحق ,, - برگل ۱ : ۱۸۱ ش ۳۲۴۵۶ R ,, کشف الحق ,, - مشترک ۲ : (۱۰۸۶)

حکایت غریبه را به زبان عربی در رشته تقریر و تحریر آورده بودند خواهش می شد .

یکی از اشخاص که حقوق صحبتش بیشتر در راه دوستی بیشتر بود

منابع پیشگفتار

- ۱ - ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری . ترجمه یو - ا - برگل - ترجمان یحیی آرین پور و سیروس ایزدی و کریم کشاورز . تحریر احمد منزوی ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۲ - جلد اول و دوم .
- ۲ - الذریعه الی تصانیف الشیعه تألیف محمد محسن الشهیر بالشیخ آغا بزرگ الطهرانی الجزی الثانی طبع نجف ۱۳۵۵ هـ ، الجزی السادس طبع تهران ۱۳۶۵ هـ ، الجزی السابع عشر طبع تهران ۱۳۸۷ هـ . الجزی الثامن عشر طبع تهران ۱۳۸۷ هـ .
- ۳ - ریحانة الادب تألیف میرزا محمد علی مدرس ، تبریز ۱۳۷۳ هـ ، جلد پنجم .
- ۴ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۴۰۵ هـ جلد دوم .
- ۵ - فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ، سازمان همکاری عمران منطقه نی ، مؤسسه فرهنگی منطقه نی ، تهران ، جلد دوم .

مياسه و مقداد

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقى
 الحمد لله رب العالمين ، حمد الشاكرين والصلوة والسلام على
 اشرف الأنبياء والمرسلين محمد خاتم النبيين وعترته الاطيبين خصوصاً
 سيد الوصيين امير المؤمنين ، على نفس رسول رب العالمين .
 وبعد اقل الخليقة بل الاشياء فى الحقيقة المحتاج الى رحمة
 الرحمانى معزالدين الاردستانى . مصدع برادران گشته و معروض مى
 دارد كه روزى در خدمت سيد فاضل وسند كامل وحيد عصر و فريد
 دهر الذى موصوف بمالا بدان يتصف به النفوس الكاملة الانسانية
 الاورع النقى والالمعى الزكى سيدنا و مولانا السيد حسين بن السيد
 على المدنى الشدقى رفع الله صحيفه قدرة بقدرته الكامله ، وفتح عليه
 ابواب فيضه بمفتاح فضله الشامله . وفقه بالفوز والفلاح بمنه وجوده
 كما وفقه الله فى ركوعه وسجوده .
 هر سخنى و از هر باب حرفى مى گذشت فرمودند : كه با جمعى از
 اخوان صفا و خلان وفا ، روزى از روزها حكايه مسلمان شدن مقرب
 درگاه اله ، اسخى واشجع صحابه رسول الله (ص) (ص) ۲۱) شير بيشه
 سعادت مندى مقداد بن اسود كندى - كه از كبار صحابه رسول و از
 شيعيان ومواليان زوج بتول است - درميان داشتندو آن قصه عجيبيه و
 حكايه غريبه را به زبان عربى در رشته تقرير و تحرير آورده بودند ،
 خوانده مى شد .
 يكى از اخوان كه حقوق صحبتش بيشتر و در راه دوستى بيشتر بود

التماس نمود که اگر به جهت تسهیل تفهیم این قصه را کسی ترجمه نماید منتی باشد ازو برجان و به موجب الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف . چون با آن برادران ائتلافی حاصل آمده بود ، التماس شان به قبول تلقی یافت که از یکی از دوستان که قادر برآن باشد التماس نماید که از او این شغل به فعل آید . اکنون صدیقی به از تو که از او این کار آید نمی بینم . اگر از تو این برادری بجا آید و خاطر مرا ازین تشویش برهانی در حقیقت دوستی باری از دوش برادری برداشته باشی فقیر بار قلت بضاعت وعدم استطاعت به موجب المأمور معذور ، شروع نمود . امید که توفیق اتمام پسند خاطر آن خلاصه اولاد رسول وزبدهٔ احفاد بتول بوده ، در نظر کیمیا اثر ایشان محلی از قبول بیاید . والا ، در ریغ از راه دور و رنج بسیار ، وهانا اشرع فیه .

ناقلان احادیث نبوی و مورخان تاریخ مصطفوی به اسانید صحیحه وطرق مختلفه نقل نموده اند که چون حضرت خاتم النبیین از جانب رب العالمین به رسالت جبرئیل امین مأمور شدند که از مکه معظمه مهاجرت نموده ، زمین یثرب را محل اقامت سازند . و سرور کائنات علیه افضل التسلیمات از مکه هجرت نمود ، به قدم بهجت لزوم مدینه را منور ساختند . ومهاجر وانصار که اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته منتظر (۳) امر و نهی آن حضرت شدند . و این خبر در آفاق منتشر شد . فرقه ای از طایفه قریش جمعیتی نموده به مشوره مشغول شدند که از یتیم ابی طالب غافل شدیم ، تا کارش بجائی رسید که اهل یثرب همگی منقاد او شدند . و خلقی کثیر بر او گرد آمده عنقریب دیار ما را خراب و مال ما غارت خواهند نمود ، درین باب فکری صواب باید کرد .

بعد از گفتگوی بسیار به این قرار دادند ، که به خدمت ابوجهل و ابوسفیان رفته به صوابدید ایشان فکری کنند . ریش درهم بافته در مجمعی که عظمای مکه با آن دو رئیس به همین مشوره مشغول بودند ، آمده بفریاد آمدند که از محمد بن عبدالله غافل شدید تا به مدینه رفت و اکنون اعوان یثرب را انصار و مطیعان مکه را مهاجر نام نهاده و روز بروز عدت و شوکتش بیشتر میشود و در فکر انتقام است و شما در خواب غفلتید ایشان به یک زبان گفتند که ما هم به همین مشورت مشغولیم و شب و روز در این اندیشه و بیم هستیم و بوده ایم . منتظر رأی شماست و تدبیر ما پس هر یکی رأی و هر شخصی فکری می کردند ، تا آنکه ابوسفیان گفت :

با اطاعت اهل یثرب و انقیاد بنی هاشم ، شما را قتل و اسر محمد دست نمی دهد . و حال آنکه دو خویش چون حمزه و علی که عم و عمزاده اند در امداد او بجان می کوشند و هر روز به جهت قوت و شوکت او زرهی از تدبیر می پوشند . این کار جز به مددگاری یکی از اکابر عرب که او را قوتی و قدرتی و عشیره و قبیله ای باشد ، از پیش نتوان برد . و این ره جز به همراهی چنین دلیلی نتوان برد و امروز هر چند تأمل می نمایم در تمام عرب به شجاعت و قدرت جابر بن ضحاک کسی نیست که او قبیله ای چون کنده و دختری چون میاسه دارد که آن قبیله در کثرت و عدت بی مثل اند (۴) . و این دختر در جمال بی مثل است هیچ به از آن نیست که با جوانان پسندیده و پیران روزگار دیده به خدمت او رویم . و میاسه را به جهت یکی از اکابر قریش خطبه نمائیم . و قبیله کنده را با خود یار سازیم ، و به شوکت تمام و عدت لاکلام روانه یثرب شویم . و این کار از پیش بریم و بیتی چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

میاسه به حسن در جهان بی همتاست
 گر فخر کند بر همه ابطال رواست
 چون آتش حرب بر فروزند یلان
 تیغش بر فرق دشمن انگشت نماست
 گر خطبه او کند شجاعان قریش
 و ز همسریش فخر نمایند بجاست
 گر مال طلب کند سر و مال از وی
 و اصل و نسب بخواهد ، آن نیز سزااست
 خوش حال کسی که خان و مانش از وی
 روز و شب و صبح و شام بانور و ضیاست
 سادات قریش زودتر بشتابید
 تا دریابید دولتی ، کان ز خداست
 بعد از آن برخاستند و یکدل و یک جهت شده کارسازی رفتن
 نموده منادی کردند ، که هر کرا رغبتی به دختری چنین و دولتی چنان
 هست باید که قدم پیش نهد . و جمعی کثیری چون ابوجهل بن هشام
 و پسر او عکرمه و عبدالله بن الزهری و خالد بن ولید المخزومی و ولید
 بن عتبه بن ربیع و بسیاری از اکابر و اهالی مکه معظمه با زیب و زینت
 ، کمرهای زرین بر میان ، و اسبان باد رفتار در زیر ران ، مقدم شان
 ابوسفیان شعری چند که یک بیتش اینست :
 بنام لات و هبل سر کنید این ره را
 مگر بود که بینیم روی آن مه را
 خوانده راهی شده . شب و روز به یاد روی میاسه و یاری پدر و
 مددگاری قومش سیر می نمودند و راه می سپردند . تا به حوالی آن
 قبیله رسیدند و چون خبر ایشان به جابر رسید ، به غوغای تمام

استقبال نموده ، برسم عرب ترحیب و ترهیب بجای آورده (۵) ، قوم را در منازل نیکو فرود آورده ، گوسفندان کشته و شتران نحر نموده ، سه روز ضیافتی بود ، و طعام و شرابی صرف نمودند که در عرب مثل آن کسی را بیاد نبود . و صبح روز چارم جابر آمده بر قوم سلام کرد و گفت

ای سادات بطحا و یثرب و مشاهیر مشرق و مغرب می

خواهم مطلب شما را بدانم . و مقصود شما را بفهمم ، که

غرض از طی مسافت چیست ؟ و مطلوب ازین مشقت

دیدن کیست ؟ تا اگر توانم در انجام آن سعی نمایم و اگر

عاجز باشم در ادای عذر آن گرایم .

از میان قوم ابوسفیان به تکلم در آمده گفت :

یا جابر بر هیچ کس مخفی نیست و تو نیز می دانی

که این قوم برگزیده ملک جلیل و اولاد ابراهیم خلیل اند .

سادات مکه و حرم و صاحب صفا و زمزم . ابطال یثرب و

بطحا ، مجاوران خانه خدا ، اکابر عرب و عجم را آرزوی

نسبت است به اینها . مع ذلک اینان این راه را طی نموده

به امید نسبت با تو . و مهمانی این حی آمده اند به خطبه

کریمه تو ازین جمع سادات که منبع سعادات اند ، یکی

راه فرزندی خود قبول کن و شرف دامادی خود ارزانی

دار ، تا ما را شرف بیفزاید و ترا فضل . و اینان را در مال

مضایقه نیست . و در حسب و نسب کمی نه .

و بیستی چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

بهر اهل جهان روشن است اینکه نیست .

جوانان و پیران ما را نظیر

دگر ملک ما هست خیر البلاد
 عزیزش نموده خدای قدیر
 در آن خانه او، که واجب شده
 به خلق خدا از صغیر و کبیر
 که آیند و گردند برگردان
 چه دور و چه نزدیک و برنای و پیر
 بود جد این قوم هاشم که او
 چو خورشید بد در سخاوت شهیر
 همی بود روزی خورش و حش و طیر
 چو محکوم حکمش امیر و وزیر (۶)
 چون جابر کلام او را شنید ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن
 سر برآورده گفت: ای اخوان صفا و ای سکان مکه و بطحا، مخفی نماند که باقی
 نمانده از اکابر و اهالی عرب کسی که رسولش به نزد من نیامده باشد
 به طلب آنچه شما طالب آنید و نخواسته باشند آنچه شما خواهان آنید.
 ولیکن هر که آمد من به عرض صاحب معامله (یعنی دخترم) رسانده
 ام، که (خواستگار) کیست و از کجا آمده و کارش چیست؟ و او هر
 بار در جواب من گفته که: یا بتا و حق الهی ما یملک عنانی الامن بردسنانی. یعنی (ای پدر
) به حق آن خدائیکه مرا آفریده که عنان مرا آن تواند گرفت که نیزه
 مرا رد تواند کرد. این بار نیز بروم و نقیر و قطمیر احوال شمارا برو
 عرض کنم. و مقام و منزلت قوم را برو ظاهر سازم و آنچه دیده ام
 و شنیده ام بگویم و بشنوانم. پس در ساعت متوجه حرم محترم شده، به حجره میاسه رفت، دید

که به سفید کردن زرهی مشغول است که گویا داؤد نبی علیه السلام
 رشته آنرا تافته و چشم هایش را چون چشمهای ملخ بهم بافته اند .
 چون پدر را دید برخاست و سلام کرد و جواب شنید ، و بعد از
 ساعتی جابر گفت :

ای جان پدر ؛ بدانکه قدم به خانه ما نهاده است درین مدت کسی
 از این جماعت عزیز تر و بزرگتر . این قوم از قبایل قریشند که سادات
 مکه اند و اکابر بطحاء ، بهترین عرب و عجم اند . در شجاعت و
 سخاوت و وفا . ساکنان بیت و حرم اند ، و میان صفا و زمزم . رغبت
 به تو نموده اند و به خواستگاری تو آمده ، جمعی کثیرند همه جوانان
 با اصل و نسب و بزرگی و حسب . مرا اعلام کن که ازین ها به کدام
 یک رغبت می کنی و از ایشان که را همسر خود می پسندی ؟

پس میاسه ساعتی سر در پیش افکنده سر بر آورده و گفت :
 ای پدر بزرگوار ؛ بارها (۷) به عرض شعا رسانده ام ، که مرا
 رغبت به مال و منال دنیا نیست . همسری من کسی تواند کرد که از من
 شجاع تر و دلیر تر باشد آنها که این اراده دارند . باید قدم در میدان
 نهند . هر کدام مرا در طعن و ضرب زبون خود سازد ، مرا کفوی باشد
 کریم و زوج بی مثل و سهم ، و آنکه زبون من شود ، خایب و خاسر ،
 راه خود را در پیش گیرد . و چنانچه آمده بود . و چه خیر باشد
 در مردی که مغلوب زنی شود و حال آنکه زنان به عجز و بی دست و
 پائی موسوم و مشهورند ، و به ضعف و زبونی در زبانها مذکور و بیستی
 چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

ای پدر با قریش باید گفت

کای جوانان مکه و بطحا

گر شما راست میل خویشی من
بهر میثاسه جهان آرا آفت
مهر او مال و ملک دنیا نیست

میل دنیا ندارد او اصلا
هر که غالب شود برو در حرب
سازد او را زبون بروز و غا

دانش کفو خویش و فخر کند
به زنا شوئیش بروز جزا
وانکه مغلوب او شود در جنگ

دامنش را کند ز دست رها
نکند سوی او نظر هرگز
نکند میل صحبتش قطعا

پس چون جابر گفتگوی او را شنید از پیش او بیرون آمده قوم را
از جواب او خبر گردانید . و شعرش را بر ایشان خواند . وهمه بیک
زبان گفتند والله که انصاف داده است ، در آنچه فرموده . اینک ما و او
در میدان حرب و مقابله* طعن و ضرب .

پس هر یک غلام و خادم را امر نمودند که اسباب حرب را حاضر
نموده ، اسبان را زین نهاده ، و زره ها را پوشیدند و شمشیر ها را
حمایل کردند ، و نیزه های خطی را بدست گرفتند و عزم میدان (۸) و
آهنگ طعن و ضرب و نیزه وری و حرب فرمودند .

و ازین جانب جابر با اصحاب خود ، در طرف دیگر صف کشیدند .
و بعد از لحظه ای میاسه چون ماه تمام به هزار تمکین و وقار ، بر اسبی

* دراصل : مقاتله .

کوه پیکر جوال نام سوار، زرهی تنگ حلقه سابری در بر خود، عادی
بر سر همچو عقاب تیز پر، روی خود را به طریق عرب بسته گوئی
بر کوهی نشسته به میدان آمد. اسب را جولان داد بهر طرف نگاهی کرد
سه بیت به این مضمون بر زبان راند.

نشود گوش من بگناه نبرد

گفته ناصحان و پند پدر

دشمن از طعن و ضرب من بیند

جزم داند که خون اوست هدر

ور بود دوست روز و شب نکند

آرزو جز و سالم از داور

راوی گوید که در قبیله کنده مردی بود مقداد نام، صاحب حسب
و نسب. و در طفولیت پدر از سر او رفته بود. و خاتون او گله های
اسب و شتر داشت. هر روز او را به صحرا می فرستاد به جهت
چرانیدن خیل. و (او) در صحرا هر اسبی را که بهتر می بود سوار می
شد و فنون سواری از سواران یاد می گرفت. و اقسام طعن و ضرب و
جدال و حرب می آموخت تا آنکه مردی شد در فن شجاعت تمام و سر
آمد شجاعان ایام.

درین روز چون دید که اکابر حی سوار شده روبه میدان نهادند،
به نزد مادرش که تمیمه نام داشت رفته گفت: یا امه! چه واقع شده
که سادات و اکابر حی را می بینم که شمشیرها حمایل کرده بر اسبان
سوار شده اند. و می تازند و نه دشمنی بر سر ایشان آمده و نه لشکری
برایشان تاختن آورده، بیتی چند به این مضمون خواند:

چه شد قوم مرا ای جان مادر

که می بینم همه گشتند یک دل

همه پوشیده جوشن های عالی
همه شمشیرها کرده حمایل
همه در زیر ران (۹) اسبان تازی
که نه دارا چنان دید و نه طغرل

همه با نیزه خطی هم آغوش
همه بر قصد دشمن پای در گل
نه بر سر تاختن آورده دشمن

نه نیز افتاده کاری صعب و مشکل
پس مادرش گفت : که جان مادر ؛ بدانکه از جانب مکه معظمه
جمعی از سادات قریش به قصد دیدن جابرو خطبه کردن دختر او میاسه
به این حی تشریف آورده اند . بعد از خواستگاری ، دختر گفته که
با خود شرط کرده ام و باخدای خود عهد نموده که شوهر نکتم ، الا
کسی را که در میدان حرب بر من غالب آید ، و در طعن و ضرب بر من
زیادتی کند ، و در میدان فرسان و شجعان مرا از اسب بزیر آرد ، یا مرا
دست به بندد . و این قوم هم به عهد و شرط او راضی شده اند . و به
میدان رفته ، و این جمع را که دیدی به تفرج می روند تا به بینند که غلبه
کرا خواهد بود .

پس مقداد گفت : ای مادر ! من هم دوست می دارم که در آن
میان و از تفرج کنان میدان باشم .
مادرش گفت : ای پسر خاموش باش ؛ که تو مرد این میدان نیستی
یکی آنکه طفلی و بی پدر ، و دیگر آنکه ازین کار بی خبری . نه زره
داری نه شمشیر ، نه کمان داری نه تیر ، نه سلاح و اسب سواری ، نه
لباس و آلت کار زاری . و این بیت ها بر پسر خواند :

شود چون صبح هر چیزی فقیران را بود دشمن
 زمین درهای خود را بر رخ درویش می بندد
 یکی گریاندش و آن دیگری بروی همی خندد و دیگر آنکه هرچه باشد
 و هر که باشد فقیر را دشمن دارد حتی آنکه :
 بیند چو فقیر را سگ رهگذری
 عفو کند و نیش...گرداند
 و رزانه ز دور مالدار می بیند
 گرددش ذلیل و دم همی جنباند
 خلقی همه دشمنند درویشان را
 نی علت و نی سبب کسی می داند
 پس مقدار همان به شعر جواب مادر داده گفت :
 ای مادر من بدانکه موسای (۱۰) کلیم
 با آن همه قرب حق شبانی می کرد
 معذورم دار زانکه پیغمبر حق
 از بهر شعیب بز چرانی می کرد
 بدنیست مرا اگر بگویند قریش
 دیدی که فلان شغل فلانی می کرد
 من مقدارم چون شیر در پیشه جنگ
 خوش آنکه به جنگ کامرانی می کرد
 و به مادر الحاح کرد و جزع نمود که التماس من آنست که به منزل
 برادرت روی ، و از جهت من زرهی نیکو و اسبی آزموده جنگ دیده
 عاریت نمائی . و چون به دعای تو سلامت برگردم . اسب و زره را به
 او واپس دهی .
 مادر چون جزع او را بدید ، متوجه خانه برادر شد . و برادرش را

در خانه ندید . برزنش سلام کرده او جواب داده گفت : ای مادر مقداد حاجتی داری ؟

گفت بلی ، مقداد مرا به خدمت خالش فرستاد که ازو اسبی و زرهی اعاره نمایم . چون دید که جوانان قبیله به تفرج می روند هوس نمود که با ایشان باشد . و چون برگردد اسب و زره را به خال اعاده نماید .

زن خالش گفت : اینک من اسب و زره ای از برای مقداد بفرستم و ازو واپس نخواهم گرفت ، هرگز .

وفی الفور برجسته یکدست سلاح از شمشیر و نیزه و سپر و زره از خیمه بر آورده ، سانس را امر نمود تا اسب را زین کرد و مهیا نمود . ولیکن این اسب ، اسب پدرش بود . مشهور آفاق . هیچ اسبی برویشی نگرفته ، چون پدرش فوت شد ، یال و دم اسب را در ماتم پدر بریده بود . گفت ای مادر ؛ این اسب بی مثل و بی عیب بوده و اکنون معیوب شد . اگر مقداد را پسند افتد هبه ای است از من به او .

پس مادر مقداد اسب و سلاح را برداشته به نزد پسر آمد . و چون مقداد اسب را به آن حال دید بگریست . و این چند بیت انشاد نمود :

به عمر من که مرا عمر خوش نمی گذرد

زمانه بهر من آماده کرده است تعب (۱۱)

ز بعد عمری چون خواهدم سوار کند

بریده یال و دم اسبم همی دهد ز غضب

مرا زمانه غدار صبر فرماید

صبور باشند آزادگان به وقت کرب

عجب مدارید آن بنده چون شود فردا

ز طعن و ضرب به بینند کارهای عجب

بحق خانه که این اسب نیست در خور من

ولیک روز جد است این نه روز طرب *

راوی گوید که این اسب در میان عراق طاق بود . وهیچ اسبی برو
پیشی نمی گرفت ، و باد به گردش نمی رسید . ولیکن چون آن دختر را
پدر فوت شد ، از غصه آنکه غیر پدر را برو سوار نمیتوانست دید
یال و دم اش ** را برید تا معیوب شود و کسی برو سواری نکند .
پس مقدار زره پوشیده ، شمشیر حمایل کرده ، نیزه خطی بدست
گرفته ، روی به میدان نهاد . دید که قریش صف کشیده اند . و از یک
طرف جوانان قبیله صف بسته ، هر دلیری با شجاعی ، و هر جوانی و
هر نیزه داری با نیزه گذاری قرین و کفو با کفو ، در میدان حرب به
طعن و ضرب داد مردی و مردانگی می دهند .

همه را نظر به میاسه است . چه او ترسنده را از ترساننده و
گریزنده را از گریزاننده امتیاز می کرد . و به محض دیدن می شناخت
پس مقدار چون شیری خشم آلود به میان صف آمده بر آنها که به
دعوی آمده بودند ، و هریک خود را کم از عمرو و عنتر ** نمی
دانستند . حمله ها نموده همه را خسته و بسته گردانید . به نحویکه فرار
برقرار اختیار کردند . و به روایتی بیست تن از شجاعان بر دست مقدار
کشته شدند . پس روی به قریش کرده به این مضمون چند بیت انشاد
نمود :

خبر از من رود امروز به اطراف جهان
که اگر بشنود آن ، شیر هراسان گردد

* باید باشد : روز عیش و طرب .

*** دو تن از پهلوان دوره جاهلیت

** دمش

ای ابا جهل ؛ سخن بشنو و برگرد و برو
 بیشتر زانکه تنت طعمه مرغان گردد
 آمدی خطبه کنان ، خایب و خاسر رفتی
 ای بسا سود که آخر همه نقصان گردد (۱۲)
 وشجاعتی در آن روز از مقدار به ظهور آمد که همه دلیران
 انگشت ها به دندان گرفته ، چشم های شان خیره مانده بود . چه پیش
 از آن ازو شجاعتی ندیده بودند و نه شنیده . و چون میاسه آن دلیری و
 مردانگی ازو مشاهده نمود ، در تعجب مانده متفکر شد . و دلش به مهر
 و محبت او مایل گشت و اسبی داشت فحام نام که در غرب نظیر
 نداشت ، در تندی از برق و باد گرو می برد . و کوه را چون دشت به
 یک پامی سپرد ، سوارش از آن اندیشه فارغ که دشمن به گردش تواند
 رسید . و دشمن از آن فکر بری که سوارش را از دور تواند دید .
 چنانکه شاعر در وصفش گفته :
 اسبی و چه اسب اشقری دیو نژاد
 بارفتارش ، باد چه و برق کدام ؟
 مشکین یال و بلند سر تیز نگاه
 صرصر تگ و آهو روش و کبک خرام
 باریک میان و خوش کفل سیمین ساق
 آدم منش و خوش جلو و نرم لگام
 باریک دم و گرد سُم و سینه فراخ
 اندک خور و بسیار دو و نام فحام
 خلقی به تماشای خرامش مشغول
 میاسه برو سوار چون ماه تمام

از اسب و سوار ، دشت و صحرا روشن
 چون بدر که از شفق برآید گه شام
 میاسه با آن حسن و جمال و غنچ و دلال ، برین طور اسبی سوار ،
 از شوق مقداد بی آرام و بی قرار . سر راه را تنگ تنگ به عزم جنگ
 بر مقداد گرفته و به آواز بلند با مقداد گفت : ای جوان شجاع و دلیر و
 ای دیوبند شیر گیر :

میاسه دخت جابرم ، من که شهبان
 خواهندش و در خواب نه بینند او را
 دارد سر جنگ با تو بگشا و بیند
 گر زانکه شجاعی ، کمر و بازو را

مقداد نیز مردانه در برابرش به عزم دست برد بسی محابا آمده گفت :

مقداد منم چو بچه شیر ژبان
 افکنده به خاک پهلوانان جهان

واقف شوو بشناس مرا غره مشو
 زنهار به اسب و نیزه و تیر و کمان

(۱۳) پس بریکدیگر حمله نمودند ، و طعن و ضرب درمیان این دو دلاور

بطول انجامیده ، هرچه این می گشاد او می بست . و هرچه او می

بست این می گشاد . و نظارگیان از هر طرف آفرین می کردند . و زبان

ها به تحسین می گشادند . تا آنکه بر میاسه کار تنگ شده دانست که

حریف غالب است . پرده از رخ برداشت . چون مقداد را نظر بر او

افتاده ، آن حسن و جمال را مشاهده نموده دل از دست داده مضمون

این چند بیت ادا نمود .

بدری دیدم به چشم خود نورانی

نوری که کند زیادتی بر انوار

نوری که کند ظهور بعد از ظلمت
 نوری که بود چون زبس لیل ، نهار
 از ابر برآمد آفتابسی ناگاه
 بامن دیگر نه صبر ماند و نه قرار
 گفتم که ز جنس آدمی یا پری
 کز دیدن تو گشت دلم زار و نزار
 گر آدمی ، آدم نبود ، با این حسن
 و ر حور و پری ، ترا به این کار چه کار
 چون میاسه این بیت ها را از او شنید در جوابش گفت :
 ای که کردی در وصال من طمع
 باز نشیندی که من از چیستم
 می شناسانم کنون خود را به تو
 تا بدان کیستی من کیستم
 چون مقداد کلام او را شنید غیرتش به جوش آمده گفت :
 من مقدام منم که نبود
 زین گفت و شنید هیچ باکم
 در معرکه از کسی نترسم
 در جنگ چو شیر خشمناکم
 کوتاه نکنم ز دامت دست
 گر سعی کنی تو در هلاکم
 باز میاسه را حمیت دامن گیر شده خروش بر آورده نعره زد و
 بر مقداد حمله آورده گفت :
 مردی پیش آ و گفتگو را بگذار
 صولت بنما و آرزو را بگذار

از حيله و مکر ما کسی جان نبرد
 گرجان خواهی روی به کورا بگذار
 مقداد طعنه اش را رد نموده نعره ای زد که کوه و دشت به لرزه
 آمد. و هر دو را غضب در حرکت آمده، نیزه بر نیزه هم افکندند. و در
 ابرو ها خم افکندند. و بار دیگر چندین طعن نیزه رد و بدل شد.
 میاسه حيله را تازه کرد و بار دیگر (۱۴) رو به او نمود و به یکبارگی
 مقداد را دل از دست رفته گفت: این دختر به مکر مرا اسیر خواهد
 کرد. پیش از آنکه اسیر شوم فکر خود باید کرد. و نیزه را گردانیده به
 ته نیزه اش زده از، اسبش در گردانیده، و برگشت. و این بیت ها
 انشاد نمود:
 چو پرسند قوم تو ای ماده شیر
 از آنها که دیدی تو از پردلان
 بگو هیچ دیدی چومن پر دلی
 که در جنگ باشد چو شیر ژبان
 مرا دیده ای هیچ باهول و بیم
 مرا هیچ گه دیده باشی جبان
 چه سان دیدی ازمن گریزان شدند
 گروه قریشی ز پیر و جوان
 نمودم تراهم به میدان جنگ
 فنون شجاعت ز تیر و سنان
 فکندم ترا بعد ازین بر زمین
 پیوشاندمت ثوب ذل هوان
 مرا پانزده سال از عمر رفت
 زمن دیدی آنچت نبد در گمان

پس ارزانکه عمرم به پنجه رسد
چه خواهند دیدن زمن مردمان

حمایت کنم آن زمان خانه را
به اسب و سنان و به تیغ یمان

بعد از شنیدن این ابیات میاسه با خجالت تمام به منزل پدر رفت .

و بعد از ترحیب و عذر ماضی و سخنان از هر باب و هر جا و گفتگوی

شجاعت مقداد و حرف محبت و وداد ، باهزار خجالت و شرمندگی و

زمین بوس و افکنندگی عرض نمود که :

ای پدر مهربان چون با این سیه بخت بی خانمان قرار داده بودید

که هر کرا از جوانان بعد از جنگ و کرب پسند نمایم مرا به او عقد

نمائید . و زنگ غم از دل بزدانید . من این جوان را که از قبیله (کنده)

است . و در میدان بر من غلبه کرد و مرا از اسب به زمین آورد انتخاب

نموده ، و به زناشوئی او راضی شده ام . چه از او اشجعی ندیدم بلکه

از هیچ کس نشیندم . رضا از تومی خواهم و درهر کاری به تومی پناهم

پدر جوابش داد که :

ساکت باش و به عبث (۱۵) خاطر مرا مخراش که سادات عرب و

اکابر ذی رتب از ربیع و مضر و بزرگان دگر ترا خطبه نمودند . و

خواستگاری کردند ، ابا نمودی و راضی نشدی . و اکنون به ضعیف تر

کسی از قوم و قبیله خود مقداد بن اسود راضی شده ای که نه مال دارد

، و نه حسب و نه نام دارد و نه نسب .

میاسه جواب داد که ای پدر من مکرر عرض کرده بودم که رغبتم به مال

دنیا نیست . و نظرم جز به شجاعت و غلبه در روز و غا نی .

پدرش گفت : جوانان شجاع بسیارند که با اصل و نسب یارند . تو

شجاع را کجا دیده ای و وصف شان را کجا شنیده ای ؟ گفت : دلم به

او مایل است و عمده در این امر دل است . اگر به رضای خود (مرا)
 به او دهی فهو المطلوب والا دست او را گرفته از قبیله بیرون می روم .
 و به نهب و غارت مشغول می شوم . و این باعث بدنامی و دشمن گامی
 است .
 پدر گفت : ای وای ؛ که مرا رسوا می کنی و در میان مردم به بدی
 شهرت می نمایی . و دلگیر از خانه بر آمده به خدمت قریش آمد . و از
 ایشان عذر خواهی نمود و گفت : چون من با این دختر عهدهی بسته
 بودم و شرطی کرده خلاف آن نمی توانم کرد . و او به آن جوان مقداد
 نام راضی شده ، مرا معذور دارید .
 پس قریش خائب و خاسر راه خود را پیش گرفته برگشتند و امید
 شان به نومیدی بدل شد . و جابر به مجلسی که اکابر و اشراف قبیله
 جمع بودند آمده اظهار دلگیری نموده باقوم مشورت کرده گفت : چه
 می گوئید در باب مقداد که این دختر با او مایل شده و برمن گران
 است ، همه بیک زبان گفتند : که ای سید قوم و ای بزرگ قبیله بدانکه
 در قبیله کنده از پدر مقداد مالدار تری نبود و درحسب و نسب او
 بزرگتری نه نوائب زمان (۱۵) و طوارق حدثان او رابی مال و منال کرده
 و گردش زمانه او را به این حال انداخته . مال دنیا در معرض زوال
 است و نتیجه دنیا و زر و وبال . و مقداد سواری بی بدل است
 و شجاعی در میان شجعان مثل ، ازو بهتری نخواهی یافت . زنهاری که
 رو ازو نخواهی تافت . اگر او راضی شود تو نیز راضی و شاکر باش .
 و به رد کردن میاسه خاطرش مخراش که او انتخابی خوب کرده
 و بهترین قوم را پسند نموده .
 و چون جابر از قوم این سخنان شنید قوم را وداع نموده به خانه
 میاسه را به نوید زنا شوئی مقداد خوشدل ساخت . پسرش

را گفت ، برو به خانه مقداد بن اسود و از من دعا برسان و بگو پدرم التماس دارد که قدم رنجه نموده ، کلبه ما را به قدم بهجت لزوم مشرف سازی . پسر چون به خدمت مقداد آمد دید که لباس حرب را کنده و جامه از پشم شتر پوشیده گفت : پدرم دعا رسانده و التماس قدم شما نموده فرمود سمعاً و طاعة . و چون خواست که راهی شود خال او همراهی نموده به خدمت جابر آمدند .

بعد از ترحیب و تواضع مقداد گفت : یا جابر غرض از طلبیدن ما چه بود و باعث بر آمدن ما به خدمت خیر است یا شر ؟ جابر فرمود که ترا به خوان برای کار خیری طلبیده ام . میاسه را که اکابر عرب خطبه نمودند ، و به هیچ یک راضی نشد ، چه می گوئی که او را به تو تزویج نمایم ؟ گفت : چه به از آن است اگر به من راضی شوی ، باعث سرفرازی من باشد . گفت : در مهر او چه می گوئی ، و چه چیز داری که قابل مهر او تواند بود . مقداد گفت : از شما طلبیدن و از من بهم رسانیدن .

جابر گفت : میاسه بی مثل است و مهرش (۸۷) گران بهاست و به دست آوردن فوق طاقت شماست . مقداد گفت : هر کرا طاؤس باید جور هندوستان کشد . هر چند گران باشد در طلب آن بجان خواهم کوشید . گفت : چار صد شتر سرخ موی چشم سیاه که محملش از متاع مصر باشد و صد اسب عرب که مثل آن یافت نشود . بازین ویراقی که در خور آن اسبان باشد ، با پنجاه رطل عنبر اشهب و پنجاه جامه از دیبای سرخ و پانصد اوقیه طلای احمر و هزار اوقیه نقره خام ، و گردن بندی از مروارید غلطان ، و هودج حریر تری که در خور سواری چون آن هودج نشینی باشد و چون آنچه مذکور شد ، به هم رسانندی ولیمه عظیمه ای می کنم ، که بزرگ و کوچک و دور و نزدیک و سیاه و

سفید و زن و مرد را طلبیده عروسی بکنیم که هیچ گوشه نشینیده باشد،
و هیچ چشمی ندیده .
پس از آن میاسه را به تومی سپارم ، و ترا به فرزندی قبول می کنم .
مقداد گفت : منت می دارم و با این مهر که گفתי راضی شدم .
خالش از این راضی شدن و قبول کردن تعجب نموده گفت : این
مقدار مهر را از کجا می آری و این چیزها را از کجا بهم می رسانی ؟
گمان من اینست که جابر می خواهد ترا از سروا کند و به مثل ،، ماهی
که نخواهی دمش گیر ، عمل نماید ، تا ترا این هوس دامن گیر نشود و
میاسه را ازین معنی در خاطر نگذرد .
مقداد گفت : ای خال بر اسپم سوار می شوم و شمشیرم را حمایل می
کنم و در طلب آن می کوشم . و امید دارم که محروم نشوم .
و در آن زمان مقرر بود که به دامادی کسی که راضی می شدند .
انگشتی بدست اومی کردند . جابر انگشتی ازدست بیرون کرده در
انگشت مقداد کرد و گفت : میاسه را به مهتری که مذکور شد بتو
تزوید کردم . بشرط آنکه از امروز تا سه ماه دیگر برسانی . و اگر سه
ماه بگذرد و مهر حاصل (۱۸) نشده باشد به دیگری او را تزوید نمایم .
مقداد شرط را قبول کرده از خدمت جابر مرخص شده بیرون آمد . و
اسباب سفر مهیا کرده ، سلاح پوشیده قدم در راه نهاد .
و جابر بر خیمه ای پشمین زده میاسه را در آن جا داده بود و بر
گرد آن خیمه ای دیگری زده و بر دور هر دو خیمه جمعی را با نه رأس
غلام نیزه گذار و هفت کنیز خدمتگار به جهت حفظ و حراست میاسه
مقرر داشته بود که بیگانه ای نگاه در آن خیمه نتواند کرد . و نظر بر آن
تواند انداخت . مقداد بر آن خیمه گذشت و مضمون این ابیات را
انشاد نمود :

خیمه هائیکه زدند از پی هم

همگی از پی آزار منست

بجز آن خیمه که چون قصر بنهشت

مسکن یار وفا دار منست

گرد آن خانه بگردم که درو

جان من عمر من و یار منست

و چون این آواز به گوش میاسه رسید ،

شعرش را شنیده بی تابانه

از جابر جست . و در بدیهه گفت :

بروز وصل تو با دوست ، بسته ام عهدی

محبت تو چنان جای کرده در دل من

که جز به مردنم از خاطرم بدر نرود

گر آمدی به تنم جان رفته باز آید

و گرنه دل ز پی دلبر دگر نرود

چون مقدار این شعر را شنید با چشم گریان و دل بریان گفت :

صبح و شام سلام و درود من بر سادت

به خانه ای که درو آرزوی جان منست

سلامی و چه سلامی که بی ملالت و غم

در آن سلامت روح من و روان منست

پس میاسه باگریه و ناله در جواب مقدار گفت :

سلام خدا بر تو بادا که من

ندارم به غیر از تو یار و حبیب

شب و روز در خواهم از کردگاری

که بازت رساند به من عنقریب

کنم صبر تا باز گردی به من
 که خلاق من قادرست و مجیب
 و چون این شعر را شنیده بر گریه صبر نتوانست کرد (۱۹۹) اشکش بر رو
 دوید و آواز گریه اش بلند شد و می گریست و می گفت :
 بر آنم که سر در بیابان نهم
 که عزم سفر کرده ام ای حبیب
 درین سیر مال فراوان و گنج
 طمع دارم ارزانکه باشد نصیب
 در اطراف عالم دوم شرق و غرب
 به مطلب رسم یا بمیرم غریب
 تو میدانی ای نام بردار شیر
 (که) مقدار چون پا کند در رکیب
 ز تیغش همی خون چکد بر زمین
 بدرد دل شیر را از نهیب
 به بخت آزمایی کنون میروم
 بیابم ظفر ، یا بمانم کتیب
 خدایا تو حاجات درماندگان
 بر آری که هستی سمیع و مجیب
 و چون (میاسه) این شعرها را شنید از خیمه بیرون دوید و بی محابا و
 بی تابانه گریه کنان و نالان این بیتها بر مقدار خواند :
 به سلامت روی و باز آئی
 در دلم آتشی ز فرقت تست
 زود باز آر دست خدای به من
 دل و جان هر دو وقف خدمت تست

تو در آنجا غریب (ناشادی ؟)
 من چه باشم غرض سلامت تست
 گر ترا سعی بهر مهر من است
 مهر من مهر تو محبت تست
 زود برگرد و فکر مال مکن
 که مرا مال و ملک رجعت تست
 پس یکدیگر را وداع کردند . میاسه گفت : میان ما و تو عهدی
 ست که جز به مرگ شکسته نشود . و اینک به دعا و زاری و گریه و
 بی قراری چشم براه و گوش بر آوازم . تا ترا خدای به من باز رساند .
 مقداد گفت : من هم توکل به خدا کرده ، قدم در راه می نهیم ، تا ببینم
 که از پرده غیب چه رخ نماید .
 و اسب را گرم کرده منزل به منزل و وادی به وادی طی مراحل و
 قطع منازل می نمود . تا آنکه بعد از هفته ای سیاهی از دور دید . به
 جانب آن حرکت کرد . چون نزدیک رسید ، دید چهار صد شتر سرخ
 موی سیاه چشم ، باجل های ابریشمین و چار کس همراهند . جامه
 های فاخر و اسب های نفیس . طمعش به حرکت آمده نعره برایشان
 زده گفت : ای جوانان ! اگر نجات خواهید بگذارید آنچه با شماست
 و به سلامت بروید پیش (۲۰) از آنکه بامرگ دست و گریبان شوید . و از
 کرده پشیمان گردید .
 پس یکی از ایشان برو نعره ای زد که زمین به جنبش درآمد و
 گفت : مادر بر تو گریه کناد و قوم تو به مرگت نشیناد ، تو کیستی ؟ که
 با اکابر بطحا و بزرگان صفا و سادات حرم و همسایگان زمزم این بی
 ادبی می نمایی ؟
 گفت : من مقداد بن اسودم از قبیله کنده . شما کیانید ؟

یکی گفت : آن یک عباس بن عبدالمطلب است و آن دیگری برادر اوست ، حمزه بن عبدالمطلب و آن دیگری شبیه است برادر ایشان،* ومن عتبه ام . تراچه برین داشته که نفس خود را در مهلکه اندازی و قافله را نالان کنی ؟ و بر جوانی رحم نداری و باپیران در مقام آزاری !

گفت : مرا عشق و محبت برین کار داشته که بر میاسه دختر جابر کندی عاشقم . و جابر از من مهر گرانی طلبیده ، که او را به من دهد .

فرمودند که از دختر و صفت مهرش مارا خبر کن .

گفت : اما صفت دختر اینکه حسن و جمال و غنچ و دلال و شجاعت و شهرتش در مرتبه ایست که جمعی کثیر از قریش به طلب او آمده بودند و قصه آمدن و برگشتن ایشان چون به مکه برسید گوش زد شما خواهد شد . و از اکابر و اهالی عرب بسا کسان خطبه اش نموده اند و سر به هیچ یک فرود نیاورده و مرا پسندیده چنانچه مرا دل دربند اوست . او نیز در آرزوی وصال من است . اما مهر او را جابر بر من وعده کرده که تا سه ماه متوالی اگر فلان و فلان و هر چه جابر ازو طلبیده بود نام برده - ببرم دختر را به من دهد . و الا فلا .

و چون مقدار قصه را نقل نمود عباس گفت : والله که جابر بر تو تعدی کرده و ازین مهر طلب کردن غرضی نداشته ، الا آنکه دختر به توندهد . باری چون من قادر برادای آن همه نیستم ترا مددی نمایم و غلامی را گفت : که صد شتر مرا ازین شتران جدا کرده (۲۰) به مقدار بسپار . و چون حمزه دید که برادرش شتران خود را به مقدار داد و او

* باید به جای ایشان ، من باشد .

نیز به سنت برادر عمل نمود. و عتبه و شیبه نیز گفتند: که شما از ما کریمتر نیستید و هر چهار از شتران خود گذشته با اسبابش به مقدار تسلیم نمودند. و مقدار هر چند ابا نمود فایده نداد. کسان همراه کردند که شترها را به جهت او برانند و گفتند: امید داریم که تمه آنچه جابر برای مهر دخترش از تو طلبیده با حسن وجهی پیدا شده، به مراد خود بررسی و مقدار ایشان را دعا کرده. این چند بیت در مدح ایشان گفت:

ز اولاد هاشم بزرگان دین
 در فراری چندی که از غم و غم زاری و گریه درین

عطا کردن مال پیش از سوال
 بریشان شده ختم، در کل حال

به من هرچه شان بود از نقد و جنس
 وزان به کی * بی سابقه بندگی

نمودند اظهار شرمندگی
 که کاش آنچه بودی ترا مدعا
 زما حاجت جمله می شد روا

خدایا تویی کارساز عباد
 بزودی بده جملگی را مراد
 و از ایشان مرخص شد.

باز دشت و بیابان و کوه و صحرا را سیر می نمود. و منتظر فیوضات غیبی و واردات لاریبی می بود. تا به مدائن نزدیک شد. و در

* که

خاطرش خطور کرد . که اگر به کسری و لشکر او می رسیدم ممکن که بامطلوب در آغوش می گردیدم . و شربت وصال جانان نوش می نمودم . چه عنقریب وعده موعود بسر آمده و جابر از عهده عهد بر آمده . درین اندیشه بود ، که از دور سیاهی لشکری را به نظر در آورد . و هر چند بیشتر می آمد طمعش بیشتر می شد . تا آنکه رسید به جماعتی که سیصد کس بودند . و هزار شتر مال داشتند . از سرکار (ی) کسری و بجایی از پی کاری می رفتند . دندان طمع در آن فروبرده فریاد کرد . که ای قوم آنچه باشماست بگذارید و به سلامت برگردید ، پیش از آنکه مرگ شما را گریبان (۲۲) گیر شود (و) درین صحرا تن های شما طعمه دام و دد گردد . چون آن جمع آواز او را شنیدند برو خندیده گفتند یا دیوانه است یا گرسنه . گوش به حرفش نکردند . و چیزی به بهاش ندادند . و چون دیدند که سر راه گرفته ، در آن گفتگو بجد است برو حمله کردند . و او چون آتشی که درنی افتد یا مخموری که در می افتد ، در میان ایشان افتاد و یک یک را بر زمین هلاک می انداخت . تا آنکه وقتی واقف شدند که صد کس از ایشان را کشته و مجروح ساخته بود . باقی به هزار ترس و بیم راه فرار را پیش گرفته ، جانی به تک پا بدر بردند . و مقدار شتر و سلاح ایشان را جمع کرده از راه به کناری رفته ، منتظر نشست که از غیب چه پیش آید .

گریخته ها خبر به کسری رسانیدند که سواری از عربان بادیه سر راه بر ما گرفت و از ما صد کس را کشته هر چه با ما بود از ما گرفته ، در فلان موضع نشسته است . و به غیر از مال و اموال ما دگر مال و منال و خدم و حشم بسیاری هم با او بود .

چون کسری این قصه را شنید غضبناک شده گفت : ای وای بر شما ؛ که سیصد کس زبون یک عربی شده آید ، و صد کس شما را

کشته و هر چه باشما بوده صاحب شده شمارا شرم نمی آید که حرف می زنید؟ گفتند: هر که برود آنچه ما چشیده ایم خواهد چشید. و هر چه ما کشیده ایم خواهد کشید.

کسری را غضب زیاد شده سرداری از لشکرش را طلبیده گفت: جمع را برداشته برو و این بدوی را گرفته باهر چه دارد پیش من آر. سردار مستعد شد. چهار صد کس از مردان کاری و شجاعان کار دیده کار زاری برداشته رفت. تا آنجا مقداد بود. و به لشکر سفارش نمود که او را مکشید که زنده او را به نزد پادشاه بریم.

چون مقداد را چشم بر ایشان افتاد همان گفتگونی که با آنها کرده بود با این ها کرد. (۲۳) و غمخواری که بایستی نمود، نمود و گفت: زنهار که بر جان خود رحم کنید. واسبان و پراق را گذاشته به سلامت برگردید. والا آنچه بینید از (چشم) خود بینید و این دو بیت بر ایشان خواند:

من آن شیرم که اندر روز هیجا
رخسارم بیدلانرا از فلاکت
بخاک مرگ اندازم یلانرا

چنانم جمله را جام هلاکت
و چون سپاهیان تازه زور کلامش را شنیدند برو حمله کردند و او از ایشان حساسی نگرفته در آن میان افتاد. و چون گرگی که در گله افتد در اندک فرصتی پنجاه تن از ایشان کشته بسیاری را مجروح ساخته از پیشش گریزان شدند. و ترسان و لرزان خبر به کسری بردند که این اعرابی از تیر و شمشیر پروائی ندارد. و نیزه در وی کار نمی کند. و اگر می خواست هر که را از (ما) مانده است به هلاکت می رسانید. اما کرم و جوانمردی نمود و برین جمع که مانده اند ترحم فرمود.

کسری را غضب به جوش آمد و سرداری دیگر را که گمان شجاعت و مردانگی تمام به او داشت طلبیده گفت : می شنوی ؛ که این نامردان چه می گویند و از یک کس بچه سان گریزان شده اند . پانصد سوار مردانه بردار و سر این اعرابی را بیار و اگر او را کشتید و این غم از دل من بیرون بردید شما را انعام و جایزه در خور خواهم داد . آن سردار سمعنا و اطعنا گفته پانصد مرد کار آزموده جنگ دیده مکمل و مسلح و مغررها بر سر و زره ها در بر ، شمشیر های هندی برمیان و اسبان تازی در زیر ران متوجه کشتن مقدار شدند .

و چون به آن سر زمین رسیدند که آرامگاه او بود دیدند که از شکار برگشته و آهوئی صید کرده . و او چون لشکر تازه دید دانست که به حرب او آمده اند . از اسب به زیر آمده تنگ اسبش را کشتید و زرهش را پوشید و خود بر سر نهاد و نیزه خطی بدست گرفت (۲۴) و استقبال ایشان کرده رجزی خواند که مضمونش این بود :

من اینک رسیدم مهیای جنگ

به دستم یکی صارم سرفشان

همان نیزه ازدها صولتی

که کردست عادت به قتل کسان

چو جولان کنم من به میدان حرب

بشارت شما را به ذل و هوان

و بریشان حمله ای کرد و کارزاری نمود که عجم را جنگ رستم دستان

و عرب را شجاعت عنتر و سایر شجعان از یاد رفت . می زد و می

بست و می کشت و می خست تا وقتیکه از آن لشکر نصفی کشته شدند

و نصف دیگر اسب و اسلحه را گذاشته . نیم جانی به صد زحمت بدر

بردند . و از جهت کسری خبر بردند .

غلامان و چاکران و مقداد اسب ها و اسلحه ها را جمع نموده
 مقداد به مقام خود باز گشت . و باخاطر حزین و دل اندوهگین با خیال
 میاسه در گفتگو شد و در فکر دور و دراز فروشد . نه می خورد و نه می
 خفت ، می گریست و می گفت : که کیست تا از من خبر دهد سلاله
 جابر را و آن دلنواز دلبر را ، آن مشک موی ، خورشید روی مهربان ،
 نیکو خوی ابروکمان ، تنگ دهان باریک میان ، عراقی (۱) زبان ، نازک
 خد ، بلند قد ، آهونگاه من ؛ کان سیاه کنده الاصل محال الوصل ، که
 آن (این) غریب مهجور مشتاق گرفتار به محنت فراق ، به امید وصل
 جانان هر دم خود را در آتش سوزان می افکند و می اندازد . جان
 میدهد و سرمی بازد . کسری * در لشکر کسری انداخته و جمعیت
 شان را پریشان ساخته ، بسیاری را شربت مرگ چشائید تا خود را به
 کناری کشائید و این هنوز اندکیست از بسیار و تا آخر به کجا رسد
 کار .

و چون بقیة السیف ، آن لشکر به خدمت کسری رسیدند . با رنگ
 های زرد و تن های لرزان و محاسن های ** خاک آلود و دل های
 ترسان . از سختی آنچه دیده بودند و مشاهده نموده گفتند : ای پادشاه
 زمین و زمان و ای ملک دوران ؛ ما را نفرستادی الا بسوی آتش
 افروخته که هیچ آبی شعله او را فرو نمی نشاند . و او به هیچ نحوی
 از پانمی نشیند ، دردی ست که دوا ندارد و بلائی است که علاج نمی
 پذیرد .

پس ملک از شجاعت مقداد تعجب نموده ، غضب برومستولی شده

۱ - چنین است در اصل شاید عربی یا مراد لهجه عراقی باشد .

* یعنی شکستی ** ریش و سیبیل .

سرداری را که اعتماد تمام بروداشت . باز باشش صد سوار یکه گزین
انتخابی ، راهی نمود . به مال و جاه وعده داد و وصیت نمود که البته او
را و هر چه با او هست بیارند و بی او یا سر او برنگردند . که کسی از
ایشان عذر نخواهد شنید .

لشکر کسری می آمدند و دل ها در برشان می طپید . و چون به او
رسیدند . دیدند که از اسب پیاده شد و احتیاط تنگ اسب نموده جنگ
را آماده شد . زره جنگ را پوشید و جرعه غضب را نوشید . و بریشان
نعره زد که ای از جان و زندگانی به تنگ آمدگان و با شیر شرزه به
جنگ آمدگان ؛ بگذارید آنچه با شماست و سرخود گیرید والا دانسته
باشید که در چنگ مرگ اسیرید . لشکریان همه به یک بار برو حمله
کردند . و او به تن تنها بر آنها حمله نمود . و ده نوبت حمله ها متواتر
شده در هر حمله بیست کس از ایشان بر خاک هلاک افتاده باقی فرار
بر قرار اختیار نمودند . و زندگی را فوز عظیم دانسته خود را بکسری
رسانیدند . و (مقداد) چاکران و اسلحه و امتعه و خیل و اسباب قوم را
فرمود تا جمع نمودند . و او خود آمده نشست و بر سر گفتگو رفته خود
بخود این مضمون را ادا می نمود :

به میاسه از من رساد این خبر
که بر خیل کسری زدم بارها
بر افروختم آتش حرب را

زمن فاش شد در جهان کارها
اگر چه زمن رفت در شرق و غرب
چه کردار های ، و چه گفتارها
چو از عهده عهد جابر برون

نیایم بجاهست ادبارها

و چون در شهر مداین هیچ خانه ای (۲۵) نبود که آواز گریه و فریاد و نوحه نباشد از کشته های مقداد . و مکرر گریخته ها به خدمت کسری آمدند و از شجاعت او هر چه باید و شاید گفتند . کسری وزیر را طلبیده گفت : این مرد عرب دیدن دارد . اگر توانی که او را به اینجا رسانی که من بینم ، که این چه قسم جوانی است . و آنچه از او میگویند راست است یا دروغ . ممنون می شوم . وزیر گفت هر چه امر عالی به آن صادر شود ، در امضای آن بجان می کوشم . و پرده بر تقصیرات خود می پوشم . ملک فرمود که انگشتری مرا برده به مقداد بنما و بگو که در زینهار منی و کسی را با تو کار نیست . بیا تا ترا ببینم و گلی از درخت مردانگی تو بچینم . وزیر سر فرود آورده ساز رفتن کرد .

و بعد از آن که به خدمت مقداد رسید گفت : اگرچه وزیرم اما بالفعل رسولم ، ندانی که مهمان فضولم و ملک مرا فرستاده و اینک انگشتری زینهار داده و رخصت یار فرموده که بخاطر جمع آمده شرف پای بوس پادشاه دریایی . و از او تاج و افسر یابی . و وزیر عازف به لغت عرب و عجم بود . با مقداد گفتگوها کرد و صحبت ها داشت . و او را خرم و خوشحال به خدمت پادشاه برد .

و مقداد هم چنانچه عادت عرب است در اثنای صحبت به کلام موزون تکلم می نمود . چنانچه در خلال مدح او قصه عاشقی و طلب مهر ، و گشتن در طلب او شهر به شهر ، بیان نمود . تا معذورش دارند . و همت بر عفو جرأت جسارتش گمارند . شعر :

ای وزیری که در جهان هرگز

هیچ شاهی نداشت چون تو وزیر

تو چون جانی و این جهان چون جسم
 نبود جسم را ز روح گزیر
 گر کنی گوش ای ستوده خصال
 قصه من که غصه ایست کبیر
 نکنی یاد از جسارت من
 نشمیری کرده مرا تقصیر
 عاشقم پیش دلبری که ورا
 نیست اندر جهان عدیل و نظیر (۲۶)
 پدرش خواسته * زمن مهری
 که از آن عاجزند شاه و وزیر
 زان زخم خویش را بهر آتش
 زان روم در میان خنجر و تیر
 که مگر کشته کردم و برهم
 یا در آید بدست مال خطیر
 گر کنی رحم بر غریبی من
 یاشوی پیش شاه عذر پذیر
 جای دارد از آنکه من هستم
 عاشق و بیکس و غریب و فقیر
 پس وزیر را شعر او بسیار خوش آمده خلعت فاخر بزرگانه واسبی از
 نفایس روزگار بازین طلا و براق ملوکانه باهزار مثقال طلا
 و سلاح پادشاهانه به مقدار عنایت نموده اسبابش را در بیرون شهر در

حصاری محکم حکم محافظت کرد . و او را باخود بدرگاه برده ، به پابوس شاه رفت ، و رخصت داخل شدن او حاصل نموده . طرز و طریق خدمت پادشاه تعلیمش فرمود .

و چون مقداد را نظر بر ملک افتاد زمین را بوسه داد و سلام تعظیم و کرنش و تسلیمی که در خور شاهان باشد بجا آورده قصیده ای غرا که در کمال فصاحت بود در مدح کسری خوانده ملک را خوش آمد تحسینش نمود و ده هزار دینار صله اش داده به او خطاب نمود . که ای مقداد ؛ ترا چه برین داشت که راه زنی و قافله تالان کنی * و رحم بر بندگان خدا نمائی ، و خود را در مهلکه اندازی (مقداد) زمین خدمت بوسیده گفت :

عمر ملک دراز باد ، جابر نام عربی ست نامدار در قبیله ما . دختری دارد با حسن و جمال که در عرب شبیه و نظیر ندارد . برو عاشقم ، و چون او را خطبه کردم قبول نمود . ولیکن به مهر گران ، که کم کسی را آن میسر تواند شد . و از آن مشکلترا اینکه از من عهد و شرط گرفته که اگر تاسه ماه آن مهر را تحصیل نکرده باشم دختر را به هر که خواهد بدهد .

پس ملک گفت : اولاً صفت دختر چنانچه هست بیان نما ، و ثانیاً مهري که طلبیده به تفصیل عرض کن . مقداد به زبان فصیح و بیان ملیح از سماحت و شجاعت (۷) و مهر و محبت میاسه و تفصیل مهري که جابر ازو طلبیده در خدمت کسری به نحوی بیان کرد که کسری را خوش آمده فرمود : که جابر بر تو تعدی کرده این قسم مهري گران طلبیده من از عهده آن برمی آیم و ترا دوست کام به مطلب و مطلوب

* تالان کردن بمعنی غارت کردن (غیاث)

می رسانم . اما بگو که اگر در راه هزار کس بتو رسند و خواهند که هر چه داری از تو بگیرند ، با ایشان چه خواهی کرد . گفت : ای صاحب مقداد ! شمشیر از نیام بر می آرم و نیزه را بر ایشان می خوابانم تا بینم که خدا به که می دهد . و چه از غیب رخ می نماید .

ملک فرمود ای مقداد ! دوست دارم که جنگ ترا بینم و محاربه ترا مشاهده نمایم . مقداد زمین خدمت بوسیده گفت : حیا و کرامه ! امر خداوند است اگر به جد باشند هزار سوار را امر نماید که سوار شوند ، و در هر میدان که حکم ملک صادر شود جمع آیند . و از طعن و ضرب و فنون شجاعت در روز حرب همه هر چه دارند بعمل آرند . اگر بر من غلبه کردند هر چه تا امروز بهم رسیده است با خون من بریشان حلال . و اگر زیادتی از من باشد خیل و سلاح شان از من و نصیب ایشان خسران و نکال . کسری فرمود که ای مقداد ! نیکو گفتی و دُر انصاف را نیکو سفتی . باید که فردا حاضر شوی ، تا من امر نمایم که همان جمع حاضر آیند و با تو محاربه نمایند . و ما آنچه تا امروز از مردانگی تو شنیده ایم برای العین مشاهده نمائیم . و مقداد را رخصت نمودند که باقی روز به استراحت مشغول شده روز دیگر به درگاه ملک حاضر شود .

کسری وزیر را امر نمود ، که هزار سوار انتخاب نموده همه را اسب و زره و تیغ و کمر و نیزه و سپر داده حکم نماید که فردا صبح در میدان حرب به عزم طعن و ضرب با این جوان عرب حاضر باشند . و خاطر مرا به گزلك * عذر نخرا شنند . وزیر هم (۲۸) انگشت قبول بردیده نهاده سر فرود آورد و نقیبان را امر کرد تا لشکریان را جمع

* باکسره اول ولام . کاردکو چک با دسته دراز . (برهان قاطع) .

کرده ، از ایشان هزار جوان کار آزموده انتخاب نمایند و امر به احضارشان فرمایند .
 نقیبان هم بفرموده ، عمل نموده لشکر جمع نمودند . و انتخاب فرمودند و همه را اسب و سلاح دادند . روز دیگر که آفتاب عالمتاب دنیا را به فروغ خود روشنی داد . از آن طرف مقداد و از این طرف لشکر کسری در میدان جنگ صف آرایی کردند . و کسری بر تخت کامرانی نشسته . مقداد را پیش طلبید تا به بیند که بر همان عزم باقیست یا نه . مقداد زمین خدمت بوسید و گفت : چون ملک مرا به این امر مأمور ساخته التماس دارم که حکم کند که تا لشکریان هر یک جامه سفید بر بالای زره پیوشند تا بعد از آنکه میان من و ایشان طعن و ضرب ردوبدل شود ، بر ملک ظاهر شود که نیزه من به ایشان رسیده یا نه . و خوشبویی از زعفران و مشک را فرمود تا حاضر کردند . و سنان نیزه اش را کنده پارچه ای از حریر بر نیزه اش بست . و لشکریان جامه های سفید بر بالای زره ها پوشیدند و برخصت ملک بر مقداد حمله کردند . و مقداد بریشان حمله کرد . و در میان ایشان افتاده سه چار نوبت ازین سر و از آن سر به این سر دوانیده به خدمت کسری آمده گفت :

تفحص نمائید که درین میان کسی هست که نیزه من به او نرسیده باشد و علامت نیزه برو نباشد ؟

چون کسان به تفحص فرستادند هیچ یک را بی نشان نیافته کسری را غضب به جوش آمده گفت : وای بر شما ؛ این یک مرد است نه از شما تیری و نه نیزه ای و نه شمشیری به او رسیده . و یک کس از شما نیست که سر نیزه ای از او به او نرسیده باشد . و هیچ یک از شما بی سلاح نیستید . بلکه بعضی باشد که سلاخش (۲۹) بهتر

باشد. این چه نامردی و ناجوانمردی است. این را چه توان گفت. و از دور و نزدیک هر کس بشنود چگوید. ای مقداد! این هزار کس را بتو حواله نمودم همه را به تیغ بیدریغ بگذران و یکی را زند: مگذار. و هرچه دارند از اسب و سلاح بردار که این ها را زندگی عار است. و موجب ننگ و شناراست.

مقداد حسب الامر شمشیر کین از نیام کشیده رو به ایشان نهاد و چون چندی را کشت همه به یک بار به زاری در آمده گفتند، زنهار؛ زنهار؛ و چون مقداد معنی زنهار رانمی دانست، همان بکار خود مشغول بود. وزیر به خدمت ملک آمده شفاعت نموده گفت. این قوم این مرد را مهمان ملک می دانستند و چون دیدند که اوسنان از نیزه دور کرده با خود گفتند: که چون او قصد هلاک ما ندارد. اگر ما عزم کشتن او نمائیم، شاید که بر خاطر مبارک ملک گران آید. و چون به زنهار آمده اند. اگر عفو فرمایند، از کرم جبلی دور نباشد. پادشاه قلم عفو بر گناه آن بی گناهان کشیده مقداد را اشاره نمود که دست از ایشان بردار. مقداد دست باز کشیده و کسری به مجلس آمده بر تخت پادشاهی نشست و وزیر را امر نمود. که ده برابر آنچه جابر در مهر دختر از مقداد طلب نموده عطا کن.

وزیر حسب فرموده از طلا و نقره و اسب و استر و امنعه و اثاث البیت و کنیز و غلام و مروارید و انگشتر و مشک و عنبر به مقداد عطا نمود که محاسب هم از حسابش عاجز آمد. فرمود که ای مقداد! اگر نه آن بودی که ترا آن محبت در دل و آن هوا در سراسر ترا رخصت نمی دادم، و از خود جدا نمی کردم. و مقداد زمین خدمت بوسیده گفت: اگر آنچه ملک فرمود نمی بود از خدمت چنین صاحبی دور نمی شدم و از این درگاه جدائی اختیار نمی کرده و اگر زنده بمانم باز امید وارم

به یابوس مشرف (۳۰) شوم و چون وعده جابر نزدیک است از ملک رخصت انصراف می خواهم که به توجه ملک به مطلوب برسم .

درین وقت وزیر را چون وزرای جیدر آباد رگ حسد به حرکت آمده کفایتی به خاطرش رسید که عربی چون بلایی ناگهان بیک بار پیدا شود ، و چندین خلق را از عجم هلاک کند و به مزد دست این قدر مال و منال ازین شهر بدر برد . بی عقلی ست تن به این رخصت در دادن . وسفاهت است به این معنی راضی شدن به خدمت کسری آمده دعا و ثنای او بجا آورده گفت : زندگانی ملک دراز باد . من در کتب مجوس خوانده ام و از مؤبدان شنیده که در وقتیکه از ملوک عجم کسری نام پادشاهی پیدا شود که در روی زمین به قدرت و شوکت او نباشد در زمین عرب شخصی بهم رسد محمد نام و از اصحاب او جمع شجاع و دلیر باشند و یکی از ایشان مقداد نام باشد . و زوال ملک عجم بدست ایشان باشد و مرا در گمان می آید که این مقداد آن مقداد است . چه می شنوم که در عرب آن محمد نام پیدا شده و دعوی پیغمبری می کنند . پس ما چرا بگذاریم که این مرد زنده ازین ملک بدر رود . و این قدر مال و منال از عجم بدر برد . به حيله ای او را هلاک باید کرد . و اموالش را صاحب شد .

کسری گفت : وای بر تو آنقدر از لشکر را به جنگ او فرستادی و همه را نیست و نابود کرد . و دیروز هزار کس را به جنگ انداختی و بر همه غلبه نمود . به چه حيله او را توانی کشت . و به چه نحو او را هلاک توانی ساخت . گفت : من اول غافل شدم و اکنون بیادم آمده . آن شیر را که در بند داری برو سر میدهم او را مهلت نمی دهد که بجنبند . و از او به این سبب خلاص می شویم . به حيله روباهانه ای که نام شیر برد کسری را با خود همداستان کرده .

روز دیگر که مقداد به طلب رخصت آمد وزیر گفت : ملک می
فرماید که شیری عظیم را به هزار حيله در بند داریم ، که از کوچکیش
بزرگ کرده ایم . و هر روز یک کس و دو کس از مردم ما را ناچیز می
کند . و از او به تنگ آمده ایم . اگر شر او را از ما دفع میکردی از تو
ممنون می شدیم . و آن شیری بود که چون رعد می غرید و چون برق
می جست آوازش تا دوفرسخ می رفت . و اگر بر جمعی غضب می
کردند سه و چار را بیک شکم می خورد ، و پنج و شش را در یک دم می
کشت . و دو سه روز بود که گرسنه بود . به سائس سبع گفتند که او را
آورده بر مقداد سر ده و مقداد را گفتند اینک سبع می آید . با خبر باش
. و چون مقداد شیر را از دور دید کمربلی بر میان پر دلی استوار نموده ،
شمشیر کین از نیام کشیده متوجه شیر شد . و شیر را چون چشم بر
مقداد افتاد ، جستن کرد . و آن شیر معرکه ، شمشیر را چنان بر دهن
شیر نواخت که تا کمرش بدونیم شد . هر نصفی بطرفی افتاد و فریاد از
خلق بر آمده ، بردست و بازوی مقداد آفرین خوان شدند .
و ملک را آن ضرب دست به فکر دور و دراز انداخته . مقداد را
طلبیده گفت : مرا تماشای نیکو فرمودی . هیچ حاجتی دیگر داری ؟
گفت : حاجت های مرا جمیعا روا کردی و مرا در عرب و عجم نامدار
گردانیدی . ذکر حاجتی بغیر از سلامت ذات بابرکات ملک ندارم . چه
سلامت همه آفاق در سلامت تست . حاجت من رخصت برگشتن است
. ملک فرمود که البته از من حاجتی در خواه که صله کشتن شیر در ذمه
من باقی ست . گفت چون ملک بجدست هر چه خواهم رخصت طلب
آن هست ؟ گفت : هست بگو و اندیشه مدار . گفت : این تاج را که
ملک بر سر دارد می خواهم که در روز عروسی میاسه (۳۲) بر سر نهم .
تا در میان عرب موجب سرفرازی من باشد . فی الحال ملک تاج خود

را که هفت ساله خراج ملک مصر بود از سر برداشته به مقدار بخشید
مقداد دست به دعا برداشته کسری را دعا نمود و رخصت گرفته این
چند بیت را مدح ملک انشاد نمود :

ز شاه جهان کسرای نامور

که چون او زمانه ندارد بیاد

شدم نام پرداز و حاجت روا

غنی گشتم و رفت فقرم بیاد

نکرده است هرگز کسی آنچه کرد.

به من این شهنشاه باعدل و داد

زهر جنس وهر چیز و هر حاجتی

که یک خواستم ، شه مرا ده بداد

کنون می روم خوشدل و دوست کام

خدایش جزایی به نیکی دهداد

واز پیش ملک بر آمده با اسباب و سامان و اسپان و شتران به

غوغانیکه شرح نتوان داد . منزل به منزل طی مراحل می کرد که شاید

زودتر خود را به خدمت جابر رسانیده از عهده عهد برآید . و فراق

میاسه بسر آید .

واما جابر چون مدتی گذشت و خبری از مقداد نیامد بخاطرش رسید که

آنچه من از مقداد طلب کرده ام امریست قریب به محال که او یک کس

و غریب بیکس بهم تواند رسانید ومدتی از وعده نیز گذشت ظن من

آن است یا مرده باشد یا کشته شده ازین بیش انتظار او نباید کشید .

واتفاقاً مالک بن رماح بزرگی بود از قبیله سنهس و آوازه حسن و

جمال میاسه شنیده بود . برادر خود را با مال و منال بی شمار به

همراهی شصت سوار نامدار به خدمت جابر فرستاده که او خطبه نمود و

جابر راضی شد و قبولش افتاد. و هر چند که میاسه گریه و بیقراری نمود، فایده ای بر آن مترتب نشده. او را در هودجی نشانده روانه قبیله مالک نمودند. میاسه نالان و گریان، و این جمع شادان (۳۳) و خندان، شکارکنان و صید افکنان می رفتند. در فکر که کی به خدمت مالک رسیده از او انعام ها و جایزه ها بیابند.

که صبح از دور قافله ای عظیم را دیدند که می آید. پیش قافله جوانی در کمال زیب و زینت. و مقدار هم چون آن جمع را دید هودجی همراه دارند. هر چند که این طور واقعه ای در متخیله اش نمی گذشت. اما دلش به طپیدن در آمده، بر بی قراری دل صبر نتوانست کرد. پس اسب را پیش رانده پرسید، که شما کیانید و این هودج چیست؟ گفتند: ترا به این گفتگوها چکار، و از این پرسیدن بی فایده ترا چه سود. که بدانی این کیست. گفت: هر چه شما راهست گذاشته سلامت بروید. گفتند: اگر شعر توانی گفت مارا مدحی کن تا به تو نفعی رسانیم. و اگر صاحب هودج را مدح کنی خود خیر بسیار یابی. چه او زوجه مالک بن رباح* سنبسی است، میاسه دختر جابر کندی.

مقداد چون این گفتگو را شنید دود از دماغش بالا رفته گفت: بشارت مبادترا به خیری، ای بشارت دهنده، و ونیزه ای چنان بر سینه گوینده زد که از پشتش سر بیرون کرد و گفت: که ای وای! که بامن خیانت نموده، عذر کردند و حرمت عهد و پیمان مرا نگه نداشته، نقض عهد را سهل پنداشته، آرام جان مرا بدست بیگانگان سپرده و گذاشته. نه از خلق شرمی و نه از خالق آزر می. من هم تیغ تیز را از

نزد جابر بردم و این هودج را به تو بخشیدم و جوانی شنید. و بعد از آن گفت:

* پیش از این «رباح» آمده.

خون ایشان سیراب می کنم . و خانه عمر همه را خراب ، تا فایده
نقض عهد را بدانند که چیست و بفهمند که غدرشان با کیست .
اول از این ها سر کنم که به اعتقاد خود مطلوب مرا از دست من
بیرون برده اند ، تا به آنها برسم که مرانیست و نابود شمرده اند .
بچشام این قوم را شربتی از این تیغ هندی . تا بدانند که نمرده است
مقداد کندی . بگذارید ای خون (۳۴) آرزوی مرا وسهل بدانید
گفتگوی مرا . شما به سلامت به قبیله خود برگردید تا من مطلوب خود
را برگردانم . و چون آن جمع کلام او را شنیدند ، گفتند :
بس کن ازین مقال و از دل بیرون کن هوای محال . تو یک کس
بیش نیستی و ما شصت کسیم . یک کس با شصت کس چه تواند کرد؟
و چه کار از پیش تواند برد ؟ مقداد گفت : گرگ هم یکیست و گله
بسیار و شیریکیست و دام و دد بیشمار . گفتند : اجلت دامن گیر شده
یا تنت از جان سیر شده ؟ مقداد چون دید که در دست جهل و غرور
اسیرند و دانست که از جان سیرند . چون آتشی که در نیزاری افتد ،
درمیان ایشان افتاده در طرفه العین بیست کس را شربت هلاک
چشانید ، و هودج مطلوب را به کناری کشانید . و بر او بیتی چند خواند
که ترجمه اش اینست . شعر :
ای صاحب هودج که به این حالی شاد
هیچت نامد ز عهد و پیمانم یاد ؟
در وقت وداع بسته بودی عهدی
این بود آخر نتیجه مهر و وداد
ای صاحب هودج ای بت عهد شکن
خوش زود فراموش نمودی از من

سر بیرون کن ز هودج خویش و ببین
خویشانت را بخون شده غرقه کفن
و چون میاسه این شعرها را شنید بی تابانه از هودج بیرون آمده ،
دامن به خاک کشان و اشک از دیده فشان ، قسم ها خورده زاریها کرد
. که مرا گناهی نبود . و اصلاً به این معنی راضی نبودم . و دلم همان گرم
محبت تست و دیگریرا بر تو نگزیده ام . و غیره را بجای تو نپسندیده
و یک دم بی گریه و زاری و فغان و بیقراری نبوده ام . لیکن با قوم و
قبیله و پدر و مادر و اهل عشیره چه توانم کرد . که گمان این داشتند
که ترا هلاکت دریافته و مرگ سر پنجه حیاتت را برتافته . و صاحب
شوکتی مالدار را طالب خویشی خود یافتند (۳۵) و آنرا غنیمتی عظیم
داشته به یاری و مددگاری او شتافتند . و من این دم فرحانم که باوصال
دوست دست گریبانم . مرده بودم اکنون زنده ام ، ولی از خجالت
شرمنده ام . و در برابر اشعار او این مضمون را ادا کرد :
هر چند که کردی ام ملامت ای دوست
صد شکر که دیدمت سلامت ای دوست
گر دیر تر آمدی نمی ماند از من
نه نام و نشان و نه علامت ای دوست
معلوم کن ای یار ملامت گرم
کامد ز قبیله ام چه ها برسر من
گر زان نمی کردیم از بند خلاص
چادر بودی کفن زمین بستر من
پس مقداد بار دیگر آهنگ حرب ایشان کرده یک برادر مالک بن
رماح در برابرش آمده رجزی خواند و جوابی شنید . و بعد از آن گفت :
ای مقداد ؛ اگرچه جمعی از مردم مارا کشتی اما به خود مغرور مشو ،

که همیشه فتح از یک جانب نمی باشد . گاه از پشت و گاه بر پشت .
 بیا تا ما و تو از میاسه بپرسیم . اگر ما را خواهد تو سر خود گیر ، و اگر
 ترا خواهد ما او را واگذاریم و از پی کار خود برویم . چه ایشان گمان
 داشتند که گریه و زاری ناله و بیقراری میاسه از فراق مالک است .
 چه تعریف کرم و سماحت و مردانگی و شجاعت مالک را بسیار کرده
 بودند و شوق و محبت او را به میاسه اظهار نموده بودند . مقدار گفت :

من هم به این معنی راضیم . پس برادر مالک با مقدار و چندی از مردم فهمیده آن جمع بیای
 هودج رفته گفتند : ای میاسه ؛ این کشش و کوشش همه به جهت خاطر
 تست . یکی از این دو کس را اختیار کن ، تا این جنگ و فساد
 برطرف شود . و به این راضی مباش که جمعی کشته شوند . میاسه گفت
 : بهر چه من اختیار کنم هر دو طرف راضی خواهید بود . گفتند بلی ،
 رضای ما رضای تست . گفت : من مقدار را اختیار کردم . و این
 امروزی نیست بلکه مدتیست که دلم (۳۷) در بند اوست . و به آنچه قوم
 و قبیله من کرده بودند راضی نبودم . و چون مردم مالک گفتگوی او را
 شنیدند از قول خود پشیمان شدند .

و بعد از قال و قیل در میانشان اختلاف به هم رسید . عون بن عامر
 مردی فهمیده بود برادران او می گفتند این مرد برین دختر عاشق
 است و تا کشته نشود از سر این دختر نمی گذرد . به مقتضای لَأُتْلُقُوا
 بایدیکم إلی التهلکة . دست از او باید داشت و به سلامت مراجعت نمود .
 و برادر مالک را با دیگران جهل جاهلیت دامن گیر شده می گفتند . می
 خواهید در محافل و مجالس عرب ما را به جبن و عار و بد دلی و فرار
 نام می برده باشند . و در قبایل عرب ضرب المثل شویم که شصت کس
 را یک کس عاجز و زبون ساخت . و عروس مالک بن رباح را از

ایشان به ضرب شمشیر گرفت . و به موجب النار ولا العار به جنگ کردن و کشته شدن راضی تر بودند . آخر عون بن عامر با یاران خود به کناری رفتند ، و برادر مالک در برابر مقداد آمده به طعن و ضرب و جنگ و حرب مشغول شد . و مدتی مدید پا در جنگ قایم کرده حمله های مردانه نمود . و آخر به نیزه مقداد که بر سینه اش خورد و از پشتش بدر رفت بر زمین هلاک افتاد . و برادر دیگری چون برادر را کشته دید ، حمیت جاهلیت اش به حرکت آمده به خون خواهی برادر آمده بر مقداد حمله کرد . و ساعتی بر حمله های مقداد صبر نموده در میان شان طعن و ضربی چند زد و بدل شده ، به برادر ملحق شد .

و مقداد جولانی نموده و این دوبیت را انشاد نمود :
 ای قوم ضعیف طعن و ضربم دیدید
 زین پیش به خود جور و جفا پسندید

زنهار به قوم خویشان بزرگردید
 زان پیش که از کرده پشیمان گردید
 و چون بقیه السیف برادران مالک نصیحتش را نشنیدند بریشان حمله کرده یک یک را بخاک می انداخت (۳۸) تا از ایشان کسی نماند ، و عنان را به جانب عون و رفیقانش معطوف ساخته خواست که بر ایشان حمله کند .

میاسه آواز داد که به عون و اعوانش کار مدار که او آنها را از قتال تو منع می نمود گوش به حرفش نکردند . سخن میاسه را شنیده عون را رخصت انصراف داد .

و غلامان را فرمود تا اسب و سلاح کشتگان را جمع نموده ، خیمه ابریشمین زده فرش های دینا و استبرق گسترده . و میاسه را به خیمه در آورده بر وصال مطلوب شادی ها نموده ، خادمان طعام های

گونا گون مهیا کردند . وساقیان ماه پیکر جام و می به مجلس آورده
 پیاله های شراب ناب به گردش در آورند و خوانندگان به خوانندگی
 و سازندگان به سازندگی مشغول شدند . و میاسه از احوال سفر و تنهایی
 و مشقت های ایام جدائی می پرسید و مقدار یک یک را نقل نموده ، او
 می گریست و این می خندید . و درین سر زمین که منزلی بود خوش
 آب و هوا به عیش و عشرت کامیاب و کامروا مدتی مانده از رنج راه
 آسودند و تدارک ایام فراق نمودند . ولیکن عقد کردن و زفاف نمودن را
 حسب المشروط قرار دادند ، که چون به قبیله رسند . آنچه جابر طلب
 کرده بود به او تسلیم نموده عروسی نمایند .
 و مقدار را آنچه بر سر گذشته بود در قصیده ای طولانی به نظم
 آورده چون طویل الذیل بود ترجمه نشد . اگر کسی خواهد به اصل
 رجوع نماید .
 و چون از رنج راه آسودند و در فکر روانه شدن بودند که دیدند غباری
 مرتفع شد و گردی پیدا گشت . و از میان گرد دو سوار نمودار شدند .
 یکی بر اسب اشقر و دیگری بر فرس کوه پیکر ، یکی را نورش زمین و
 زمان فرو گرفته . دیگری چون ماه دو هفته . مقدار احتیاط نموده
 زرهش را پوشیده و نیزه را بدست گرفته سر راه بریشان گرفت . آن
 جوان ازو پرسید که تو کیستی و درین راه از چیستی ؟
 گفت : منم مقدار بن اسود کنندی با نیزه خطی و تیغ هندی . نام
 و شان خود بگوئید . و راه عناد و فساد مپوئید . یا اسب و سلاح را
 گذاشته به سلامت بروید ، پیش از آنکه در چنگ اسر اسیر شوید . آن
 بانگی بروی زد که دل دربرش به طپیدن در آمده گفت : ای پسر ؛ بر
 گرد که اجلت نزدیک شده و روز عیشت تاریک گشته .
 مقدار چون آن صولت و هیبت را بدید ترسان ولرزان گفت : من

انت ایها السید الهمام والبطل الضرعام . کیستی توای بزرگ باهمت
 وهیبت و ای شیر با شوکت و صولت ؟ گفت : منم کشنده مردان و فنا
 کننده شجعان ، پردلان میدان شجاعت را سردار ، کرار غیر فرار
 مظهر عجائب و مظهر غرایب ، لیث بنی غالب امیر مؤمنان علی ابن
 ابی طالب . پس حمله بر امیر کرده این رجز را خواند .
 اصبر لضرب مهتد و سنائی .

وانظر فعال فتی من الفتیان
 اسقیک من کاس المنیة مسرعا
 وتكون طعم الوحش والتعبان
 حتی تكون کاس لا یرتجی
 تبکی علیک جماعة النسوان
 ترجمه اش اگر خواهی این است :

بکن صبری به ضرب تیغ هندی و سنان من
 به بین آنگه تو کردار جوانی از جوانان را
 چشامم مر ترا جام هلاکت من بدان زودی
 که گردی طعمه وحش و شوی مطعم ثعبان را
 و تا گردی اسیری کان خلاصی نبودش *
 فلک بر تو بگریاند همه خویشان و نسوان را
 و امیر علیه السلام حمله او را رد نموده برو حمله کرد و فرمود **
 شعر :

* - نبودش هرگز صحیح است .
 ** - صحت انتساب این داستان به حضرت علی ، و نیز انتساب این شعر با مجله نیست . داستانیست و

چیزی بنام ایشان (دانش)

يا ايها العبد الذليل انا الفتى
 مردی الکماة و فارس الفرسان
 انی علی و ابن عم محمد
 علم الهدی و مطهر الادیان
 ابرز لحاک الله انک لا یسا
 فی الدرع ثوب مذلة و هو ان

اليوم او ردک (۳۹) الحمام موجلا

و اریک کیف معارک الشجعان
 یعنی ای مرد خوار* زبون تا امروز جدال مردان ندیده ای به تو بنمایم
 که مرد کیست و حرب چیست و من کیستم و تو کیستی . شعر:
 ایا ذلیل و زبون بنده ، آن جوانمردم

که می کشم زبی یکدگر دلیران را

منم علی پسر عم مصطفی که از او

پدید شد دینی کان ناسخ است ادیانرا

تنت ز پوست جدا باد زانکه پوشیدی

پی مذلت و خواری زره ، مکن آنرا

بدست من تو ببینی هلاک خود امروز

بلی تو هیچ ندیدی جدال مردانرا

و چون امیر علیه السلام رجز را خواند گفت : ای جوان مرد : مرا چون

جوانان دیگر و شجاعانی که دیده ای تا امروز ، میندار و مرا مثل دیگر

شجعان مشمار و اگر نجات خواهی ، سر خویش گیر و بسلامت برو .

مقداد گفت : ای جوان : تو نیز مرا حقیر مبین و ضعیف میندار و زبونم

* دراصل : خار

مدان و این گفتگو را بگذار. *الذی ان ارجع الی الله فیکف* و
 پس حضرت امیر علیه السلام برو نعره ای زد که دلش بطپید و
 برخود بلرزید و ترسان و لرزان گریزان شده خود را به میاسه رسانید. و
 چون او را دید شرمش آمد که بگوید که گریخته و ترسیده ام. باز
 بسوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و رجزی خواند که
 مضمونش این بود: *یا ارحم الراحمین* و در آنجا که
 چشیدن جام مرگ از دست دشمن *یا ارحم الراحمین* و در آنجا که
 زاری *یا ارحم الراحمین* و در آنجا که *یا ارحم الراحمین*
 بسی بدتر زمرگیست آن حیاتی *یا ارحم الراحمین* و در آنجا که
 ای *یا ارحم الراحمین* که خاری و زبونی بار آورد
 پس حضرت امیر علیه السلام خندیده در جوابش خواند: *یا ارحم الراحمین*
 الیوم طاب لنا البراز و انما خیر الوری اثنان مجتمعان *یا ارحم الراحمین*
 فی (کف) *یا ارحم الراحمین* و بکف *یا ارحم الراحمین* کالنا ذات دجان
 ابرز فسوف تری هز *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین*
 ما مثلہ *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین* یوم الکریمه ثان
 فاذا اردت تخلصاً *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین* ارجع الی
 رب کریم *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین* واحد منان
 و اگر ترجمه این کلام معجز نظام خواهی ظاهراً اینست می فرماید (۴۰)
 خوشگوار آید ز بهر جنگ بیرون آمدن *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین*
 با کسی کو بهترین شخصی بود در کار زار
 در کف این تیغ هندی وان دگریک در کفش *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین*
 نیزه خطی بود چون آتش دنباله دار
 زود بیرون آکه تابینی تو شیر خشمگین *یا ارحم الراحمین* *یا ارحم الراحمین*
 آنچنان شیری که مانندش نباشد روزگار

گر خلاص خویش خواهی ای جوان بگذار شرک را بکنند ز یاد نام
 با خدا برگرد و از من بشنو وایمان بیار
 و برو حمله کرد . که مقداد دانست که کشته می گردد . گریخته خود را
 به میاسه رسانید . و پهلوی او نشست و میاسه را تعجب آمده گفت : ای
 مقداد ! تو خود را بر پانصد و هزار زدی و غالب آمدی . و دیروز در
 حضور من لشکری را شکستی و الحال از یک جوان به این رسوایی
 گریختی . اگر از جنگ او عاجزی سلاح را به من ده ، تا پوشیده
 بروم و با این جوان نبرد نمایم . و تو در جای من بنشین و تماشا کن .
 مقداد به او گفت : ای جان من ! بسر تو قسم که این جوان را در
 روی زمین مثل و مانند نیست . اگر بجدی می روم با آنکه فراق تو
 آتش در جانم می اندازد . اما در دست او کشته خواهم شد . این جوان
 علی ابن ابی طالب است پسر عم محمد که سید قریش است . و آوازه
 بزرگی او و شجاعت این در شرق و غرب افتاده است ، من چه باشم
 که صد مثل من اگر در برابر او روند یکی را زنده نخواهد گذاشت .
 و از گفتگوی میاسه غضب برو مستولی شده بار دیگر مرگ را به
 خود قرار داده در برابر آنحضرت آمد . درین وقت رگ هاشمی حضرت
 امیر علیه السلام در حرکت آمده . پیش حمله اش باز آمد ، کمر
 بندش را گرفته و از زینش جدا کرده ، او را بر هوا انداخته خواست
 بدو الفقار در برگشتن بدو نیمش کند . آن سواری که همراه حضرت بود
 یعنی حمزه عمش علیه رضوان الله . شفاعت (۴۱) نموده گفت : یا امیر
 صبر کن ؛ شاید به اسلام در آید ، که جوانست و حیقم می آید که این
 قسم جوان کشته شود .
 امیر علیه السلام کمر بندش را گرفته هر دو دستش را محکم
 بر یکدیگر بست . و چون میاسه مقداد را اسیر و دست بسته دید . از

گفته پشیمان شده ترسید که مقدار کشته شود . گریبان چاک کنان و لطمه بر روزنان و نوحه کنان دویده به خدمت حضرت آمده گفت : ای جوان ؛ به این اسیر مهربانی کن و برین ضعیفه رحم فرما . و از مال و منال هر چه خواهی از من خون بهای اوستان . که من غریب و بیکیسم و دلم به او مایل است . و مدت ها در فراق او گریسته ام تا درین نزدیکی به من رسیده ، و اگر او کشته شود ، زندگی بر من حرام است . و یقین بدان که بی او زنده نخواهم ماندن . و می گریست و می زارید ، و نوحه می کرد ، و جزع می نمود ، و در اثنای گریستن شعری خواند که ترجمه اش این بود : کسا علیه السلام تسالنا عن امانه ای گرامی ترین خلق خدا . و گفت ای جوان ؛ من غریبم و غریبی من هودج و مال هر چه با من هست . میدهم خون بهای و نیست سخن رد مکن (ای جوان خواهش من) بکرم از من ای امام زمن دید و شعرش را شنید ، و سوز سینه و اشک دیده اش را مشاهده فرمود . مژده اش داده گفت : البشری بخلصه یعنی بشارت باد تو را به خلاصی مقدار . خاطررت را جمع دار که به جهت خاطر تو مقدار را نمیکشم . و چون میاسه را باور نمی آمد بار دیگر به جزع در آمده گفت ای سید و ای سرور ، و ای فارس میدان شجاعت و ای بهتر همه مردمان ؛ از روی مکرمت در کشتن مقدار تیزی و تندمی منما ، که اگر او را کشتی من هم خود را می کشم . لغزیدن از ما و بخشیدن از تو . باز آنحضرت او را تسلی داده دست مقدار (۴۲) را گرفته فرمود :

که یا مقدار؛ هل لك في كلمة خفيفة في اللسان ثقيلة في الميزان .
یعنی ای مقدار چه می گویی با کلمه ای که در زبان سبک است و در
ترازوی اعمال سنگین است . اگر بگویی خون ترا نگه میدارد و مال
ترا به تو باز می گرداند . مقدار گفت : بعد از آنکه بگویم مرا چه
خواهد بود ؟ فرمود : که از آتش دوزخ خلاص می شوی به بهشت
عنبر سرشت در می آیی ، و یکی از برادران ما خواهی بود . هر چه از
برای ما باشد از برای تو خواهد بود . و هر چه بر تو باشد بر ماست .
یعنی دوست تو دوست ماست و دشمن تو دشمن ماست . مقدار پرسید
که آن کلمه کدامست ؟ امیر علیه السلام فرمود : که آن کلمه طيبة لا اله
الا الله محمد رسول الله است . مقدار گفت دست دراز کن تا با تو بیعت
کنم . و بگو تا بگویم . که دلم سخت به این کلمه مایل شده ، حضرت
امیر علیه السلام دستش را گشود و مقدار دست امیر علیه السلام را
بوسیده دست داد و بیعت کرد و گفت : لا اله الا الله محمد رسول الله و
از روی اخلاص تمام مسلمان شده سر بر زمین نهاد شکر الهی به
تقدیم رسانید .
پس آنحضرت روبه میاسه کرده گفت : اگر خواهی که در دنیا و
آخرت با مقدار باشی ، تو نیز این کلمه را از سر اخلاص بگو که شوهر
مسلمان وزن کافر در شرع ما درست نیست . میاسه گفت : کدام دولت
ازین بهتر که باشما و در دین شما باشم که دل مرا نیز این کلمه می
کشد . و او نیز به اخلاص کلمه گفت ، مسلمان شد . و امیر علیه
السلام ایشان را وداع کرده گفت : به سلامت بروید با مال و منال خود .
ولیکن ای مقدار ؛ بر تست که از خدا غافل نشوی و نماز بجا آوری
آری و زکوة مال بدهی . و هر گاه مصیبتی به تو رو آرد یا به بلائی
گرفتار شوی این دعا را بخوانی که البته نجات می یابی . (۴۳) اللهم یا

غیاث المستغیثین و یا امان الخائفین و یا مجیر المستجیرین و یا مفرج
 عن المکروبین و یا اله العالمین اسئلک بحق محمد الامین و آله
 الطیبین الطاهرین ان تفرج عنی وعن المؤمنین برحمتک یا ارحم
 الراحمین .
 ومقداد دعا را یاد گرفت و حضرت امیر میاسه را به او عقد کرده
 ایشان را دعا فرمود . وایشان نیز خوشدل و خوش حال حضرت را دعا
 کردند . ویرفراق و جدایی از آنحضرت گریان شدند . ومقداد با اهل و
 مال روانه شده و در وقت رفتن شعری چند می گفت و می رفت .
 معنیش این بود :

خدای جزای خیر دهاد آن سید و سروری و بزرگ قوم و مهتری
 را که مارا از ظلمت شرک خلاصی داد . و زنگ کفر از دل مسازدود .
 وما را بدین حق هدایت فرمود . و آن سید قریش و سلالة هاشم است .
 علی ابن ابی طالب و غالب کل غالب بن عم محمد مصطفی و هادی
 راه هدی . و راه نمود ما را به خدائیکه هست آفریننده ارض و سما .
 وبعد از آن قطع منازل و طی مراحل می نمود . تا آنکه با آن عدت و
 شوکت داخل قبیله شد .
 و چون جابر را خبر شد که مقداد آمده و میاسه را همراه دارد
 استقبال نمود . و به ظاهر اظهار بشاشت و شغف نموده پرسید که با آن
 جمع که میاسه را همراه داشتند چه کردی ؟ مقداد گفت : آنها را طعمه
 دد و دام صحرا کردم . و آنچه کردم به تن تنها کردم . چه فتنه و فساد
 داشتند و خاک در دیده مردمی و آدمیت می انباشتند . چون گوش به
 حرفم نمی کردند رسید به ایشان آنچه رسید . ولیکن از تو دور بود که
 بامن عهدی (۴۴) کردی و خلاف عهد و پیوند جایز داشتی . و مرا ندیده
 و عهد مرا نکرده انگاشتی .

جابر شروع به عذر خواهی کرده گفت : چون مدتی از وعده موعود گذشت و از تو خبری نیامد و مالک بن ریاح ، میاسه را خطبه نمود . ترسیدم که اگر دختر به او ندهم ، کار به قتال و جدال کشند . و ایشان قبیله بزرگ اند و تاب مقارمت ایشان نیارم . و چون شنیدم که بسلامت آمده ای بر سلامت تو شکرها کردم . و تصدقات نمودم . بحمد الله که حق به حق دار رسید . اینک به تجهیز میاسه و مهیا کردن اسباب عروسی تو مشغول میشوم .

مقداد هم به گمان اینکه آنچه می گوید از صمیم قلب می گوید و در تدارک تقصیر و عذر غدر و خلاف عهد می پوید . آنچه ازو طلبیده بود از مال خود جدا کرده به خانه جابر فرستاد ، بلکه زیاده بر آن هم چیزها ، از تحف و هدایا داد .

و جابر به ظاهر در کار سازی عروسی بود ، و در باطن به غدر و چاپلوسی در ظاهر اسباب عروسی مقداد مهیا می ساخت . و در باطن نرد عشق با مالک بن ریاح و دامادی اومی باخت . در ظاهر چنانکه با مقداد وعده کرده بود تمامی قبیله را از خورد و بزرگ طلبیده عیش می کرد و در باطن اسباب قتل مقداد سامان داده طیش می کرد . به ظاهر جام رواح به گردش در آورده شراب ناب برو می نمودند . و در باطن از برای کشتن او زهر می سودند . در ظاهر گوش بر نغمه مطرب و صدای ساز بودند . و در باطن تا مالک کی برسد گوش بر آواز بودند . در ظاهر گاه می می نوشید و گاه مستان بودند و در باطن با حيله و مکر همداستان بودند . در ظاهرش مدح می نمودند ، و در باطنش قدح می فرمودند ، به ظاهر در بانگ نوشانوش بودند ، به باطن تا دشمن او را دریابد ، (۱۵) خاموش بودند . به ظاهر مسرت می کردند ، و به باطن در فکر مضرت می بودند .

القصة در خفیه چیزی نوشته قاصدی دوانیدند که ای مالک ؛ زود
 تر با جمعیت تمام خود را برسان که دشمن ترا مشغول کرده ایم . که
 انتقام برادران ترا ازو کشیده نامزد ترا بدست تو دهیم که او مسلمان
 شده است . و ما ازو بیزاریم . و اگرچه در ظاهر به عیش و عروسی
 مشغولیم ، از برای تو درکاریم . و به لات و هبل سوگند که ما غم
 برادران تو بیش از تو داریم . نه میاسه را به او الفتی است و نه مارا از تو
 کلفتی . هر چند زود تر توانی آمد بهتر .
 و چون قاصد خبر به مالک رسانید . منادی را فرمود تا در قبیله ندا
 کرد . که واخوتاه وارجالاه یا آل سنبس اجتمعوا ؛ یعنی ای وای
 برادران من چه شدند و مردان مرا چه برسر آمد . و چون مردم قبیله جمع
 شدند گفت . شنیده اید برادران مرا چه به سر آمد و به چه خواری
 کشته شدند . واینک پدر زن من جابر نوشته است که زود خود را
 برسانید که دشمن شما را بدست شما دهم . تا او را و اقربای او را در
 عوض برادران و شجعان خود بکشید . ومن الحال روانه ام هر که بامن
 رفاقت می کند ، قدم در راه نهد که بعد از انتقام ، عروسی و عیش و
 عشرت کرده شراب خوران و عیش کنان مراجعت خواهم نمود .
 و قوم و قبیله چون این خبر را شنیدند . بیست هزار کس با او
 روانه قبیله کننده شدند . و به تعجیل تمام قطع منازل می کردند و شب
 (و) روز نمی آسودند . و چون خبر به جابر رسید که مالک به یک
 منزلی رسیده مقداد را به شراب مشغول کرده داروی بیخودی در
 شرابش کردند . و چون بیهوش و بیخبر شد ، دست و گردنش را به
 بندهای گران بسته ، زنجیر در پا و غل در گردن ، در پوست
 شترش پیچیده با گله گاوان و خرائش انداخته ده کس را (۴۶) برو
 موکل کردند که مبادا کسی ازو خبری بگیرد . و خود استقبال مالک

کرده او را با اعزاز و اکرام تمام داخل خانه کردند . و اول تعزیت و
 آخر تهنیتش بجا آوردند . و چون مالک را چشم بر جابر افتاد گفت :
 ای جابر ؛ نیکو نکردی که گذاشتی تا برادران مرا با یاران من به
 خواری کشتند . و زن مرا به دست دیگری دادی .
 جابر به لات و هبل سوگند خورد . که من از آمدن مقداد بی خبر
 بودم و اطلاعی بر جنگ او با یاران شما نداشتم و من از گرفتن دختر چه
 خبر داشتم ، و کی راضی بودم که میاسه را او تصرف کند و حال آنکه
 مسلمان شده است و از دین ما برگشته ، و با مسلمانان بیعت کرده و
 الحال دل خوشدار که او را بسته و خسته ام ، و بایندگان گرفتار
 زندان است . شما امشب از رنج راه بر آسایید و به خوردن شراب ناب
 کوفت از سر بدر کنید . تا علی الصبح او را با خویشانش بدست
 شما دهم که به هر نحویکه خواهید از او انتقام کشید و لشکرش را به
 قبیله قسمت کرده .
 مالک را با مخصوصان در خانه خود به طعام و شراب و عیش و
 عشرت و غمزدایی دل محنت رسیده هجران کشیده شده از رنج راه و
 غم سوگ برادران پرسیدن گرفت . تا محنتش براحت و کلفتش به
 سرور تبدیل یافت .
 و چون باد سحری بر مقداد وزیده بخود آمده ، دید که پا در زنجیر
 ، و دست در بند و غل در گردن است . بگریست و گفت : داد و بیداد
 که با من غدر کرده و به مکر و حيله مرا بسته اند . ای کاش بند و
 زنجیر مرا دور می کردند و مرا نمی بستند . تا خون خود را از ایشان
 می گرفتم . ای دریغا ؛ که به مفت کشته شدم . ای جابر ترا ننگ باد که
 مرا خسته و بسته بدست دشمن دادی . و در اثنای گریه به خاطرش آمد

که مولای من در وقت وداع مرا دعایی تعلیم کرده بود . (۵۷) گویا می دانسته که مرا مصیبتی پیش خواهد آمد . و به این قسم بلاتی مبتلا خواهم گشت . پس بنیاد جزع کرده ، خدا را یاد نموده دعا خواندن گرفت ، و تیر دعایش برهدف اجابت آمده ، حضرت عزت عز ذکره ، جبرئیل امین علیه السلام را در نیم شب به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد که یا رسول خدا ؛ علی عالی * ترا سلام رسانیده و به تحیت و اکرام مخصوص ساخته می فرماید ، که بنده ما مقداد بن اسود را در پوست شتر پیچیده می خواهند صبح به قتلش اقدام نمایند . و زنش را به مالک ابن ریاح سنبسی دهند . درین شب درهمین ساعت به منزل بن عمت علی ابن ابی طالب باید رفت . و او را روانه ساخت . که ما او را درهمین شب به آن قبیله می رسانیم . و اگر صبح به او برسد او را زنده نخواهند گذاشت .

پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سرو پا برهنه به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمده ، امیر علیه السلام پرسید که یا رسول الله ؛ چه چیز شما را درین نصف شب به اینجا فرستاده ؟ فرمود : که ای علی ؛ برادرم ، جبرئیل از پیش ملک جلیل همین دم آمده تر اسلام رسانیده و به تحیت و اکرامت تخصیص داده و فرموده که شیعه تو مقداد را در پوست شتر پیچیده می خواهند فردا صبح او را بکشند و زنش را به مالک سنبسی دهند . اگر درین ساعت رسیدی و خلاصش کردی خوب و الا سعی تو عبث خواهد شد . پس امیر المؤمنین علیه السلام سلاح پوشیده اسب را زین نهاده

* مقصود ، خداوند است نه حضرت علی امیر علیه السلام .

مکمل شده به رخصت رسول الله صلی الله و علیه آله حمزه را همراه گرفته ، از حضرت رسول وداع شده قدم از مدینه بیرون نهاده . حضرت به قدرت کامله رب العالمین زمین را در نور دیده ، در نیم ساعت به قبیله کندی رسید (۴۸) به خانه ای که مقداد در آنجا مقید بوده آمد شنید که می گرید و می گوید . ای مولای من ؛ در کجائی که مرا به این حال ببینی و مرا از دست دشمنان نجات دهی که دشمنی ایشان با من به جهت دوستی با تو پسر عم تو و دین و مذهب تست . یا علی اگر امشب مرا در یافتی یافتی والا هزار جان من فدای تو باد .

درین وقت حضرت امیر علیه السلام گفت : یا مقداد ؛ اینک رسیدیم . خاطرت جمع دار ، که حق تعالی جل جلاله مرا به جهت خلاصی تو فرستاده و زود باشد که بدانند اصحاب ضلالت و کفر که با چه کسان غدر کرده اند . مقداد شکر الهی به تقدیم رسانیده ، گفت : لا اله الا الله محمد رسول الله . و آن ده کس که موکل بودند شمشیرها کشیده شروع به فریاد و غوغا کردند . حضرت امیر علیه السلام از ایشان ابتدا کرده هر ده را کشته ، مقداد را از بند خلاص نموده گفت : خود را به میاسه رسان و او را از غم و غصه نجات ده و خود به تهجد مشغول شد . و حمزه سپر را در زیر سر نهاده به خواب رفت . تا آنکه صبح روشن شده آنحضرت علیه السلام بانگ نماز گفت و بعد از نماز چون جابر را خبر شده بود که مقداد از بند رهایی یافته ، منادی را فرمود که در حی ندا کند . تا سواران حی جمع شوند .

راوی گوید که از قبیله کنده بیست هزار مردم جمع شدند . و مثل آن (با) مالک سنسی آمده بودند . چون مردم این دو قبیله مقداد را با حمزه و علی علیه السلام مکمل و مسلح دیدند ، صف ها بر کشیدند و منتظر جنگ و قتال و حرب و جدال ایستادند . و مالک و جابر مردم را

بر جنگ و حرب تحریض می نمودند . و وعده ها می دادند . حضرت
 امیر علیه السلام ندا کرده فرمود : یا اهل الحی ؛ هر که مرا شناسد ،
 شناسد ، و هر که نشناسد من او را به خود شناسا گردانم . منم اسد الله
 الغالب و غالب کل غالب ، منم (۵۰) علی ابن ابی طالب .
 انا علی ابن عم المنتجب ، انا علی بن ابی طالب و انا من آل محمد
 صافی الادیم و الجبین کالذهب ، انا علی بن ابی طالب و انا من آل محمد
 الیوم افینکم بسیف و عصب . انا علی ابن ابی طالب و انا من آل محمد
 منم علی پسر عم برگزیده حق . انا علی بن ابی طالب و انا من آل محمد
 مرا برادر خود خواند و نفس خویشم گفت .
 اگر کسی نشناسد از آن چه باک و چه غم
 مرا ست روی و جبین چون طلای نورانی ، انا علی بن ابی طالب و انا من آل محمد
 چنین حسب نه عرب راست در جهان نه عجم
 فنا کننده این کافران منم امروز . انا علی بن ابی طالب و انا من آل محمد
 مگر کسی که در آید به مذهب من و عم
 پس آن دو قبیله بیک بار بر امیر علیه السلام حمله نمودند و آن
 حضرت روی مبارک به حمزه و مقداد کرده فرمود : که شما هر دو بر
 جای خود قرار گیرید و قدرت الهی را تماشا کنید . و بریشان حمله
 نموده ، مقداد گوید و الله دیدم که تیغش چون آتش که شعله می کشید ،
 و سرهامی افتاد و آنحضرت از طرفی می رفت و از طرفی بر می آمد و
 می گفت : انا سهمر الله الصائب ، انا سیف الله الضارب انا علی ابن

ایطالب . من تیر رسنده خدایم شمشیر زننده خدایم
 پس خود را به جابر و مالک رسانیده اسلام بریشان عرضه کرد . و چون
 حمیت جاهلیت به موجب النار لا العار دلشان را تاریک کرده بود و
 صیقل نمی پذیرفت ، ابا نمودند و هر دو را تن از سر جدا کرده به یاران
 ملحق ساخت . با آنکه جابر پیش از آنکه کشته شود ، چون دید که
 سرها به چه طریق می افتد فریاد کرده قوم خود را گفت و نصیحت نمود
 که بگریزید که اگر شما گوسفندان بودید به این تندی کشته نمی شدید .
 حاصل کلام هر آنکه هر که کلمه گفت خلاصی یافت و هر که
 گریخت جان بدر برد ، و هر که ایستاد جانرا به مالک دوزخ سپرد . و تن
 را طعمه وحشیان و ددان آن صحرا نمود . راوی گوید که چون حضرت
 امیر علیه السلام (۵۱) با حمزه از مدینه قدم بیرون نهادند و چند قدم
 حرکت کردند شنیدند که گوینده ای می گوید آوازش را می شنیدند و او
 را نمی دیدند . شعر :
 سیروا لقد لقیمت الرشاد
 من عصبه لدینها جحاد
 انی انا من جنّ هذا الواری
 متبعاً دین النبی الهاد
 اعنی رسول الله ذا الایادی
 صلی علیه خالق العباد
 بشتابید تا جزا یابید
 ای شما حافظان دین هدی
 من از جنیان این وادی
 گشته ام تابع رسول خدا

آن رسولیکه لطف او عام است، بیرون میآید از هر حال و نفس و باطن و دل
 باد بروی زحق درود و ثنا
 پس آن حضرت در جوابش فرمود که :
 ستسمع اصحاب الضلالة والكفر انما ياتون الله عز وجل
 یصیبون نارا قدا حرّ من الجمر
 كما خالفوا خير الخلائق احمد
 ولم يؤمنوا بالله والحشر و النشر
 لقدو كل الله العظيم بارضه
 ملائكة يطوى بها مهمة غفري
 الا اننا ناس من خير عصابة
 ويسعدنا الله المهيمن بالنصر
 ترجمه این کلام بلاغت نظام که آن بهترین جن و انس فرموده اینست :
 زود باشد که بشنوی ای جنّ
 حال و احوال اهل کفر و ضلال
 که بدیشان رسید آن آتش
 کاتش دوزخش بود چو زغال
 وآنکه ایمان نیاورد به رسول
 یا به قول وی از جواب و سؤال
 حق کند امر بهرما که ملک
 در نوردد زمین به استعجال
 خلق را سروریم ما، وکند
 مدد ما مهیمن متعال
 راوی این قصه عجیب و حکایت غریب نقل کرده که چون جابر و اهل
 او با مقدار غدر نموده او را در بند و زنجیر کشیدند میاسه به نزد تمیمه

مادر مقداد فرستاد که بداند و محمد مصطفی و علی مرتضی را بگوید تا به داد او برسند و مقداد را مشکل حل شود. باید که بزناقه باد رفتار سوار شده به تعجیل هرچه تمامتر خود را به (۵۲) مدینه رسول رسانی. گرفتاری مقداد و بند و زندان او را به تفصیل عرض نمائی که امیر المؤمنین را زودتر بفرستد که او علاج این کار تواند کرد. و هر چند که گمان ندارم تا رفتن تو و آمدن او مقداد را زنده گذاشته باشند. و تمیمه بزناقه تند سوار شده توکل بر کریم کارساز کرده روانه مدینه شد. چون مقداد از بند خلاص شده رفت به خدمت مادر که او را نوید خلاصی خود دهد. مادر را ندید، از میاسه خبر مادر پرسید، گفت: در آن ساعت که ترا در بند و زنجیر کشیدند بی تابانه چون مفری دیگر نمی دانستم. او را به مدینه رسول خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرستادم.

مقداد سراسیمه بخدمت حضرت امیر علیه السلام آمده گفت: یا امیر المؤمنین! میاسه مادر پیر فقیر مرا به مدینه فرستاده به خدمت شما و من از بیکسی و تنهایی او و دد و دام صحرا و عربیان و دزدان بی حیا می ترسم آیا چه بر سرش آمده باشد؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود خاطرت را رنجه مدار که باری تعالی جل ذکره به برکت اسلام راه را برو نزدیک گردانیده به سلامت به خدمت رسول خودش رسانید. و حضرت او را به خلاصی مژده داد و دلش خوش و خاطرش جمع گشت. و چون مقداد از امیر المؤمنین شنید. حضرت را دعا کرده بر سلامت مادر سجدهات شکر الهی به تقدیم رسانید.

و چون مادر مقداد به مدینه رسیده احوال سید کاینات پرسیده او را به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله رهنمایی کردند. و در آن جا

ناقه اش را بر در مسجد پابسته به درون مسجد رفته ، رسول رب
 العالمین را سلام کرده حضرت جواب سلامش داده ازو پرسیدند که
 ای مادر مقداد ؛ چه خبر داری ؟ (۵۴) و در فراق پسر چون می گذرانی ؟
 نالان و گریان گفت : ای رسول خدا ؛ اگر رخصت حرف زدن دریابم ،
 شرح حال مقداد و گرفتاری او بدست دشمن بیان نمایم .
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که رخصت دادیم هر
 چه دلت خواهد بگو . تمیمه احوال خود را به تفصیل بیان و به فصاحت
 و بلاغت تمام در قصیده ای طولانی به نظم آورده . از آن روزیکه
 قریش داخل آن قبیله شدند و تا آن روز که مقداد در بند افتاد تمامی را
 بر حضرت رسول الله صلوات الله علیه وآله خواند و آن قصیده را بعد
 از اتمام حکایت انشاء الله نقل خواهم نمود که اگر کسی میل شنیدن یا
 خواندنش داشته باشد ، برکاتب اعتراض نکند که چرا ننوشت .
 و اگر درین اثنا بنویسم نگویند که سخن درازی کرده ، القصه چون
 تمیمه فارغ شد ، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آن قصیده را
 تحسین نموده فرمود که ای تمیمه ؛ دلخوش دارو بر مقداد که من به امر
 رب العالمین پسر عم خود علی ابن ابیطالب و عم خود حمزه رابه جهت
 خلاصی او فرستادم و اکنون از بند خلاص شده است . وهیچ گونه
 تشویش ندارد . حمزه عمم در خدمت او پسر عمم علیه السلام با
 فرزندت خواهد آمد . تو اگر خواهی برو ، و اگر خواهی باش تا او
 بیاید .
 مقداد چون از غم بند و زندان و قصه دشمنی یاران خلاصی یافت
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ازو پرسید که ای مقداد ؛ به
 زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی آیی ؟ یا بر بیکسی این قوم
 نظر داری و خواهی با ایشان باشی ؟ ای مقداد ؛ ترا مخیر ساختم ،

درین دو شق هر کدام را که خواهی اختیار کن . گفت : خدمت شما را نمی گذارم که پادشاهی عالم را جز دیدار آن سردار قریش نمی دانم . زیارت کنم و واجبات خود یاد گیرم ، تا زنده باشم در سلک چاکران و بندگان شما باشم (۵۵) .

و خود در خدمت امیر المؤمنین روانه شده با تمام خدم و حشم . هرچه داشت از صامت و ناطق روانه مدینه شدند . و ساکن مدینه شدند . مقدار به پای بوس سردار عالمیان آنحضرت ایستاد این چند بیت را انشاد نمود *

پس مقدار و میاسه و همراهان به مدینه آمدند و هیچ خدشه ای در ایمان شان بهم نرسید یکی دو نه ، بلکه همه شان در ایمان و دوستی ثانی ندارند . جمله آنها بعد از آنکه اموال و اسباب شان به مدینه رسید به فقرا و اصحاب صفا برادرانه قسمت کردند . به زیارت رسول خدا مشرف و به عبادت و خدا پرستی مشغول شدند .

مقدار درهمه غزوات پیغمبر همراه با سید رسل وهم رکاب علی علیه السلام بود . و میاسه که خود مؤمنه ای بود ، مثل شوهرش در راه حقانیت دین برحق جد و جهد می نمود . و هرچه داشتند به فقرا بخش نمودند .

درین رساله (آنچه) از راوی منقول بود به قلم تحریر در آوردم اگر سهوی و نقصانی خوانندگان را به نظر می آید اصلاح نموده دعا طلب دارم . درود باد بر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اجمعین . ندارم هیچ گونه توشه راه

بجز لا تقنطوا من رحمة الله
* اصل اشعار و ترجمه آنها را به علت پوسیدگی کتاب نمی توان خواند .

نجیب مایل هروی

یادداشت‌هایی برهامشِ فهرستِ مشترکِ پاکستان

درجائی نوشته بودم که کتابشناسی بمنابتِ جان و روان است درکالبد تحقیق؛ و بهمین مناسبت است که از دیرباز اسبابِ آن - فهرستها و کتابشناسیها - درمیان اصحاب کتاب و ارباب قلم رایج بوده و به صورتهای گونه گون در هر عصری از عصور مورد توجه و تأمل قرار گرفته. و سبب شده است که فهرستها و کتابنامه هائی - گاه کلی و گروهی و گاه خصوصی و فردی - پدید آید چندانکه در سده چهارم محمد بن اسحاق الندیم و راق (م ۳۷۸) بسیاری از کتب ملل و نحل، فلسفه و حکمت... را درالفهرست شناسانید، و ابوریحان بیرونی رساله ای در مؤلفات رازی برداخت (۱) و ابن عربی (م ۶۳۸) رساله ای در تعریف دویست و چهل و هشت نگاشته خود نگاشت (۲) و عبدالغفور لاری (م ۹۱۲) فهرستی از مؤلفات عبدالرحمن جامی را عرضه کرد (۳) و سخاوی - محمد بن عبدالرحمن - (م ۹۰۲) اعلان التوییح را در تعریف امهات مؤلفات پیشینیان ساخت. و حاج خلیفه (م ۱۰۶۷) کشف الظنون را در شناساندن مصنفات و نگاشته های فارسی و عربی از آغاز اسلام تا سده یازدهم برداخت. و حسن ابن علی کنتوی یزدی (م ۱۲۹۷) "هدایة الأسماء فی بیان کتب العلماء" را در شناسائی کتابها و نگاشته های شیعی تبویب کرد. و محمد جعفر منشی (طرب) در "جامع جعفری" فهرست کتابهای مترجم را که به دستور محمد ولی میرزا انجام شده بود، عرضه کرد. و در پایان حاج شیخ آقا

بزرگ تهرانی الذریعه را در شناسائی کتب شیعه در ۲۹ جلد ساخت .
 سوای فهرستها و کتابنامه های مزبور ، مؤلفان کتب رجال از
 قدماء نیز در مواردی فهرستواره ای از مؤلفات صاحب ترجمه را آورده
 اند . چندانکه سام میرزا صفوی در «تحفه سامی» مثلاً در ترجمه
 جامی از چهل و پنج نگاشته او یاد کرده ، و امیر شیر علیخان لودی در
 «مرآت الخیال» در مواردی اسامی مؤلفات صاحب تراجم را فهرست
 وار آورده است . در میان کتب تراجم و رجال ، که به فهرست تصنیفات
 و کتابشناسی و نسخه شناسی صاحب ترجمه توجه بسیار کرده است
 میرزا عبدالله افندی اصفهانی است صاحب «ریاض العلماء و حیاض
 الفضلاء» ، که پس از وی شیوه او را خوانساری در «روضات الجنات»
 بانقصهائی تتبع کرده است .
 پس از پیدا شدن کتابشناسان و متبّعانی چون استوری ، بروکلیمان
 اته ، ریو ، بلوشه ، ستیوارت ، جوزف ایوانف ، مولوی عبدالمقتدر
 و عرضه شدن فهرستهای آنان ، توجه به ساختن و پرداختن
 فهرستها و کتابشناسیها در میان فارسی زبانان ، عربها و محققان و
 متبّعان شبه قاره پاکستان و هند ، باحیثیت کلید تحقیقاتی عنوان شد و
 صدها فهرستواره و کتابنامه از نسخه های خطی فارسی ، عربی و دیگر
 زبانهای - که در فرهنگ اسلام کارکردی داشته اند - ساخته و
 پرداخته شد بطوریکه امروزه تألیف «فهرست توصیفی فهرستهای
 نسخ خطی» خود کتابی مفصل تواند شد که یکی از دوستان کتابشناس
 باهمکاری و مشورت من بنده بدان پرداخته است .
 باری یکی از فهرست نگاران کتابشناس که با صمیمیت درخور
 به کتابشناسی و فهرست نویسی ، در عصر ما ، در میان فارسی زبانان
 رخ نمود آقای احمد منزوی است که سوای همکاریهایش در تألیف و

تدوین فهرستهای نسخ خطی کتابخانه های ملی ملک، مجلس، و تألیف فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه گنج بخش، و تحریر و تسنید و تحشیه فهرست استوری (۴)؛ فهرست نسخه های خطی فارسی (۵) برای شناخت شخصیت علمی و تلاشهای پی گیرش بسته است و کافی. اما سخته تر از آن، کتابشناسی است که طی چند سال اخیر، باهتمام ایشان عرضه شده، به نام فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (۶)، که نگارنده درین گفتار، ارزشی از ارزشهای فراوان آن را باختصار می نمایانم، و نیز با اعتذار پاره ای از یادداشتهایم را - که پیرامن شناخت بهتر برخی از عنوانهای مذکور در آن فهرست، و بقصد تکمیل و تألیف «کتابشناسی تصوف و عرفان اسلامی» تهیه دیده ام - عنوان می کنم. لیکن نکته ای که پیش از آن که به نمودن وجوه اهمیت فهرست مشترک پردازم، لازم است که از گستره پهنای و درازی دامن آن سخنی بگویم. در نیمه دوم سال گذشته - ۱۳۶۳ خورشیدی - من بنده مجالی کوتاه یافتم تا به بررسی برگه های درهم «کتابشناسی تصوف و عرفان اسلامی» پردازم و طرح و شیوه کارم را آماده سازم و باعده ای از کتابشناسان و فهرست نگاران سالخورده در خصوص آن مشورت کنم. بدین نیت، نسخه ای از طرح مزبور را برای مشورت با آقای سید عارف نوشاهی - به اسلام آباد فرستادم، گویا در همین موقع، آقای منزوی ازین نیت بنده آگاه شدند و پس از تأمل بر طرح مزبور، طی نامه ای، نه تنها راهبانی را نمودند، بلکه نسخه ای از پیشگفتار پنجمین مجلد از فهرست مشترک را نیز - که تاکنون چاپ نشده است - غرض آگاهی بنده ضمیمه آن نامه کردند. نگاهی به این پیشگفتار - که متضمن یافته های تجربی ایشان است و از جهت فهرست نگاری

نسخ خطی ارزنده - نه تنها مبین مراحل چندگانه ایست که در تهیه آن
 فهرست ، مورد توجه مؤلف بوده ، نیز هم دامنه وسیع کار مؤلف و
 دستیارانش را نشان می دهد .
 مؤلف در تدوین فهرست مشترک دو مرحله را مورد توجه قرار داده
 است : مرحله نخست تهیه برگه های توصیفی بوده که پس از رؤیت
 نسخه ، آماده می شده ، و متضمن مطالبی پیرامین کتابشناسی و نسخه
 شناسی - البته بصورت توصیفی - بوده است .
 در مرحله دوم ، همچنانکه برگه های مزبور به قیاس و تطبیق
 برگرفته می شده ، و نسخه های مکرر با توجه به تاریخ کتابت آنها
 در پی هم قرار می گرفته ، از یکسو نکات مربوط به کتابشناسی و
 نسخه شناختی ممتاز می گردیده ، و از سوی دیگر ، برگه ها
 با فهرستهای چاپ شده تطبیق می شده است . درین مرحله ، برگه
 ها از جهت نسخه شناسی و مطالب کتابشناسی - اعم از نکاتی
 پیرامون نسخه بدست می آمده ، و نیز ذکر مآخذی که در آنها از
 مؤلف و کتابش مطالبی هست - کامل می شده و هر عنوانی در پوشه
 ای قرار می گرفته ، و با توجه به نام کتاب تنظیم می شده ، و سپس
 با توجه به موضوع ، پوشه ها برای حروفچینی به چاپخانه می رفته
 است .
 مؤلف با توجه به شیوه مزبور ، چهار جلد فهرست مشترک را
 عرضه کرده ، و پس از آن به شیوه تنظیم تاریخی روی آورده است و
 جلد های پنجم و مابعد را به شیوه تاریخی عرضه می کند .
 باری ، تهیه فهرست مشترک از نسخ خطی فارسی شبه
 قاره ، چه به شکل الفبائی موضوعی باشد و چه به طرز تاریخی
 موضوعی ، کاریست دشوار و حوصله طلب . دشواری کار از یکسو

در کثرت و زیادی عنوانها و نسخه های خطی موجود در پاکستان و هند است ، زیرا همچنانکه می دانیم آن سرزمین از سده هفتم به بعد به گونه های متفاوت دارای مراکز علمی و تحقیقاتی به زبان فارسی بوده است و از اواخر سده نهم - خصوصاً سده دهم - از جهانی مرکز تجمع سخنوران و نویسندگان فارسی زبان قرار گرفته ، و چونان آسیای صغیر ، نه تنها بسیاری از نسخه های خطی بدانجا سرازیر شد ، بل هزاران عنوان به علت این که در قرون متأخر در آن سرزمین کتابت و یا نسخه برداری شده است و بسبب آنکه از آفت رویداد های وحشتناک تاریخی چون حمله های غزان و ترکان و مغولان و خبری نبود ، محفوظ مانده است . البته باید دیده وری و عدم عصیتهای حاکمان و سلاطین شبه قاره را نیز در کثرت و زیادی نسخ خطی موجود در شبه قاره نادیده نگیریم ، خاصه آنگاه که سوزاندن مبلغی از کتابهای فلسفی و مذهبی و آثار مربوط به اسماعیلیان و کتابخانه های آنان را در ایران ، توسط سلاله های تاریخی ، چون غزنویان ، مغولان و آل مظفر بیاد آوریم (۷) .

و از سوی دیگر عدم اطلاعات کافی محققان ایرانی است از مآثر علمی و فرهنگی زبان فارسی در هند و پاکستان ، که پس از تسلط بریتانیا بر شبه قاره ، و از رسمیت افتادن زبان فارسی در آن سرزمین ، کم اطلاعی مزبور تا سرحد بی اطلاعی پیش رفته است .

ناگفته نماند که بی اطلاعی ایرانیان نسبت به مآثر زبان و فرهنگ فارسی در شبه قاره ، سوای دلایل سیاسی و دهها عامل اجتماعی و فرهنگی ، دو دلیل بارز دیگر نیز دارد . یکی اینکه طرز و شیوه سخن فارسی در شبه قاره ، نه تنها ، در حوزه شعر و نظم ، خصیصه های خاص پیدا کرد و سبب پیدایش سبک هندی در شعر

فارسی شد، بل در فن نویسندگی نیز، نثر فارسی آن سرزمین از ویژگیهای خاص برخوردار بود که به گمان نگارنده، این شیوه نثر فارسی را نیز، باید به همان نام بخوانیم. به هر حال بی اعتنائی ذهن تنبل شاعران بازگشتی از شعر سبک هندی، اسباب بی توجهی به آثار منتور شبه قاره را بدنبال داشت. این بی توجهی به مآثر زبان و فرهنگ فارسی هند و پاکستان - جز در چند مورد انگشت شمار و نادر که دو سه دهه اخیر روی نموده اند - بیشترین محققان فارسی زبان ایران و افغانستان را در بر می گیرد (۸) که مسلماً در امر کتابشناسی نسخه های خطی آن سرزمین صعوبت و ثقلت ایجاد می کند.

دلیل دیگر - که بر دلیل نخست، نیز، اثر کاری و مؤثر داشته است و دارد - حیثیت اسطوره ای یافتن زبان فارسی است در پاکستان و هند، چه پس از تسلط و غلبه سیاسی بریتانیا بر شبه قاره، نه تنها کوششهای استعمار گرایانه فرهنگی انگلیسها سبب ضعف زبان فارسی و رونق یافتن زبان انگلیسی در آن سرزمین شد، بلکه رسمیت یافتن زبان اردو و بعضی از لهجه های محلی نیز در بی رونقی فارسی و از رسمیت افتادن آن زبان در پاکستان و هند، بی تأثیر نبود. علل مزبور سبب شد که پشتوانه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زبان فارسی ناتوان و نابود شد. عدم پیوندهای اساسی و بنیادی فرهنگی بین ایران، پاکستان و هندوستان نیز علتی دیگر بود که باعث شد تا «قند پارسی» به «بنگال» نرسد و ... و در نتیجه زبان فارسی - نمی گویم تحقیقات و مواد فرهنگی فارسی (۹) - از کار برد و رواج روزمره بیفتد؛ بطوریکه آن دسته از محققان هند و پاکستان که می توانند فارسی را با پختگی تمام بنویسند،

بیشترین تحقیقات علمی و فرهنگی مربوط به مآثر زبان و فرهنگ فارسی را به اردو می نویسند و چون بیشتر محققان ایران، ساختهای دستوری زبان اردو را نمی دانند، در نتیجه از حاصل تحقیقات و تتبعات مذکور بی اطلاع می مانند. (۱۰) باری مسأله کثرت نسخه های موجود در پاکستان از یکسو، و اردو بودن مأخذ و مصادر تحقیقات محققان پاکستانی درخصوص مآثر فرهنگ فارسی - خاصه آن دسته از آثاری که در شبه قاره ساخته و پرداخته شده است - از سوی دیگر، مسأله ای بوده که بطور طبیعی متوجه مؤلف دانشمند فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان بوده است؛ اما عقده مسأله و مشکله مزبور همچنانکه به مدد تسلط مؤلف بر نکات کتابشناسی کتابهای شبه قاره گشوده شده، نیز هم گروهی از محققان و کتابشناسان پاکباز پاکستان در گشایش گره مزبور مؤلف را همراهی و همکاری تام و تمام کرده اند، آن چنانکه مؤلف ارجمند ضمن آنکه اسامی همه همکاران مذکور را در مقدمه مجلد اول از فهرست مشترک آورده (۱۰)، گزاره نسخه شناسی و کتابشناسی آنان را نیز در ذیل نسخه ها به نام خود شان ثبت کرده، و از آنان به «نگارندگان واقعی فهرست مشترک تعبیر کرده اند» (۱۱).

بی تردید همه همکاران آقای منزوی در تألیف فهرست مورد بحث، از عاشقان زبان و فرهنگ فارسی اند، و هر یک از آنان سوای احاطه ای که بر فن فهرست نگاری دارند، صاحب نگاشته ها و کارهای علمی و تحقیقاتی نیز هستند. نگارنده این سطور با آثار چهار تن از همکاران مزبور آشنایی دارد که عبارتند از آقایان اختر راهی، محمد اقبال مجددی، سید عارف نوشاهی و محمد نذیر

رانجها ، که نه تنها نگاشته های کتابشناسانه آنان مورد استفاده آقای منزوی بوده ، بل در رؤیت و واریسی بسیاری از نسخ خطی فارسی پاکستان به غرض پیشبرد طرح فهرست مشترک - که به گمان نگارنده از شاهکارهای فهرست نگاری به زبان فارسی بشمار می رود - سفرها کرده اند و نکته ها یافته اند و آنها را در دسترس مؤلف صمیمی فهرست نامبرده گذارده اند ، که البته مؤلف نیز با نهایت صمیمیت تحقیقاتی - که ویژه اوست - یافته ها و نکته های آنان را بقید نام خودشان مقید کرده است ، جزا الله سعیه و سعیمهم .

باری ؛ همچنانکه مذکور شد ، به پندار من بنده ، فهرست مشترک پاکستان از دقیقترین و ارزنده ترین فهرستهائی است که تاکنون پیرامون نسخه های خطی فارسی و نیز به زبان فارسی تألیف شده . مؤلف فاضل در دامن هر عنوان موضوعی ، به دو سوی کتابشناسی و نسخه شناسی توجه داده است . در بخش کتابشناسی ، سوای نام اصلی کتاب از نامهای فرعی - اعم از درست و نادرست آن - سخن گفته ، و از مؤلف در صورت لزوم و بمناسبت این که بنام است یا گمنام ، در حدی کافی یاد کرده ، و نگاشته های دیگر او را در بسیاری از موارد ، فهرستوار نموده ، و پیرامون ساخت کتاب ، ابواب ، فصول و دیگر عنوانهای کتاب با دقت تمام ، مطالبی را ثبت کرده و ... و سرانجام امهات مآخذی را که پیرامون مؤلف و نگاشته هایش محققان را راهنمایی کند ، نشان داده است .

در بخش نسخه شناسی ، نیز به تمامی خصیصه های نسخه چون نوع خط ، سال کتابت ، کاتب ، کمال و یا نقص و تعداد اوراق و گاهی سطور نسخه ، توجه داده است . به این صورت مؤلف دانشمند ، فهرستش را از آن دسته فهرستهائی که منضمین مشتقی

نام کتاب و اسم مؤلف اند، فراتر برده، و با توجه به مطلب توصیفی - تاریخی و ارجاعی - موضوعی در امر فهرست نگاری، فهرست مشترک را آن چنان ساخته که بی تردید می توان آن را یکی از منابع مسلم تحقیقاتی در خصوص معرفت رجال و مؤلفات فارسی قلمبند کرد.

گفتنی است که مؤلف در بخش کتابشناسی نسخه ها، بسیاری از نسخی را که در دسترس داشته، به تتبع و بررسی برداشته، و نکته های تازه و ارزنده ای در مورد بسیاری از عنوانها، از داخل نسخه ها دستیاب کرده (۱۲) و با زبان فهرستی - که مؤلف بر این زبان تسلط استوار دارد - نکات مزبور را نقل کرده، که محققان را در تحقیق و تتبع متون کهن و دیرینه فارسی امداد خواهد کرد، و چون مأخذی، معتبر و دست اول در زمینه تحقیق و تدقیق، مدنظر خواهد بود. درین مورد، مؤلف، همچنانکه به نقل مطالبی سودمند و تازه از درون نسخه ها اهتمام ورزیده، از تحقیقات پیشینیان نیز چشم نمی پوشد، و اگر احیاناً به مطلبی می رسد که یافته ها و قضاوتهای پیشین را نقض می کند، باصراحت بیان - که لازمه هر محقق دانشمندی چون ایشان است - آن مطلب را عنوان کرده. چندانکه، مثلاً، مرحوم سعید نفیسی (۱۳) از رساله ای سخن گفته به نام «مقاصد السالکین»، در ملفوظات سعد الدین حمویه، تألیف محمد بن احمد بن محمد، حالانکه نگاشته مزبور - همچنانکه آقای منزوی گفته اند (۱۴) - ملفوظات حمویه نیست، بلکه تألیفی است از محمد بن احمد، که بر پایه آموزشهای خانقاهی پیرخود - سعد الدین - ساخته است (۱۵).

باری، اگر به جمیع محاسن و فوائد این فهرست پردازیم، بی

تردید باید رساله ای ساخت ، نگارنده این بهره ازین گفتار را با ذکر نکته ای دیگر به پایان می برم و سپس می پردازم به ذکر پاره ای از یادداشتهایم که در هامش فهرست مورد بحث نگاشته ام .

همچنانکه بین است ، رسم بر این بوده است که فهرستهای مشترک - که باتوجه به مسأله توصیفی - ارجاعی و موضوعی - تاریخی فراهم می آیند ، در مواردی که برای مؤلف و فهرست نگار میسر نباشد ، بنای کار را بر فهرستهای خصوصی چاپ شده ، می گذارد . از آنجا که تاکنون ، بنابر دلایلی ، کتابشناسی دقیق و کامل از نسخه های خطی فارسی نداریم ، بسیاری از فهرستهای خصوصی ، خاصه آن دسته از فهرسی که بیست یا سی سال پیش فراهم آمده اند از نظرگاه کتابشناسی لا اقل در حد چهل در صد غلط و اشکال دارند . از اینرو چون بخواهیم که کتابشناسی پردازیم که عنوانها و کتابها از نظر زبانی و موضوعی ممتاز شوند ، نباید شالوده کار را باتوجه به آن دسته از فهرستهای پر غلط ، آماده سازیم . واگر نیز اضطراری باشد که بدانها متکی گردیم ، باید لا اقل عنوانهای مشکوک و گنگ فهرستهای پیشین را با احتیاط بپذیریم ، و در صورت امکان ، به بررسی و رؤیت مجدد نسخه ها پردازیم . البته فهرستهای که بیست یا سی سال قبل در پاکستان فراهم آمده ، از جهاتی ، بسیار منظم ، و نیز ارزشمند است ، اما به عنوانهای بسیار در همان فهرستها رویاروی می شویم که یاشناسانیده نشده اند و یا از لحاظ زبانی نادرست معرفی شده اند و یا ...

متأسفانه آقای منزوی - که تجربه تلخ تکیه بر فهرستهای پیشین را در فهرست نسخه های خطی فارسی کسب کرده بودند

(۱۶) ، نمی دانم به چه علت در تألیف فهرست مشترک به تجدید آن تجربه پرداخته اند . باری کتابشناسی برخی از عنوانها که مأخوذ از فهرست مخطوطات شیرانی هست ، از جهات زیر نواقصی دارند :

(۱) پاره ای از عنوانها از لحاظ زبانی ممتاز نگردیده اند .

(۲) نگارندگان برخی از عناوین شناسانیده نشده اند . البته برخی از عنوانهای ناشناخته شده فهرست نامبرده ، امروز شناخته شده اند .

(۳) نسخه شناسی نسخه ها ناقص است .

به عنوان نمونه از رسالهٔ برزخیه - که عکس نسخهٔ مورد گفتگو نزد بنده هست - یاد می کنم که در « مخطوطات شیرانی »

(۱۷) به نام ترجمهٔ رسالهٔ برزخیه از محی الدین ابن العربی (م ۶۳۸) دانسته شده است . در فهرست مشترک نیز رسالهٔ مزبور ، همان گونه شناسانیده شده با ارجاع به همان مأخذ و برزخیه های شاه نعمه الله ولی در نسخه های خطی فارسی (۱۸) حالانکه اولاً در میان آثار بلند و کوتاه ابن عربی کتاب و رساله ای به نام « برزخیه » نداریم و گویا رسالهٔ مزبور برگزیده ای باشد از دیگر آثار او و ازین مهمتر آنکه رسالهٔ مزبور اصلاً فارسی نیست بلکه عربی است با این سر آغاز : رسالهٔ برزخیه شیخ اکبر قدس الله سره . بسمله ، الحمد لله الذی اخترع الأعیان وبعد فهذه نبذة تشتمل علی بعض احکام دار البرزخ و ترتیب الانتقال إلیه و منه « (۱۹) .

آنچه گفتم کلیاتی بود در اهمیت و شیوهٔ کار مؤلف فاضل در تألیف فهرست مورد بحث ، درین بهره ازین گفتار به برخی از عنوانهای آن توجه می دهم و یافته های خودم را متذکر می شوم ، البته نه همه آنها را ، بل به چند عنوان بسنده می کنم و موارد دیگر را در کتابشناسی عرفان و تصوف اسلامی یاد خواهم کرد .

(۱) ارشاد المریدین

آقای منزوی در بخش کتابشناسی عنوان مزبور نوشته اند:

ارشاد المریدین، از کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، شهید در ۸۳۸ یا ۸۴۰ هـ - ۱۴۳۵ یا ۶ - ۱۴۳۷ م. در دیباچه می گوید: بخواهدش گروهی از طالبان و سالکان، بنام ارشاد المریدین، در چهار فصل و یک خاتمه نگاشتم. تخلص او، «حسینی»، دوبار در دیباچه آمده است: توهم گر عاشقی صبر بلاکن - شنو، بنده حسینی را دعا کن... و در پایان فصل اول زنجیره طریقت خود را از بالا به پایین چنین می آورد: پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) ... میر سید علی همدانی، شیخ اسحاق جیلانی، میر عبدالله برزش آبادی، رشید الدین اسفرانی، شاه علی بیداوازی، شیخی و مرشدی شیخ حاجی محمد، و از ایشان مؤلف این نسخه أعنی المفتقر حسین الخوارزمی.

در خاتمه تاریخ انجام ۵ ذیحجه ۹۲۵ هـ (که بایستی ۸۲۵ هـ - ۱۴۲۲ م باشد)، در قبه الاسلام خوارزم، در موضع بیگ اداعی از بلدة مذکور، آمده است. به نثر آمیخته با نظم. فصل ۱ در موعظه به طالبان و عاشقان و سالکان، ۲ - در بیان احتیاج به شیخ کامل و مکمل، ۳ - اطوار سبعة و معرفت مقتدا، ۴ - آداب و شرایط سلوک، وهشت ادب: ۱ - حبس حواس، ۲ - وضو ...

ن. ک. ذریعه ۹: ۲۵۱، دیوان حسین خوارزمی، که گفته شده تخلص او، «حسین»، است - منزوی، دانشگاه ۲: ۱۴۶ - ۱۵۰، جواهر الأثرار، زندگینامه و فهرست آثار، که ازین اثر او یاد نشده - هدیه العارفین ۱: ۳۱۵ - کشف الظنون ۲: ۱۵۸، «مثنوی»، که در آنجا تاریخ مرگ او پیرامون ۸۴۰ هـ آمده - حبیب

السیر ۳: ۱۴۴ - نسخه ها ۲: ۱۳، ۱۰، «آداب المریدین»، که در آنجا تاریخ نگارش ۸۳۵ هـ - ۱: ۱۴۳۲ آمده - نفیسی ۱: ۲۴۲، زندگینامه و فهرست آثارش، که این کتاب یاد نشده - نسخه ها ۲: ۱۰۱۳ نسخه ملک ۹۳۸۴ که در آنجا نیز تاریخ نگارش ۹۲۵ آمده است «(۲۰)».

از شجره طریقت مؤلف که در نسخه آمده - پایان فصل اول - و نیز از تخلص مؤلف که «حسینی» است نه «حسین»، محقق و منجز می گردد که مؤلف «ارشاد المریدین»، حسین خوارزمی مقتول در ۸۳۹ یا ۸۴۰ هجری که به سبب شرح مثنوی خود یعنی «جواهر الاسرار و زواهر الانوار» در میان فارسی زبانان معروف بوده نیست - بنگرید به همین گفتار، ذیل «شرح فصوص الحکم» بلکه نگارنده رساله مذکور کمال الدین حسین خوارزمی، مؤسس سلسله حسینیة همدانیه است که معصوم علیشاه از آنها به نام ذهبیه آغتشاشیه یاد کرده (۲۱)، و اشعار او را با تخلص «حسینی»، صبا و واصفی و شوشتری آورده اند. وی در ۹۵۸ هجری در حلب فوت شده و در همانجا دفن گردیده، و پس از چهار ماه جسد او را از حلب به دمشق منتقل کرده اند، بطوری که بقول ابن عماد هیچگونه تغییری نکرده بوده است (۲۲).

باری همچنانکه نسخه های پاکستان از رساله «ارشاد المریدین» نشان می دهند - و درست هم هست - مؤلف آن را در ۵ ذیحجه ۹۲۵ - و نه ۸۲۵ (?) - در منزل شیخ محمد خواجه فرزند پدرتایی ساخته است. غیر از نسخه های پاکستان، شش نسخه دیگر نیز از رساله مورد بحث موجود است: یکی در کتابخانه کورتینگن به شماره (Pers. 44) (۲۳)، و پنج نسخه دیگر که آقای منزوی در نسخه

نگهداری می شود و دارای بیست طارقه ، است . نام اصلی این رساله ، « طوارق » است جمع طارقه نه طارق ، که در آن از عطار نیشاپوری و تفسیر یعقوب کشانی (ولایتی در ماوراء النهر) یاد شده است .

مؤلف رساله مورد بحث خواجگی شمس (الدین) غلام محمد - گویا از دانشمندان سده دهم هجریست . وی غیر از طوارق ، رساله ای نیز در حالات و مقامات صوفیه دارد به نام بوارق ، که درین یکی از خودش چنین یاد کرده است :

فقیری حقیری ، غریفی کریبی

ضعیفی نحیفی ، حریفی غریبی

ملقب بشمس و محمد به نام

علم خواجگی اهل دل را غلام

(۳) مناہج الطالبین و مسالک الصادقین

دائرة المعارفی است عرفانی که بین سالهای ۶۹۵ - ۷۲۸ ساخته شده است . ازین کتاب تاکنون سه نسخه شناسانیده اند (۲۹) که یکی از آنها نسخه پرفسور منظور الحق صدیقی است که در فهرست مشترک آمده . تاریخ کتابت این نسخه ۸۷۵ هجریست نه ۸۲۵ که در فهرست نامبرده ، گزارش شده . نسخه مذکور هر چند حدود پنجاه سال پس از نسخه قونیه (ش ۱۷۳۳) کتابت شده ، ولی ترقیمه نسخه ، ونیز متن نسخه بقیاس با نسخه قونیه ، می نمایاند که از روی نسخه اصل مؤلف نبشته شده است .

اسم مؤلف در نسخه آقای صدیقی ، « محمود بن سعد الله الاصفهانی » ثبت شده ، و گویا در نسخه لیدن بصورت کاملتر -

نجم الدین محمود بن سعد الله بن محمد بن محمود اصفهانی آمده است (۳۰) نگارنده محمود بن سعد الله را نمی شناسم و در کتابشناسیها و تذکره ها و کتب رجالی عصری از او اثری نیافتم؛ اما حاج خلیفه (۳۱) نسخه ای ازین کتاب را دیده ، و درباره مؤلف آن نوشته است : « مناهج الطالبین - فارسی للسیّد محمد بخاری المتوفی سنه (؟) رتبه علی مقدمه و عشرة ابواب : المقدمه فی تمهید الکتاب ، الباب الأول فی الاعتقاد ، الثانی فی التقوی ... العاشر فی العلم و العمل » . گفتنی است که زبان این کتاب ، بیش از آنکه به زبان رایج اصفهان در سده هشتم بخواند ، با گونه فارسی بخارا نزدیکتر است از اینرو نگارنده می پندارد که اولاً محتمل است که مؤلف بخاری الأصل بوده و بر اثر حمله مغول همانند صدها خانواده دیگر که از خراسان کوچیده بودند ، خانواده او نیز کوچیده باشند و به فارس آمده و در اصفهان مسکن گزیده باشند . ثانیاً اینکه به احتمال قریب به یقین ، اسم او محمد بوده ، زیرا که بنا بر رسم پیشینیان اسم پسر را به اسم پدر بزرگ وی می خوانده اند . اگر این پندار درست باشد ، می توان نظر حاج خلیفه را با ترقیمه نسخه های پاکستان ولیدن وفق داد .

(۴) نوریه * رساله ایست از علاء الدوله سمنانی که دو نسخه از آن رساله در

* در آخرین مرحله چاپ ، یادداشتی از طرف نگارنده این نقد به دفتر دانش رسیده است بدین مضمون : عنوان « نوریه » را از نقد مزبور حذف کنید ، زیرا نسبت به قضاوت خود در مورد نسخه های نوریه شک و تردید پیدا کرده ام و هم اکنون حوصله و مجال بازنگری یکسری یادداشتهای مربوط را ندارم .

کتابخانه گنج بخش موجود است. مؤلف دانشمند فهرست مشترک نسخه شماره (۴۴۰۹) گنج بخش را شناسانیده اند (۳۲) ولی نسخه شماره (۴۴۸۴) همان کتابخانه را به علت آنکه چندین سطر از مقدمه را ندارد به نام «نوریه از مؤلفی ناشناخته» معرفی کرده اند (۳۳)، حالانکه این نسخه نیز همان نوریه سمنانی است. آغاز نسخه نوریه ناشناخته را در فهرست مشترک بنگرید و قیاس کنید با عبارت نسخه (۴۴۰۹) گنج بخش که پس از مقدمه آمده است: «بدان ای عزیز نور الله قلبک بالانوار القدسیة که بحقیقت نور چیزی را گویند که او خود را بیند و داند» (۳۴).

(۵) جامع السائرين :

رسالة مزبور به عنوان ترجمه ای از منازل السائرين پیر هری شناسانیده شده است. این رساله را در آغاز آقای دکتر بشیر حسین اشتباهاً به این صورت شناساند (۳۵) و با همان صورت نادرست و به استناد فهرست بشیر حسین، در فهرست مشترک ترجمه ای از «منازل السائرين» بشمار رفته است، حالانکه رساله مزبور نه «منازل السائرين» خواجه عبدالله انصاری هرویست و نه ترجمه آن، بلکه «صد میدان» اوست که در اصل پارسی بوده است (۳۶).

(۶) چهل مجلس

ملفوظات شیخ علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ هـ) است که بین عیدین - گویا بین سالهای ۷۲۴ - ۷۳۶ یا چند سالی بیش ازین (۳۷) - به وسیله امیر اقبالشاه بن سابق سجستانی که از خانواده میران سیستان بوده، تحریر شده است (۳۸) این رساله در مأخذ کهن و تتبع

آنها در مآخذ متأخر مانند «روضات الجنات» کربلانی و «طرائق الحقائق» معصوم علیشاه به نام «رسالة اقبالیه» خوانده شده است نه چهل مجلس (۳۹).
 باری نکته ای که بارتباط چهل مجلس و تعریف آن در فهرست مشترک دارم، اینست که در بین نسخ مولوی محمد شفیع دو نسخه موجود است که در فهرست کتابهای وی به نامهای «چهل مجلس» و «ملفوظات سمنانی» معرفی شده است (۴۰) که مضامین و مطالب آن را بشیر حسین در فهرست خود آورده، و جدایی آن دو نسخه را ازین نظر دقیقاً مشخص کرده، و نوشته است که «این رساله غیر از آنست که زیر شماره ۳۱۳ معرفی شده»، (۴۱)، هر چند که در نام محرران و نگارندگان آن دو نسخه اشتباه کرده، بطوریکه هر دو نسخه را از کارهای امیر اقبال سیستانی برگرفته و امیر اقبال را با سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵) یکی دانسته، اما آقای منزوی در فهرست مشترک آن دو نسخه را - با ذکر همان جدایی در مضامین - ذیل یک عنوان آورده است (۴۲)، درحالی که نسخه شماره (۳۱۲) کتابخانه مرحوم شفیع که در فهرست مشترک، ذیل شماره (۷۶۴۵) آمده است چهل مجلس - که معادل رساله اقبالیه باشد - نیست و باید چیزی دیگر باشد - نگارنده درباره رساله مزبور که با عبارت «بسملة المجلس الاول فی فضیلة التسمیة، المجلس الثانی فی الایمان» (۴۳) آغاز شده است، بر اساس برخی مدارک می پندارم که :
 تردیدی نیست که پاره ای از ملفوظات و امالی علاء الدوله سمنانی را مرید پرنفوذ او - امیر اقبال - در زمان حیات گوینده، تحریر کرده و از نظر او گذرانیده است (۴۴). نیز شکی نیست که این

رساله تا دوره متأخر به نام « رساله اقبالیه » یاد می شده است : بنا برین نسخه شماره (۳۱۳) فهرست مخطوطات شفیعی (نسخه ۷۶۴۵ فهرست مشترک) که با سر فصلهای «المجلس الاول ، المجلس الثانی ... الخ) موجود است و مطالب آن با رساله اقبالیه فرق دارد ، چیست ؟

من بنده می پندارم : در صورتیکه این رساله نیز متضمن ملفوظات و گفتارهای سمنانی باشد ، با احتمال قریب به یقین « رساله فوائد » است که امیر اقبال در پایان چهل مجلس ، ساختن و پرداختن آن را وعده داده ، به این صورت : « ... بعد ازین دخول ایام خلوت است و ترتیب مجالس متعذر بود ، آنچه بعد از عید اضحی ثبت شود ، آن را « فوائد » نام نهاده شد هر چه از لفظ مبارک او (که) استماع افتاده ، در هر تاریخ که باشد ، به خاطر آید ، نوشته شود ان شاء الله ، و بر رأی انور عرضه داشته آید و آنچه به خط مبارک او نیز دیده شود در « فوائد جدید » ، غیر از رسایل ، ترتیب کرده آید ، (۴۵) .

اما این نکته نیز قابل توجه است که در مجموعه آثار سمنانی که نسخه قدیم و کامل آن در کتابخانه دارالکتب قاهره به شماره (۱۱ - م مجامیع فارسی) موجود است اوراق (۲۴۸ - ۳۱۰) را رساله ای تشکیل می دهد به نام « فوائد » که مشتمل بر فوائد صوفیانه ایست که سمنانی برای شیخ علی مصری (۴۶) عنوان کرده و یکی از مریدان او به نام محمد بن ابراهیم ، معروف به عبدالغفور سمنانی در سال ۷۸۷ آن مطالب را تحریر کرده و فراهم آورده است (۴۷) . البته وجود این رساله که مطالب آن در خطاب با علی مصری گفته شده است ، اسباب رد فوائد امیر اقبال را فراهم نمی آورد ، ولی پذیرفتن

اینکه رساله مورد بحث آیا همان فوائد امیر اقبال است نیاز به بررسی نسخه و سبک نگارش آن، و نیز قیاس زبان آن با زبان چهل مجلس (رساله اقبالیه) دارد. (رساله اقبالیه ۵۳۷)

و اما آنکه آقای بشیر حسین نگارنده آن رساله را سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت دانسته و آقای منزوی نیز، سخن او را با تردیدی رد آمیز در فهرست مشترک آورده است، نظریست که قرین صواب و مستند به اسناد نمی تواند باشد، هر چند که مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۸۷۵) سفرهایی به خراسان داشته، و نیز یکی از مریدان علاء الدوله سمنانی - یعنی سید اشرف جهانگیر سمنانی - پس از درک محضر سمنانی، دست ارادت به سید جلال بخاری داده است (۴۸)، و لکن هیچ گونه سندی که ما را به نظر بشیر حسین دلالت کند، در دست نیست، خاصه که ایشان، نسخه چهل مجلس (رساله اقبالیه) را نیز به همو نسبت داده، و کلاً امیر اقبال را فقط بالقب او که «جلال الدین» است مدنظر گرفته و با جلال الدین - مخدوم جهانیان جهانگشت - یکی دانسته (۴۹) -

(۷) ترجمه عوارف المعارف

در فهرست مشترک از ترجمه ناشناخته «عوارف المعارف»، شهاب الدین عمر سهروردی (م ۶۳۲) گزارش شده (۵۰) که به علت افتادگی از آغاز نسخه، آن ترجمه ناشناخته مانده است عبارتی که از آغاز موجود نسخه ترجمه مزبور بدست داده شده، منجز می کند که ترجمه مزبور از آن اسماعیل فرزند عبدالمؤمن فرزند عبدالجلیل فرزند ابی منصور ماشاده از دانشمندان سده هفتم هجریست که

تمامی دیباچه مترجم و ترجمه مفتوح کتاب و فهرست ابواب بقدر شانزده سطر از باب اول - براساس نسخه مراد محمد بخاری - در نسخه خیرپور که در فهرست مشترک به شماره (۹۱۶۰) ذکر شده ، افتاده است. این بیت ترجمه مزبور را پس از افتادگی مذکور ، با آغاز موجود نسخه ترجمه ناشناخته مورد بحث از « عوارف المعارف » قیاس کنید :

در سر مکن هوس را مآزار هیچ کس را
ترسم که این نفس را ، جویی و در نیایی

(۸) شرح فصوص الحکم خوارزمی

آقای منزوی پیرامون عنوان مزبور نوشته اند : « شرحی است از ناشناس ، شاید کمال الدین حسین خوارزمی م ۸۴۰ » (۵۱) در اینکه شرح نامبرده از تاج الدین حسین خوارزمی است - نه کمال الدین - هیچ تردیدی نیست . وجود بسیاری از اشعار حسین خوارزمی درین شرح ، باتخلص « حسین » که هم در دیوان او وهم در « ینبوع الأسرار » و نیز هم در « جواهر الأسرار » او آمده از یکسو ، ارجاع به شرح مثنوی خود ، و استشهاد به اشعار خواجه ابوالوفا - بدان گونه که خواجه و پیر اوست - از سوی دیگر (۵۲) ، و مضاف بر آنها همگونی و تشابه سبک انشاء و نویسندگی میان « جواهر الأسرار » ، و ینبوع الأسرار ، با شرح فصوص ، جای شکی باقی نمی ماند در اینکه شرح فصوص الحکم مورد بحث از مؤلفات حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ هجریست . شارح ، این شرح را بین سالهای ۸۳۵ - ۸۳۸ ، یا کمی بیش از ۸۳۸ ساخته است . در اینکه آیا شرح مزبور از شروح مستقل فصوص الحکم هست و آیا مقدمات شارح از یافته

ها و پرداخته های خود اوست یا اینکه مقدمات و نیز شرح متن ، ترجمه گونه ایست از شرح فصوص الحکم داود قیصری ؛ نگارنده در مقدمه خود بر شرح فصوص الحکم مزبور بتفصیل سخن گفته ام و در اینجا سخن را بدرازا نمی کشم ، اما لازم می دانم که به دو نکته اشاره ای مختصر بکنم :

اولاً اینکه از شرح مورد بحث چهار نسخه موجود است : یکی همین نسخه گنج بخش ، دو دیگر نسخه دارالکتب قاهره که در فهرست طرازی و فهرست منزوی (۵۳) ، ناشناخته مانده است ، سدیگر نسخه شماره (۹۵۱۶) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، و چهارم نسخه کتابخانه تونک در هندوستان ، که گویا نام نگارنده در کلفون نسخه میر سید حسین خوارزمی آمده است (۵۴) .

ثانیاً مسأله لقب حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ هجریست که چون جامی (م ۸۹۸) باوجود آنکه روزگار او را درک کرده ، و قطعاً از قضیه محاکمه او در هرات ، در زمان شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰) مطلع بوده و هنگام شهادت خوارزمی ، بیست و سه سال داشته ، گویا بجهت بدبینی عده ای از متمکنان عصری و نه بجهت مذهبی ، از ذکر او در ،، نفحات الانس ،، احتراز کرده ، و سپس آن تذکره نگاران بر اثر اختلاطی که میان سرگذشتنامه او و همشهری همنامش یعنی کمال الدین حسین خوارزمی (م ۹۵۷) پیش آمده است از او با لقب ،، کمال الدین ،، یاد کرده اند و در جمیع نگاشته های معاصران و نیز پشت جلد های آثار منتشر شده او مانند ،، ینبوع الاسرار ،، و ،، جواهر الاسرار ،، باهمین لقب از او سخن گفته اند ، حالانکه در مآخذ عصری - یعنی نگاشته های نیمه اول از سده نهم - لقب او را ،، تاج الدین ،، یاد کرده اند نه ،، کمال الدین ،، . از جمله این مآخذ

یکی مجموعه ارزشمند فرائد غیائی است از یوسف اهل ، که در آن دو نامه از حسین خوارزمی مورد بحث را آورده است : یکی نامه ایست که ، سلطان شیوخ الاسلام مولی العلماء فی الانام تاج الحق والدین حسین الخوارزمی متع الله المسلمین ، (۵۴) از خوارزم به جام در جواب مذکور به فصیح الدین فرستاده ، و دودیدگر نامه ایست از خوارزمی مذکور به فصیح الدین لازمی که در پیشانی این نامه نیز ، لقب او ، ، تاج الملة والدین ، ، آمده (۵۵) .

(۹) ترجمه رساله محیی الدین

رساله مترجم از نگاشته های ابن عربی (م ۶۳۸) در دست است که نسخه ای از آن در فهرست مشترک (۵۶) با نام مذکور و با ترجمه شاه داعی شیرازی (م ۸۶۹) شناسانیده شده . نسخه ای نیز ازین رساله در کتابخانه آقای اصغر مهدوی به شماره (۵ / ۲۵۹) در تهران هست با اندک افتادگی از آغاز ، که آن را آقای علی شیخ الاسلامی ، بدون شناختن نام مترجم با نام ، رساله ای از محیی الدین عربی به یکی از مریدان خود ، در تهران چاپ کرده است (۵۷) همچنانکه مذکور شد ، ترجمان این رساله شاه داعی شیرازی است که رساله مورد بحث را با تصرفاتی در فصول و اصول آن فارسی کرده ، و اما اصل عربی این رساله مسماست به ، ، حقیقة الحقائق ، ، (۵۸) ، در هشت فصل ، و هر فصل در چند اصل که دو نسخه از متن عربی یادشده در کتابخانه های ملی ملک والهیات تهران موجود است (۵۹) .

(۱۰) معراجنامه

در فهرست مشترک (۲ : ۹۸۷) از معراجنامه ابن سینا یاد شده ،

وضمن آنکه آقای منزوی به بیشترین تحقیقات پیرامون آن رساله
 ارجاع داده ، طبق معمول آن را از آثار منسوب به ابن سینا خوانده
 است .
 باری ، پس از آنکه شادروان استاد مجتبی مینوی ، نسخه مراد
 محمد بخاری از معراجنامه را رؤیت کردند و بر مبنای ترقیمه آن
 نسخه ، رساله مزبور را به ابو المظفر منصور بن اردشیر عبادی
 (م ۵۵۷) نسبت دادند ، محققان معاصر با آنکه مسبوق به دلایل
 استوار آقای صدیقی - مبتنی براینکه معراجنامه مورد بحث از آن
 ابن سینا ست . بوده اند ، در بیشترین نوشته هایشان بر اساس
 ترقیمه یک نسخه از آن رساله و هیچگونه ملاک سندی معتبر ، آن
 را از نگاشته های عبادی مروزی بشمار آورده اند (۶۰) .
 در اینکه معراجنامه یک مقدمه ای و سه فصلی از مؤلفات عبادی
 باشد ، نگارنده هیچگونه سندی معتبر ، جز ترقیمه نسخه مراد
 بخاری نیافته ام ، در حالیکه دلایل بسیاری - اعم از نکته های
 کتابشناسی و نسخه شناسی - در دست است که تألیف آن رساله را
 توسط ابن سینا ثابت می کند . بسیاری ازین دلایل را پیش ازین
 گفته اند ؛ اما من بنده درین خصوص به سندی دست یافته ام که
 حدود هفتصد سال پیش نوشته شده ، و آن کتابی است مفصل
 و بسیار پر مطلب ، در زمینه فلسفه نظری و عملی و سیاست مدن و
 تدبیر منزل و یک دوره عرفان و تصوف اسلامی ، به شیوه ابن عربی
 و اصحابش ، به نام « مجمع البحرین » ، از شمس الدین ابراهیم
 ابرقوهی ، متخلص به « محتسب » (۶۱) که میان سالهای (۷۱۱ -
 ۷۱۴) هجری ساخته است . مؤلف کتاب مذکور در مبحث معراج
 جسمانی و روحانی ، معراجنامه شیخ رئیس ابن سینا را در دست

داشته و آن را پس از تهذیب ، تحریری مطابق پسندی های زبانی و عرفانی روزگار کرده و در کتابش گنج‌نیده است . به عین عبارات ابرقوهی درین مورد توجه بفرمایید : ،، و اما موازنه میان معراج روح و جسم ، و معراج روح مجرد که آن را معقول گویند ، چون درین باب رساله ها نوشته اند ، و در شهر سنه تسع و سبعمانه دوستی که حقوق دیرینه مؤکد داشت ، رساله معراج شیخ رئیس بیش این ضعیف آورد و بغایت سقیم و نامفهوم بود و برسر آن التماس تلخیص و تفهیم مکرر می گردانید ، ایجاب ملتمس او را واجب چنان دانست که خلاصه مضمون آن به عبارتی مفهوم و مطابق معتقد اهل تصوف بیان کند و معانی آن رساله به وجهی مقرر گرداند که به اکثر فهم ها نزدیک باشد و از جحود و انکار دور ،، (۶۲) .

پس ازین معراجنامه ابن سینا را با دقتی تمام و با عبارات سخته و استوار تحریری نو کرده ، و در پایان آن گفته است : ،، ای نفس تا اینجا مضمون سخنان شیخ رئیس بود که بطریق تلخیص بیان کرد (۶۳) باری بر نگارنده این سطور ، پس از تدقیق در خصوص مطالب معراجنامه ابن سینا و قیاس آن با تحریر ابرقوهی ، هیچ شکی نماند در اینکه : معراجنامه ای که با ساختمان یک مقدمه و سه فصل هست ، با استناد به این سند کهن ، از آن ابن سینا است ؛ و البته استبعادی ندارد که بر اثر اثبات این نکته ، بگوئیم عبادی مروزی ، معراجنامه نداشته است . زیرا با احتمال زیاد او نیز معراجنامه ای پرداخته ، و گویا پس از نیمه اول از سده هشتم ، نسخه های این نگاشته اش همانند دیگر آثار کوتاه و بلند او که بسیار کم نسخه ، و گاه منحصر به یک نسخه است ، از شهرت و رواج افتاده ، و میان ،، معراجیه ،، او و ،، معراجنامه ،، ابن سینا بهم

آمیختگی و اختلاط دست داده است. به نظر نگارنده کثرت و زیادی نسخه های معراجنامه با ساختمان یک مقدمه و سه فصل نیز می تواند، دلیلی باشد بر اینکه رساله مزبور از آن ابن سیناست.

بهر تقدیر گفتارم را پیرامون فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان - که به همت والای کتابشناس روشن روان آقای احمد منزوی و همکاران محقق و دانشمند ایشان در پاکستان فراهم آمده است - بیش ازین تفصیل نمی دهم و آرزو می کنم که روزی فهرستهای، همسان فهرست مشترک پاکستان، پیرامون مخطوطات فارسی کشورهای افغانستان، هندوستان، روسیه شوروی و ترکیه ساخته و پرداخته شود و از پس آن فهرست مشترک تاریخی - موضوعی و توصیفی ارجاعی از مجموع آنها فراهم آید تا فارسی زبانان به کنه و غور پیشینه فرهنگی خود و باچهره آنان که در قلمرو این فرهنگ قلم و علم زده اند، آشناگردند و آینده فرهنگی خود را با آگاهی به گذشته، طرحی زاینده و پوینده در اندازند.

یادداشتها و ارجاعات

- ۱ - بنگرید به: رساله للیبیرونی فی فهرس کتب الرازی، به تصحیح یول کراوس، پاریس ۱۹۳۶ م.
- ۲ - بنگرید به: کورکیس عواد، مجله المجمع العلمی العربی، دمشق، مجلد ۲۹ جزء ۳ ص ۲۵۹، جزء ۴ ص ۵۳۶، مجلد ۳۰ جزء ۱ ص ۶۰.
- ۳ - مراد تکمله نفعات الانس است. نیز کمال الدین عبدالواسع نظامی، کتابی در مقامات جامی ساخته که بسیار مفید است، و در آن از جهل و دو اثر جامی سخن گفته و نیز فوایدی در خصوص نگاشته های او آورده است. بنگرید به مقدمه نگارنده بر این کتاب که زیر چاپ است.

۴ - مراد ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استواری است که توسط کریم کشاورز، سیروس ایزدی و یحیی آریان پور بر اساس ترجمه روسی، همراه با اضافات برگل فارسی شده، و آقای منزوی مطالب مفید در خصوص مسایل کتابشناسی و نسخه شناسی بدان کتاب افزوده است. امید است که بقیه بخشهای آن فهرست نیز بهمین شیوه به فارسی ترجمه شود و در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد.

۵ - فهرست مزبور اولین فهرست مشترکی است که در زمینه نسخ خطی فارسی در ایران عرضه شده. همچنانکه در مقدمه جلد نهم فهرست نسخه های خطی کتابخانه رضوی نوشته ام، فهرست منزوی چون بحرست مواج، که البته سوای آب زلال و عذیش، خاروخاشاکهائی نیز دارد، عیب اساسی آن در اینست که مؤلف به فهرستهای پیش از خود بسیار تکیه کرده، و در نتیجه بسیاری از لغزشهای آن فهرستها به فهرست ایشان سرایت کرده است.

۶ - این فهرست در چندین جلد تدوین شده است، تالعه ای که این گفتار را می نوشتم، چهار جلد آن از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شده. علاقه و تلاشهای شمر سرپرست مرکز نامبرده، یعنی آقای اکبر ثبوت را نیز نباید در چاپ و عرضه داشت این فهرست و دهها متن ارزنده فارسی - که باهتمام محققان پاکستان و از سوی مرکز تحقیقات عرضه شده - نادیده گرفت -

۷ - بنگرید به: جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی ۲۴۹:۳، ترجمه .. رشف النصائح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیة .. از شهاب الدین عمر سهروردی، ترجمه معلم یزدی، خطی موزه بریتانیا، ورق ۸۲، که گوید طی چهار سال نزدیک به سه چهار هزار کتاب فلسفی را آل مظفر در لرستان و اصفهان و آذربایجان به آب شسته اند. البته تردیدی نیست که انگلیسها در ایام غلبه بر شبه قاره، بسیاری از نفائس خطی را به یغما بردند، و نیز نادرشاه افشار بسیاری از نسخ خطی شبه قاره را به ایران آورد.

۸ - البته بی اطلاعی محققان افغانستان - اعم از فارسی زبان و پشتو زبان - نسبت به مآثر فرهنگی زبان فارسی در شبه قاره با بی اطلاعی محققان ایران قابل قیاس، و نیز همگون و هموزن نیست؛ زیرا روابط فرهنگی و علایق اجتماعی بین مردم افغانستان و مردم پاکستان و هندوستان بیشتر از آنست که بین مردم ایران و شبه قاره.

۹ - با آنکه در پاکستان، و نیز در مکتب خانه های مربوط به مسلمانان هندوستان زبان فارسی بهوزات عربی تدریس می شود، و با آنکه مسلمانان شبه قاره به زبان فارسی، بعنوان زبان دوم فرهنگ اسلامی می نگرند، ولی چنان می پندارم که بسیار کم-اند آنان که به زبان فارسی بتوانند بیندیشند، و بجز خواص تحصیل کرده ها، دیگران از ساختهای دستوری زبان اردو، بهتر و زود تر، به کته مفاهیم و مصادیق فرهنگی می رسند - نیز به علت وجود این فکر که زبان می تواند هویت ملی و کشوری، را ایجاد کند و پرورش دهد، بیشترینه محققان پاکستان و هندوستان حاصل تحقیقات و تبیحات خود را که در زمینه زبان و فرهنگ فارسی هست به زبان اردو می نویسند. و چون زبان مزبور در میان محققان ایرانی رواج ندارد، مسلماً نوعی بی اطلاعی و بیگانگی نسبت به یافته های آنان در میان پژوهشگران ایران بوجود می آید.

۱۰ - ج ۱ ص ۱۸ - ۲۰. نیز در مقدمه جلد پنجم که چاپ نشده و رونوشتی از آن توسط مؤلف در

- اختیار من بنده قرار گرفته ، از عده ای دیگر که در طرح تألیف فهرست مشترک ، ایشان را یاری کرده اند ، یاد شده است که در میان این گروه سه تن از همشهریان نگارنده نیز هستند .
شکر الله سعیم .
- ۱۱ - ایضاً : ۱ : ۱۹ .
- ۱۲ - از جمله بنگرید به : ۲ : ۱۱۶ ، ذیل عنوان سواد الاعظم ، آوردن نمونه زحمتی ارجاع دادن به این نکته ها ، در حدیست که از حوصله این گفتار خارج است . و اگر در نقد فهرست مشترک با توجه به ذکر نمونه ها ، می پرداختم ، بی تردید این گفتار نیز رساله ای می شد در حد دوپست و اندی صفحه .
- ۱۳ - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، تا پایان قرن دهم هجری ، اجاب دوم ، تهران ، ۱۳۶۳ ، ص ۷۲۴ ، تکمله ص ۱۱۶ .
- ۱۴ - فهرست مشترک ۲ : ۱۹۶۵ .
- ۱۵ - رساله نامبرده در هفده باب است دارای مطالبی تازه و نو که ارزش آن کمتر از نگاشته های عزیز الدین نسفی نیست . نگارنده عکس نسخه مزبور را به لطف همکاران و اولیاء دانشمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تهیه کرده ام و به تصحیح آن پرداخته ام که امید است امکانات چاپ آن ، زودتر ، میسر شود .
- ۱۶ - هر چند که فهرست نامبرده ، یکی از مهمترین وارزنده ترین فهرستهای موجود بشمار می رود . و نیز کارکرد بسیار سودمندی در میان اهل کتاب داشته است و دارد ، اما چون مؤلف به بسیاری از فهرستهای قبلی - حتی آنها که نسخ و با میکرو فیلمهای آن در داخل ایران موجود است . در فراهم آوردن آن اثر ، تکیه کرده است ، در نتیجه بسیاری از اشکالات کتابشناسانه فهرستهای پیشین وارد فهرست ایشان شده .
- ۱۷ - ۲ : ۲۰۵ ش ۱۱۱۸ .
- ۱۸ - فهرست مشترک ۳ : ۱۳۱۸ .
- ۱۹ - در هاشم یک صفحه از نسخه مزبور ، کاتب عباراتی از کتاب « التراجیم » ابن عربی نیز به نسخه افزوده است . از آقای خضر نوشاهی سپاس دارم که عکس این نسخه را برای استفاده و رؤیت بنده تهیه کردند و فرستادند . نیز بنگرید به ترجمه « عوارف المعارف » که معلوم نیست « مصباح الهدایه » است یا ترجمه ظهیرالدین ، و قیاس کنید آن نکته را در مخطوطات شیرانی ۲ : ۲۰۸ ش ۱۱۳۲ با فهرست مشترک پاکستان ۳ : ۱۹۳۱ ، نسخه شماره ۱۰۵۷۸ . در اینجا لازم است گفته شود که سواى فهرستهای که ۲۰ تا ۳۰ سال قبل در پاکستان فراهم آمده ، فهرستهای نیز در دهه اخیر در پاکستان عرضه شده که اینها نیز مأخذ مؤلف محترم فهرست مورد بحث بوده است - این فهرستها فهرست نسخه های خطی انجمن ترقی اردو ، و فهرست نسخه های خطی کتابخانه موزه ملی کراچی بانهایت دقت تألیف شده اند و اشکالاتی که ما در اینجا در خصوص مخطوطات شیرانی یاد کردیم ، منوجه آنها نیست .
- ۲۰ - ج ۳ : ۷ - ۱۲۴۸ .
- ۲۱ - طرائق الحقائق ، تهران ، چاپ دوم ، بی تاریخ ۲ - ۳۲۴
- ۲۲ - شذرات الذهب ، بیروت ، بدون تاریخ ۸ - ۳۲۰ - ۳۲۱ ، ذیلی وقایع سال ۹۵۸
- ۲۳ - بنگرید به : ایرج افشار ، بیاض سفر ۵۷ .

- ۲۴ - ۲ (۱) : ۲ - ۱۰۲۳
- ۲۵ - بنگریده : دانش پژوه ، فهرست دانشگاه ، ۱۴ : ۳۹۶۰ ، منزوی : نسخه های خطی فارسی (۱)۲ : ۱۱۲۱ .
- ۲۶ - جاده العاشقین را تناری - صاحب ، ، مذكر احباب ، ، خطی - در ترجمه شریف الدین حسین ، ملفوظات پدر مؤلف دانسته است که درست نیست . نگارنده ، ، مفتاح الطالبین ، ، جاده العاشقین ، ، را تصحیح کرده و بزودی به چاپ خواهد سپرد . و امید است دیگر آثار این خانواده را که در شناخت تصوف و عرفان ماوراء النهر و بسیاری از نکات اجتماعی و تاریخ سده دهم و یازدهم حائز اهمیت است ، در آینده چاپ کنم .
- ۲۷ - بنگریده : (۱) ۲ : ۲۰۲۲ .
- ۲۸ - بنگریده : محمود فاضل ، فهرست نسخه های خطی دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد . ۲ : ۶۴۶ - ۶۵۷ .
- ۲۹ - عبارتند از نسخه های قونیه (ش ۱۷۲۳) ولیدن (۱ : ۱۰۲۵) و ازتر ، و کتابخانه پرفسور صدیقی ، این کتاب را نگارنده بر اساس نسخه قونیه و نسخه صدیقی چاپ کرده است .
- ۳۰ - بنگریده : دانش پژوه : نسخه های خطی ، دفتر دهم ، ۲۶۵ .
- ۳۱ - کشف الظنون ، ستون ۱۸۴۶ .
- ۳۲ - فهرست مشترک ۳ : ۲۰۸۷ ، ش ۳۷۹۴ .
- ۳۳ - ایضاً ، ص ۲۰۸۸ ، ش ۳۷۹۸ .
- ۳۴ - به نقل از عکس مجموعه ۴۴۰۹ گنج بخش ، ص ۷۴۸ ، ص ۹ - ۱۰ .
- ۳۵ - بنگریده : فهرست مخطوطات شیرازی ۲ : ۲۱۰ .
- ۳۶ - وقتی نگارنده عکس نسخه مزبور را از دوست دانشمند آقای سید عارف نوشاهی خواست ، ایشان بر این نسخه تأمل کردند و به من نوشتند که آن رساله ، صد میدان پیر هری است .
- ۳۷ - نسخه بودلیان که اساس کاربنده در تصحیح رساله مزبور بوده است دارای تصویر پرست گویای این مطلب که : چهل مجلس پس از تحریر بر ستمانی سماع شده . درین تصویر ظاهراً ستمانی و امیر اقبال ، همراه با دو مرید دیگر دیده می شود . بطوریکه امیر اقبال رساله ای در دست دارد در حال خواندن ، و ستمانی نشسته است و سماع می کند . این تصویر و عبارتی دیگر در متن چهل مجلس می رساند که تحریر چهل مجلس ، سالی چند ، پیش از در گذشت ستمانی ، یعنی سال ۷۳۶ انجام گرفته است .
- ۳۸ - درباره امیر اقبال ، شاه حسین سیستانی در ، احبباء الملوك ، ، اطلاعات تازه ای داده است . تهران ۱۳۴۸ ، ص ۹۴ - ۹۵ .
- ۳۹ - بنگریده : ن . مایل هروی ، مقدمة العروة لاهل الخلوة والجلوة ، تهران ۱۳۶۲ ، ص ۱۸ .
- ۴۰ - فهرست مخطوطات شفیع ، تألیف دکتر محمد بشیر حسین ، گرد آورنده احمد ربانی ، لاهور ، دانشگاه پنجاب ۱۳۵۱ ، ش ۳۱۲ - ۳۱۳ .
- ۴۱ - ایضاً ۲۶۸ .
- ۴۲ - بنگریده : ج ۳ - ۱۴۰۳ .
- ۴۳ - فهرست مخطوطات شفیع ، پیشین ۲۶۹ .
- ۴۴ - سوای نکته ای که در خصوص تصویر نسخه بودلیان ، در گذشته نوشتم ، درمسأله منصور

- حلاج و ذکر دعای او نیز در چهل مجلس می خوانیم : .. دعا را در وقت مطالعه اگر مخدوم دام ظلّه درین فرجه بنویسند : حاکم اند .. چهل مجلس ، تصحیح ن . مایل هروی ، ضمیمه مجموعه رسایل و ملفوظات فارسی علاء الدوله سمنانی ، چاپ نشده .
- ۴۵ - چهل مجلس ، پیشین ، و نسخه بودلیان ش ۱۴۴۶ ص ۳۹۷ .
- ۴۶ - بنگریده : نفعات الانس جامی ، تصحیح توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۷ ، ۴۱۳ .
- ۴۷ - طرازی : فهرس مخطوطات دارالکتب قاهره ، دو جلد ، قاهره ۱۹۶۶ ، ش ۹۶۴ .
- ۴۸ - بنگریده : سید وحید اشرف کچھوچھوی ، حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی (اردو) لکهنو ۱۹۷۵ م ، ص ۴۲ و ۴۴ - ۴۷ .
- ۴۹ - فهرست مخطوطات شفیع ، ۲۶۸ - ۲۶۹ .
- ۵۰ - ج ۲ - ص ۷۰۶ ، ش ۱۳۵۷ ، نسخه ش ۹۱۶۰ .
- ۵۱ - فهرست مشترک ۲ - ۳۷۴۰ .
- ۵۲ - برای توضیح این اشارات بنگریده : نجیب مایل هروی ، شرح فصوص الحکم ، خوارزمی ، آینده ، سال دهم ، ۳۵۹ .
- ۵۳ - بنگریده : فهرس مخطوطات الفارسیه ، پیشین ۱ - ۳۳۷ ، فهرست نسخه های خطی فارسی ۲ (۱) - ۱۲۴۳ .
- ۵۴ - بنگریده : یوسف اهل ، فرائد غیبانی ، تصحیح حشمت مؤید ، ۲ - ۵۶۳ ، تهران ۱۳۵۸ .
- ۵۵ - ایضاً ، همانجا ، ۲ - ۵۶۹ ، طرز انشاء این نامه ها و نیز مطالبی که در نامه اول است ، دقیقاً می رساند که نگارنده آن حسین خوارزمی مقتول ۸۲۹ است .
- ۵۶ - ۳ - ۱۳۴۸ .
- ۵۷ - بنگریده : جشن نامه هانزی کرین ، تهران ۱۳۵۶ ، ص ۷۲ - ۷۹ .
- ۵۸ - کشف الظنون ۱۴ و ۵۸ -
- ۵۹ - بنگریده : فهرست کتابخانه ملی ملک ۵ - ۱۴۴ ، و فهرست نسخ خطی دانشکده الهیات تهران ۱ - ۶۸ .
- ۶۰ - بنگریده : فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق تهران ، ۱۹۹ ، مقدمه .. التصفیة فی احوال المتصوفه .. ، تهران ۱۳۵۷ ، بیست و نه ، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۰ : ۱۶۰۳ ، که انشاء دیگری از .. معراجنامه .. گزارش شده . ترقیمه نسخه مراد بخاری (ش ۷۱) چنین است : .. الرسالة المعراجیة من کلام قطب الدین (ابو) المظفر بن اردشیر العبادی قدس الله روحه .. نیز بنگریده به استوری ، که در زمینه مؤلف .. معراجنامه .. مورد بحث کلاً سکوت کرده است . ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری (ترجمه) تهران ۱۳۶۲ ، ج ۲ ص ۸۷۵ .
- ۶۱ - در فرهنگ سخنوران خیامپور از او یاد نشده ، گویا او تخلص محتسب را از شغل خود گرفته است که بیش از گرایش به عرفان در ابرقوه آن شغل را داشته بوده .
- ۶۲ - مجمع البحرین ، خطی موزة بریتانیا Add . ۲۳۵۸۰ ، ورق ۱۸۲ آ .
- ۶۳ - ایضاً ، ورق ۱۸۷ ب .

بخش شعر

زیر نظر: حسنین کاظمی، شاد.

قرآن همه به عظمت و شأن محمد است

هر آیتی بشرح بیان محمد است

قرآن همه به عظمت و شأن محمد است

باغ بهشت و کوثر و تسنیم هرچه هست

یک نعمت قلیل زخوان محمد است

گفتم به جبرئیل مقامش بگو که چیست

گفتا که لامکان، مکان محمد است

حَمَّ وصف حلقه گیسوی مصطفی است

مَا يَنْطِقُ به وصف زبان محمد است

فرمود حق تعالی، «لَعْمُرُكُ» در آیتی

«سوگند کردگار بجان محمد است»

آن نسخه ای که فیه شفاء خطاب اوست

گفتار پاک و حُسن بیان محمد است

رضوان به حور گفت ز «شاکر» بگو که چیست

گفتا که مرغ زمزمه خوان محمد است

شاکر القادری. اتک

سلطان محمود «نامی» مرحوم *

نالۀ دل

هر چشم پی دیدن دلدار بنالد
 وین چشم من است آنکه بدیدار بنالد
 گر گل رُخم از رُخ بچمن پرده گشاید
 بی پرده گل از باغ به بازار بنالد
 گر ز آتش جان سوخته ام دُود برآید
 از دود دلم گنبد دُوار بنالد
 «نامی» که بخورده بجگر تیر جگر دوز
 زان دمبدم از درد جگر زار بنالد

برابر نمی کنم

سنبل بزلف یار برابر نمی کنم
 گل را بگل عذار برابر نمی کنم
 باگیسوی مسلسل مشکین دلربا
 صد نافۀ تترار برابر نمی کنم
 با خاک کوی دوست که کحل بصارت است
 گل گشت لاله زار برابر نمی کنم
 چشم غزالها چو گل نرگس چمن
 باچشم پُر خمار برابر نمی کنم
 پروانه نیز قمری و سرخاب و عندلیب
 با «نامی» این چهار برابر نمی کنم

* از آثار فارسی او «تاریخ جهان نعا» و «گلزار نامی» در دست است.

سید حسنین کاظمی "شاد"
اسلام آباد

نور عشق

در صنم خانه دل نور خدا می بینم
صبح روشن ز شب تار جدا می بینم
پرتو حسن ازل از رخ ماهش پیدا است
درنگاه گرمش لطف خدا می بینم
میخورم صدغم جانکاه و نداند بت من
که از آن عشق جگر سوز ، چها می بینم
بیوفائی و دل آزاری و حیلت کاری
چه ستم ها که نه از اهل دغا می بینم
از کجا آمده وانگه بکجا خواهد شد
نو ورودی که در این کهنه سرا می بینم
منم آن ذره که خواهم برسم تا بفلک
همت خود ز کجا تا بکجا می بینم
هر که افتد بسرش باد و بدل حرص و هوی
خاکش آخر متفرق به هوا می بینم
میشکافم دل یک قطره اشکی به نگه
باز صد رنگ زیک رنگ جدا می بینم
اینکه درپای محبت شده بس طوفانی
جزر و مدّیست کز آن ماه لقا می بینم

باز آن چشم غزالی شده مائل بکرم
 این چه جادوست که من باز خطامی بینم
 خرده بر (شاد) مگیرید که اورا بخدا
 زاهدی یکدل و بی ریب و ریامی بینم

دلیل عشق

نباشد آئینه ، چون چشم حیرانی که من دارم
 بگلشن هم نباشد نرگسستانی که من دارم
 هزاران زخم پنهان کرده ام در سینه از عشقت
 که خوش آید ترا ای گل گلستانی که من دارم
 نگاه آتشینت قلب محزونم اگر سوزد
 نشاند آتش دل چشم گریانی که من دارم
 اگر گاهی ز راه لطف و الفت سوی من آیی
 هزاران گل دمد اندر بیابانی که من دارم
 بیادت قلب غمگینم بسی خوشحال گردیده
 چه خوش آمد ازان ناخوانده مهمانی که من دارم
 ارسطو را کند گمراه برهانی که تو داری
 فلاطون را دلیل راه ، برهانی که من دارم
 به دُرهای سرشکم درشب هجران تاریکی
 چو گنج تابناکی گشت دامانی که من دارم
 نوای (شاد) شاعر هم برون ریزد زهر بیتش
 چو چنگ عشق ماند طرفه دیوانی که من دارم

ڈاکٹر شمس الدین احمد *

کشمیر میں فارسی ادب - ایک جائزہ

ہندوستان فارسی زبان و ادب کی پرورش کا ایک بڑا مرکز رہا ہے۔ یہاں کے تیموری نسل کے مغل بادشاہوں نے علوم و فنون لطیف کے علاوہ سارے ملک میں فارسی زبان و ادب کو ترقی دے کر اسے اوج کمال تک پہنچا دیا جس کے نتیجے میں یہاں کے بیشتر شاعروں، ادیبوں، عالموں اور دانشمندوں نے فارسی میں شعر کہے اور نثر میں کتابیں لکھیں جن کی شہرت ہندوستان کی سرحدوں سے تجاوز کر گئی۔ ایک سو سال کی مدت میں بابر کے عہد سے شاہجہان کے زمانے تک فارسی شعر و ادب کمال عروج تک پہنچا۔ ایران کے معروف معاصر شاعر ملک الشعراء بہار مرحوم کے بقول (۱) ہندوستان فارسی ادب میں پیشرفت کے لحاظ سے ایران ثانی بن گیا۔

مغل دور میں ایرانی شاعروں نے ہندوستان میں مہاجرت کی اور یہاں آزادی کے ساتھ سخن سرائی میں منہمک رہ کر اپنی استعداد و مہارت کو بہتر طور پر آشکارا کیا۔ یہ بھی ایک بڑی وجہ ہے کہ تقریباً ہندوستان کے ہر صوبے کی مقامی زبان پر فارسی

* ولادت: ۱۸ جون ۱۹۳۱ء، ڈین فیکلٹی آف اورینٹل سٹڈیز - کشمیر یونیورسٹی سری نگر۔

آثار: ۱ - شمس فقیر (کشمیر کا صوفی شاعر) ۲ - احوال و آثار محمد رضا مشنق کشمیری۔

فارسی سے کشمیری تراجم: ۱ - رامین ۲ - حاجی بابا اصفہانی ۳ - شوہر آہو خانم۔

زبان کا اثر نمایاں ہے، چنانچہ بعض صوبوں میں فارسی نے مقامی زبان کی جگہ لے لی اور وہاں کے لوگ کلی طور پر فارسی شعر و ادب کی طرف ہی بیشتر متوجہ ہوئے، لیکن کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی کیفیت کی داستان بالکل جدا ہے کیونکہ جس زمانے میں ہندوستان میں فارسی زبان و ادب نے رونق اور ترقی پائی تھی اس وقت تک کشمیر میں اس زبان و ادب کو ترقی دینے میں قریب ڈھائی سو سال کا عرصہ گزر چکا تھا اور شاید اسی لئے کشمیر کو „ایران صغیر“ کے نام سے بھی یاد کیا جاتا ہے۔

ایران اور کشمیر کے تمدنی اور تجارتی روابط بہت قدیم ہیں۔ „واقعات کشمیر“ اور „تاریخ حسن“ کے مقامی مؤلفین نے اپنی ان تاریخوں میں لکھا ہے کہ ایران کے ایک لعل فروش نے جو ہندو سلاطین کے عہد میں راجہ سندر یا سریندر کے زمانہ سلطنت میں ہیرے اور جواہرات بیچنے کے لئے کشمیر میں آیا تھا واپس ایران جا کر اس کی بیٹی کے حسن و جمال کی اسفند یار کے بیٹے بہمن کے سامنے بڑی تعریفیں کیں۔ بہمن نے اپنے وزیر حکیم جاماسپ (یا مورخ حسن کے بقول طاماسپ) کو مذکورہ راجا کی کتابوں نامی بیٹی کی خواستگاری کے لئے بھیجا۔ بادشاہ کشمیر نے بیش قیمت تحایف کے ساتھ اپنے رضاعی برادر لولو کی ہمراہی میں بیٹی کو ایران روانہ کر دیا۔ ان مولفین نے اس بات کا بھی اضافہ کیا ہے کہ اسی لولو کے خیانت کرنے کے نتیجے میں بہمن قتل ہوا اور بعد میں خود لولو بھی پاداش میں مارا گیا۔ کشمیر میں ایرانی لعل فروشوں کی رفت و آمد سے معلوم ہوتا ہے کہ قدیم زمانے سے کشمیر اور ایران کے درمیان تجارتی رشتے قائم تھے۔

سربنگر سے قریب پنڈرہ کلو میٹر دور مشرق میں ہارون نامی

جگہ کے قدیم مندر سے ٹائلوں کی دریافت نیز پتھر کے بنے ہوئے مجسموں سے جو مختلف جگہوں سے مکشوف ہوئے ہیں ساسانی دور میں ایرانی ہنر و تمدن کے اثر و رسوخ کا علم ہو جاتا ہے۔ مشہور برطانوی محقق سٹاین، جس کی تحقیق کشمیر کے تمدن کے بارے میں معروف ہے، کے بقول (۲)، سنسکرت زبان میں، جو کشمیر کی ادبی زبان اور ایک حد تک بول چال کی زبان بھی تھی، دبیر اور گنجور جیسے فارسی الفاظ کے داخل ہونے سے ساسانی دور میں ایرانی زبان و تمدن کا اثر واضح ہو جاتا ہے۔ دوسری طرف سے کشمیر کے بدھ مبلغین کے توسط سے، جو بدھ مذہب کی توسیع و تبلیغ کے لئے ایران کے مختلف علاقوں میں مقیم تھے، ایرانی رسوم و افکار بھی متاثر ہوتے رہے یہ دو جانبہ اثر و رسوخ اس بات کا شاہد ہے کہ ایران اور کشمیر کے باہمی تعلقات قریبی تھے۔

چوتھی صدی ہجری میں کشمیر کا بادشاہ سنگرام راجہ (۳۹۷ء - ۴۲۷ء) سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ء) کے دو حملوں سے دوچار ہوا۔ اگرچہ سلطان محمود نے وادی کشمیر کے مغرب میں واقع توس میدان تک پیشقدمی کی لیکن وہ کشمیر کو اپنی سلطنت کا ایک جزو نہ بنا سکا۔ اس کے باوجود شاہان کشمیر نے ایرانی تمدن کے سیلاب کو روکنے کے لئے دیوار نہ باندھ سکی اور کشمیر کی سرحدوں کے قرب و جوار میں غزنوی حکومت قائم ہو جانے کے نتیجے میں کشمیری بادشاہوں نے غزنوی سپاہیوں کو اپنی فوج میں شامل، اور ان کے لباس کی وضع و ساخت کو اپنے فوجیوں کے لئے اختیار کیا۔ راجہ ہرش (۱۰۸۹ء - ۱۱۰۱ء) مسلمانوں کیلئے خاطر خواہ اقدامات عمل میں لایا۔ اقتصادی بحران کے ایام میں یہ راجہ

سونے کے بنے ہوئے بتوں کو ، جو کشمیر کے بیشتر مندروں میں نصب تھے ، توڑ کر انہیں مالی مصرف میں لے آیا ۔ لیکن ان حالات و واقعات کے باوجود ، عمومی طور پر ، ایرانیوں اور شمالی ہندوستان میں ترکوں کے ساتھ وادی کشمیر کو احاطہ کئے ہوئے بلند برف پوش اور دشوار گزار پہاڑوں اور گھاٹیوں کی وجہ سے زبان و تمدن کے روابط ناچار محدود تھے ۔ کشمیر کے سیاسی ، تمدنی ، تجارتی اور ادبی روابط ، ایران کے ساتھ ، صرف اس وقت مستحکم اور مضبوط ہوئے جب چودھویں صدی عیسوی میں مسلمانوں کی حکومت وہاں قائم ہوئی ۔

تیرھویں صدی میں منگول اپنے وطن سے نکل کر یورپ اور ایشیا کے اہم حصوں پر قابض ہو گئے ۔ ۱۲۳۳ھ - ۱۳۲۰ء میں ذوالقدر خان کی سرکردگی میں ، جو کشمیر میں ذوالچو کے نام سے مشہور ہے ، منگول حملے نے کشمیر کی ترقی کی راہ میں ایک عظیم رکاوٹ پیدا کی ۔ کشمیر کی تاریخ میں یہ حملہ ایک بڑی مصیبت اور بدبختی تھی ۔ اس وقت کا بادشاہ راجہ سہادیو (۱۳۰۱ - ۱۳۲۰ء) جسے آخری سانس تک مقابلہ کرنا چاہیے تھا ، ننگ اور طریقے سے کشمیر سے فرار ہوا اور بے سہارا کشمیریوں کو خون آشام منگولوں کی تلواروں کے سپرد کر گیا ۔ منگولوں نے کشمیریوں کا بڑی بیدردی کے ساتھ قتل عام کیا ، مکانات میں آگ لگا دی ، عورتوں اور بچوں کو غارتگری کا شکار بنایا ، فصلوں کو نذر آتش کیا ۔ اور ہری بھری وادی کو دفعتاً ایک ویران بیابان بنا دیا ۔ جو لوگ اپنی جان لے کر بھاگے وہ دور پہاڑوں ، گھاٹیوں اور غاروں میں روپوش رہے ۔ آٹھ ماہ تک کے طویل کشت و خون کے بعد جب منگول سردار کشمیر کو چھوڑ کر چلا گیا کشمیر

ایک عجیب انتشار میں پڑا رہا۔ بیچارے بچے کھچے کشمیریوں پر خوف و ہراس اور بدنظمی کے اثرات اس قدر عمیق تھے کہ آج بھی جبکہ اس مرگ بار حادثے کو قریب سات سو سال کا عرصہ گذر چکا ہے، کشمیر میں گیارہ گھر باقی رہے، کی اصطلاح زبان زد عوام ہے۔

ایک مرتب و منظم حکومت موجود نہ ہونے کی وجہ سے لہاجن رگیال بورینچن نامی لداخی شہزادے نے، جو لداخ سے بھاگ کر ان ایام میں کشمیر میں پناہ گزین کی حیثیت سے مقیم تھا، ۱۳۲۰ء میں کشمیر کے تخت پر قبضہ کر لیا۔ اس زمانے میں دو اور شہزادے بھی کشمیر میں قیام پذیر تھے ایک سوات کا (یا بعض مورخین کے بقول خراسان کا) شہمیر ابن فور شاہ نامی، اور دوسرا سنگی چک (یا لنکر چک) داردو کا۔ کشمیر کے آخری ہندو بادشاہ راجہ سہادیو کے اپنے امراء کے خلاف جنگ میں شہمیر ابن فور شاہ نے راجہ کے حق میں بڑی مردانگی دکھائی جس کے نتیجے میں وہ وزیر اعظم کے عہدے پر فائز ہوا۔ لداخ کا شہزادہ، پادشاہ کشمیر رینچن، سید عبدالرحمن بلبل شاہ کے ہاتھوں مسلمان ہوا اور سلطان صدر الدین کے لقب سے تخت نشین ہوا۔ یہ کشمیر کا پہلا مسلمان بادشاہ تھا۔

سید عبدالرحمن بلبل شاہ جن کا نام مقامی تاریخوں میں سید شرف الدین اور سید بلال شاہ بھی درج ہے ترکستان اور بقول مؤلف، واقعات کشمیر، خراسان سے علماء و مبلغین کی ایک جماعت کے ہمراہ دین اسلام کی ترویج و تبلیغ کے لئے کشمیر آئے (۲۳-۲۵ھ) (۳)۔ کشمیر میں یہ اسلام کے پہلے مبلغ تھے۔ اگرچہ بلبل شاہ صاحب اور ان کے ساتھی مبلغین کی تبلیغی

سرگرمیوں کے بارے میں اطلاعات دستیاب نہیں۔ لیکن یہ بات مسلم ہے کہ اسی زمانے سے باقاعدہ طور پر فارسی زبان و ادب کا آغاز ہوا نیز شہمیر کی کوششوں سے جس کی مادری زبان فارسی تھی بلاشبہ فارسی زبان و تمدن کم از کم سری نگر میں جو دارالخلافہ تھا رفتہ رفتہ پھیلنے لگے۔ اس لحاظ سے یہ دور کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ میں بھی اہمیت کا حامل ہے جبکہ شہمیر اور سید عبدالرحمن بلبل شاہ کے علاوہ درباری علماء و امراء کے توسط سے جو دین اسلام قبول کر چکے تھے، اسلامی علوم اور ایرانی الاصل مبلغین کی زبان اور تمدن کی بنیادیں مضبوط کرنے کے اقدامات عمل میں لائے گئے۔

سلطان صدر الدین نے تین سال کی حکومت کے بعد وفات پائی (۲۷ھ) اور اس کے بعد اس کی ملکہ کوٹارانی نے، جو اسی مفرور راجہ سہادیو کی بیوی تھی، مؤخر الذکر کے بھائی ادین دیو کے ساتھ شادی کر کے اسے تخت پر بٹھا دیا (۲۷ھ)۔ ادین دیو کی وفات (۳۳ھ) کے بعد کوٹارانی خود تخت پر بیٹھی۔ لیکن سیاسی حالات اور شہمیر اور کوٹارانی کے باہمی عناد و کشمکش اور ادین دیو کی نااہلیت کے نتیجے میں کشمیریوں کے کوٹارانی کے خلاف برسریکار رہنے کی وجہ سے عوام نے شہمیر کا ساتھ دیا اور شہمیر ۳۳ھ - ۱۳۳۸ء میں سلطان شمس الدین کے لقب سے تخت نشین ہوا۔ سلطان موصوف نے کشمیر میں شہمیری سلاطین کے خاندان کی بنیاد ڈالی۔ اس معروف خاندان کے اٹھارہ عظیم سلاطین نے دو سو پچیس سال کے عرصے میں یعنی ۱۳۲۸ء سے ۱۵۶۲ء تک نہ صرف سیاسی لحاظ سے کشمیر کو مضبوط بنایا بلکہ فرداً فرداً فارسی زبان و ادب اور فرہنگ و تمدن کی خدمت

کرنے کے علاوہ مقامی ، ایران اور وسط ایشیا سے آئے ہوئے شاعروں ، ادیبوں ، عالموں ، مؤرخوں اور ہنرمندوں کی حوصلہ افزائی اور سرپرستی کر کے فارسی ادب کا حیرت انگیز اور معتدبہ ذخیرہ وجود میں لا کر شمالی ہندوستان میں فارسی ثقافت و ادب کا ایک جدید مرکز قائم کرنے میں کامیاب ہوئے۔

شہمیری دور کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی ترویج و توسیع کا دور شمار ہوتا ہے۔ شہمیری دربار اور کشمیر کے دوسرے حکومتی علاقے ، ایران ہی کی طرح علم و ادب کے مراکز اور علماء و دانشمندوں کی محفلوں میں تبدیل ہوئے۔ یہ دور بے شک و تردید فارسی ادب کی زبردست پیشرفت کا دور ہے۔ اس دور میں کشمیر کے فارسی شاعروں ، ادیبوں ، دانشمندوں اور مؤرخوں کی تعداد میں حیرت انگیز اضافہ ہوا اور وسط ایشیا اور ایران کے ساتھ کشمیر کے ادبی تعلقات خاص طور پر مضبوط بنیادوں پر استوار ہوئے ان غیر معمولی تعلقات کے استحکام کی چند وجوہات ہیں:

۱۔ چودھویں صدی عیسوی کے بعد دین اسلام کی ترویج و اشاعت کشمیر میں صوفیوں اور عارفوں کی اس جماعت کی کوششوں کی مرہون منت ہے ، جو ایران اور وسط ایشیا کے مختلف علاقوں سے ، پہلے منگولوں کے طغیان ، اور بعد میں تیمور کے حملوں سے پیدا ہونے والے انتشار کے نتیجے میں ، کشمیر چلے آئے۔ جیسا کہ پہلے عرض کیا گیا ، سید عبدالرحمن بلبل شاہ یا سید شرف الدین بلبل شاہ خراسان یا بقول بعض مورخین ترکستان سے سادات و علماء کی ایک بڑی جماعت کے ساتھ ۷۲۳ھ میں کشمیر تشریف لائے (۳) اور یہاں کے بدھ مذہب سے وابستہ

بادشاہ رینچن کو اس کے درباری امراء کے سمیت مسلمان بنا دیا اور اس طرح سے انہوں نے ایرانی زبان اور تمدن کی بنیاد ڈالی لیکن اس مختصر دور کی ادبی سرگرمیوں کی تفصیل کے بارے میں ہماری اطلاعات کافی نہیں ہیں۔

بلبل شاہ کی وفات کے پچاس سال بعد جس عظیم مرد حق آگاہ اور عارف ربانی نے قطعی اور برجستہ و نمایاں طور پر کشمیر میں دین اسلام اور وسط ایشیائی تمدن اور ایرانی زبان و ثقافت و ادب اور صنعت و حرفت کو انتہائی درجے تک رواج اور وسعت دی، وہ تھے میر سید علی ہمدانی جو کشمیر میں حضرت امیر کبیر اور حضرت شاہ ہمدان کے نام سے یاد کئے جاتے ہیں۔ شاہ ہمدان نے کشمیر کو اپنے قدوم میمنت لزوم سے تین بار مشرف فرمایا۔ اول بار سال ۱۳۷۲ء میں سلطان شہاب الدین شہمیری کے عہد سلطنت میں جب کہ ان کا قیام چار ماہ تک رہا۔ دوسری بار سال ۱۳۷۹ء میں سلطان قطب الدین شہمیری کے دور بادشاہت میں جبکہ وہ ڈھائی سال تک مقیم رہے اور تیسری اور آخری بار سال ۱۳۸۳ء میں ۸۶ھ میں جبکہ ان کا قیام ایک سال رہا۔ حضرت شاہ ہمدان نے جو سات سو سادات و علماء و فضلاء و عرفاء کی تبلیغی جماعت کے ساتھ کشمیر میں آئے تھے، کشمیر کے گوشہ و کنار میں دین اسلام اور ایرانی تمدن اور ایرانی زبان و ادب کو پھیلا یا۔

ہندوستان میں کشمیر وہ پہلا علاقہ ہے جہاں دین اسلام کی اشاعت فارسی زبان میں ہوئی۔ شاہ ہمدان اور ان کے ساتھی مبلغین نے بیک وقت پوری وادی میں اسلام کی تبلیغ کے ساتھ فارسی زبان و ادب کو بھی فروغ دیا۔ حضرت شاہ ہمدان نے اپنے کئی ہزار کتابوں پر مشتمل ذاتی کتاب خانے سے، جو اس سفر میں

ان کے ساتھ تھا ، مبلغین کو کتابیں دین تاکہ وہ کشمیر کے مختلف علاقوں میں جا کر نو مسلموں کو دینی علوم اور بالخصوص فارسی و عربی زبانوں سے آشنا کر سکیں ۔ خود شاہ ہمدان ایک بہت بڑے عالم و فاضل ، شاعر ، نثرنگار اور صاحب تصنیف بزرگ تھے جن کی تصنیفات کی تعداد بعض مورخین کے بقول ایک سو تک ہے ۔ ان تصنیفات میں سیاست مدن و حکمت و اخلاق میں کتاب ،، ذخیرۃ الملوک ،، ، خواجہ عبداللہ انصاری کے اسلوب کی پیروی میں ،، مناجات نامہ ،، ، ،، منہاج العارفین ،، ،، مرآة الطالبین ،، ،، رسالہ مکتوبات ،، ،، ،، کشف الحقایق ،، ،، ،، فتوتیہ ،، ،، رسالہ نفسیہ ،، ،، ،، حل مشکلات ،، اور فارسی غزلیات کا مجموعہ بنام ،، ،، چہل اسرار ،، معروف ہیں ۔ شاہ ہمدان نے کشمیر سے واپس ہو کر پاکستان کے علاقہ ہزارہ میں پکھلی نام کی جگہ پر انتقال فرمایا ۔ (۸۶ھ) اور وہاں سے ان کے جسد مبارک کو تاجکستان کے گاؤں کولاب لے جایا گیا جہاں وہ مدفون ہیں ۔

حضرت شاہ ہمدان کی وفات کے بعد ان کے فرزند حضرت میر سید محمد ہمدانی ایرانی اور وسط ایشیائی سادات و عرفاء و علماء و فضلاء کی ایک جماعت کے ساتھ جن کی تعداد کشمیر کی مقامی تاریخوں میں آٹھ سو سے بارہ سو تک بتائی گئی ہے کشمیر میں تشریف لائے اور انہوں نے بارہ سال تک مسلسل اپنے والد بزرگوار کے تبلیغی کام کو جاری رکھا ۔ میر سید محمد ہمدانی کے قیام کے دوران فارسی زبان و ادب کے حدود اتنے وسیع ہوئے کہ بادشاہان وقت فارسی زبان میں بات چیت کرنے لگے اور فارسی زبان کو شاعروں اور ادیبوں کے توسط سے علمی درجہ حاصل ہوا ۔ کشمیر میں ایرانی رسوخ حضرت شاہ ہمدانی اور ان

کے فرزند کی کوششوں سے معنوی بھی تھا اور علمی لحاظ سے ظاہری بھی۔ ان دونوں عظیم الشان باپ بیٹے کی خدمات کے نتیجہ میں، جو ایرانی الاصل تھے، ان کے مجموعاً سولہ سال کے قیام کے دوران کشمیریوں نے نہ فقط ایرانی تمدن و رسوم و عادات کو اپنایا بلکہ مقامی ادیبوں نے اسلامی اخلاق و سیر و تواریخ و آداب پر لکھی گئی فارسی کتابوں سے استفادہ کرنے کے علاوہ خود فارسی زبان میں کتابیں لکھیں اور شعر کہے۔

اس ضمن میں ملا احمد کشمیری کی تالیف „فتاویٰ شہابی“ اور قاضی ابراہیم بن حمید الدین کی „تاریخ کشمیر“ جو فارسی میں لکھی گئی قدیم ترین اور اولین تاریخ کشمیر ہے، کے نام لئے جا سکتے ہیں۔ خود حضرت میر سید محمد ہمدانی نے کشمیر میں تصوف اسلامی پر ایک رسالہ مرقوم فرمایا اور اسے سلطان سکندر شہمیری کی خدمت میں پیش کیا۔ غرض حضرت شاہ ہمدان اور ان کے فرزند کے دینی و علمی اور تمدنی و فرهنگی تبلیغات کے نتیجے میں کشمیریوں نے ایرانی دین (اسلام) اور ان کے تمدن اور ان کی زبان کو کھلے آغوش کے ساتھ قبول کیا اور وادی بھر میں اسلامی مسجدیں، مکتب، درسگاہیں اور کتب خانے قائم ہوئے۔ سید میر محمد ہمدانی بھی اپنے والد بزرگوار کے پہلو میں کولاب میں دفن ہیں۔

دین اسلام کے عام ہو جانے کے نتیجے میں کشمیری مسلمانوں کے لئے لازم قرار پایا کہ فکری اور معنوی الہام حاصل کرنے کے لئے وہ ان ہمسایہ اسلامی ممالک کی طرف رجوع کریں جو اس زمانے میں اسلامی تمدن و ثقافت کے مرکز تھے۔ کشمیری علماء اور دانشمندوں نے نزدیکترین اسلامی مراکز میں جو ایرانی پرچم کے

تحت تھے ، سفر کیا اور ان علاقوں کے عالموں اور دانشمندوں ،
 فقہیوں اور عارفوں کی محفلوں سے استفادہ کیا اور جب واپس آئے
 تو عربی اور بالخصوص فارسی زبان و ادب اور علوم و ثقافت کو
 وسعت دینے کے عمل کو جاری رکھا اور تعلیم قرآن اور فارسی زبان
 و ادب کی درسگاہیں قائم کیں جو مدت تک جاری رہیں۔ ان
 ہی درسگاہوں نے شیخ المشایخ سلیمان جیسے عالم قرآن جو علم
 تجوید میں ماہر اور امام القری کے لقب سے معروف تھے، محلہ قطب
 الدین پور کے مدرسہ القرآن سے شیخ احمد خوشخوان اور سید
 جمال الدین جیسے بلند مقام اور بے نظیر محدث ، فقیہ اور عالم
 دین مدرسہ عروۃ الوثقی سے پیدا کئے۔

سلطان شہاب الدین شہمیری کے زمانہ سلطنت سے ایرانیوں
 اور ایرانی الاصل ترکوں نے کشمیر میں فارسی تمدن اور زبان و
 ادب کے براہ راست نفوذ اور اثر کے نتیجے میں کشمیر کی طرف
 ہجرت کی اور اس طرح سے کشمیریوں اور ایرانیوں کے باہمی میل
 جول اور معاشرت کے نتیجے میں کشمیریوں کی معاشرتی اور
 تمدنی زندگی ایرانی زبان اور ثقافت و تمدن کے زیر اثر قرار پائی۔
 یہ تعلقات ایرانی اور وسط ایشیائی تاجروں کی آمد و رفت سے بھی
 مستحکم ہوئے اور اقتصادی لحاظ سے جبکہ دونوں ممالک کی
 اشیاء کا تبادلہ ہونے لگا کشمیر کی ثروت میں اضافہ ہونے کے
 ساتھ ساتھ صنعت و حرفت میں بھی توسیع ہوئی۔

ایران اور کشمیر کے مابین سفیروں کی تقرری ان دو ممالک کے
 باہمی سیاسی ، تمدنی اور ادبی تعلقات کو مضبوط بنانے کی ایک
 اہم وجہ رہی ہے۔ جیسا کہ کشمیر کی تاریخوں سے معلوم ہوتا ہے
 ، امیر تیمور کے بیٹے شاہ رخ میرزا (۱۳۰۴ - ۱۳۳۷ء) نے معاصر

کشمیری بادشاہ سلطان زین العابدین کے لئے (جس کا ذکر آگے آئیگا) ہیرے ، جواہرات ، ہاتھی اور گھوڑے ہدیہ کے طور پر بھیجے ۔ سلطان موصوف نے شکریہ کے طور پر شاہ رخ میرزا کو لکھا کہ اگر آپ ہیرے جواہرات کے عوض اپنے دربار کے چند عالموں اور دانشمندوں کو میرے دربار میں بھیج دیتے تو وہ میرے لئے زیادہ احسان و امتنان کا موجب ہوتا ۔ شاہ رخ میرزا نے سلطان کی خوشنودی کی خاطر اپنے دربار کے چھ منتخب عالموں اور دانشمندوں کی جماعت کو مختلف علوم سے وابستہ عربی اور فارسی کتابوں کے ساتھ کشمیر بھیج دیا ۔

سلطان زین العابدین اور ماوراء النہر کے تیموری الاصل بادشاہ سلطان ابو سعید میرزا (۱۳۵۲ - ۱۳۶۶ء) کے درمیان بھی سیاسی اور تمدنی تعلقات قائم تھے ۔

سلطان زین العابدین کے پوتے سلطان حسین شاہ شہمیری (۱۳۷۲ - ۱۳۸۳ء) اور خراسان کے بادشاہ سلطان حسین میرزا کے درمیان سفیروں کا تبادلہ ہوتا رہا ۔ چنانچہ عراق عجم کے طالش نامی جگہ کے رہنے والے مشہور شیعہ عالم میر شمس الدین عراقی سلطان حسین مرزا کی طرف سے کشمیر میں سفیر تھے ۔ میر شمس الدین عراقی نے کشمیر میں شیعہ مسلک کو رواج دیا ۔

شہمیری سلاطین کی عظمت کا دور ، ایرانی ثقافت و تمدن اور زبان و ادب کی کلی تکمیل کے لحاظ سے اور سیاسی اور اجتماعی سکون و اطمینان کے لحاظ سے بھی سلطان زین العابدین شہمیری (۱۳۲۰ - ۱۳۷۱ء) کا دور سلطنت تھا ۔ اس دور میں کشمیر کی سرزمین ادب ، کم نظیر اور نام آور عالموں ، ادیبوں ، شاعروں ، تاریخ نویسوں اور بلند مقام مترجموں کے وجود سے

لہلہا رہی تھی۔ سلطان موصوف کے عہد میں خود اس کی ذاتی حمایت و سرپرستی کے زیر اثر فارسی زبان حکومتی اداروں اور شاہی دربار کی زبان بن گئی اور اس طرح سے کشمیری برہمن علماء نے بھی اس زبان کو علمی زبان کے طور پر استعمال کیا اور رفتہ رفتہ سنسکرت علمی زبان کی حیثیت سے متروک ہو گئی۔

سلطان زین العابدین کے عہد سلطنت میں کشمیر فارسی زبان و ادب کو فروغ دینے میں ایک جدید مرکز کی حیثیت سے ابھرا اور ایرانی سخن شناسوں، ادیبوں، محققوں اور عالموں کے لئے ایک علم دوست اور ادب پرور بادشاہ کی تشویق و حمایت اور حوصلہ افزائی و سرپرستی کے سبب کشمیر، ایران ثانی، بن گیا۔ سلطان زین العابدین بعض مقامی تاریخ نویسوں کے بقول (۵)، ولی عہدی کے زمانے میں جبکہ وہ شاہی خان کے نام سے جانا جاتا تھا، سات سال تک امیر تیمور کے دربار میں مقیم رہا اور اس عرصے میں وہ ایرانی اور وسط ایشیائی علوم و فنون اور ثقافت و ادب سے کافی حد تک آشنا ہوا اور جب کشمیر میں واپس آیا تو اپنے ساتھ گونا گون صنعتوں میں ماہر فن کاروں اور کاریگروں کو لے آیا جنہوں نے کشمیر میں شال بافی، قالین بافی، چکن دوزی، نمد سازی، زرگری، کاغذ سازی، صحافی، کندہ کاری اور خطاطی وغیرہ کو فروغ دیا۔

سلطان زین العابدین فارسی میں بات چیت کرتا تھا اور اپنے درباری ملک الشعراء ملا احمد کشمیری کے ساتھ بدینہ گوئی بھی کیا کرتا تھا۔ تاریخ حسن، کے مؤلف کے بقول (۶) سلطان موصوف فارسی میں بات چیت کرتا تھا اور شعر بھی کہتا تھا اور اس نے قطب تخلص اختیار کیا تھا۔ وہ فارسی زبان و ادب کے

نکات و دقائق سے بخوبی واقف تھا اور سخن فہم و سخن شناس بھی تھا۔ فارسی نثر میں سلطان نے دو کتابیں تصنیف کیں، ایک آتشبازی کے آلات بنانے کے طور طریقوں پر جو بعد میں مقامی ادیبوں کے لئے ایک نمونہ قرار پائی۔ یہ کتاب اس لئے لکھی کہ اس دور میں کشمیریوں کا محبوب مشغلہ آتشبازی تھا۔ دوسری کتاب،، شکایات،، نام کی لکھی جو دنیائے دون کی ناپائیداری اور لوگوں کی بے وفائی بالخصوص اپنے بیٹوں کی بے دانشی و خیانت کاری کے بارے میں ہے، جنہوں نے بادشاہ کے آخری ایام عمر میں کشمیر کے تخت کو حاصل کرنے کیلئے ایک دوسرے کے خلاف اور بادشاہ کے خلاف سازشیں شروع کی تھیں۔

سلطان زین العابدین نے ایک دارالترجمہ کی بنیاد ڈالی جس میں سنسکرت کی کتابوں کا فارسی میں ترجمہ کیا گیا۔ خود ملا احمد نے جو سنسکرت کے بھی ایک بڑے عالم تھے ہندوؤں کی معروف اور مقدس کتاب مہابھارت کا فارسی میں ترجمہ کیا اور یہ میرے خیال میں مہابھارت کا پہلا فارسی ترجمہ ہے، جو کشمیر میں ہوا ہے۔ اس کے علاوہ ملا احمد کشمیری نے سنسکرت میں لکھی گئی کشمیر کی قدیم منظوم تاریخ،، راج ترنگنی،، کا بھی،، بحر الامصار،، کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا۔

سلطان زین العابدین کے برہمن درباری علماء مثلاً شری ور، جون راج اور پراجیہ بھٹ نے سنسکرت میں بھی تاریخیں لکھیں۔ سوم پنڈت نے سلطان کے حالات زندگی کے بارے میں،، زین چرت،، نامی کتاب لکھی۔ پراجیہ بھٹ اور جون راج نے راجا ولی پانکا اور زین راج ترنگنی بالترتیب تصنیف کیں۔ شعبہ سنسکرت کے صدر پنڈت بودھ بھٹ کو شاہنامہ فردوسی ازبر تھا اور مناسب

موقعوں پر سلطان کو سنایا کرتا تھا۔

فارسی علوم و ادب کی ترویج کے لئے سلطان زین العابدین نے سرینگر کے ایک موجودہ نوشہرہ نامی محلے میں جو اس کا دارالخلافہ تھا، ایک یونیورسٹی قائم کی اور اس کے علاوہ سارے کشمیر میں مدرسے کھولے جن میں ایک مدرسہ طب سے متعلق تھا جس کا سربراہ اس زمانے کا مشہور کشمیری طبیب منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس تھا جو ایک متخصص کی حیثیت سے بھی اس طبیبہ کالج میں کام کرتا تھا۔ طب کی مشہور کتاب جو ایک مدت تک ہندوستان کی طبیی درسگاہوں میں نصاب میں شامل تھی اور ،، کفایہ منصوری ،، یا ،، کفایہ مجاہدینہ ،، کے نام سے معروف ہے اسی مشہور کشمیری طبیب کی لکھی ہوئی ہے۔ سلطان موصوف کے عہد سلطنت میں معروف و نامی درباری اور غیر درباری شعراء و فضلاء میں ملا احمد، سید محمد امین منطقی اویس، مولانا کبیر، مولانا احمد رومی، ملا حسین غزنوی، مولانا جمال الدین، قاضی میر علی، مولانا قادری اور ملا فصیحی کے نام قابل ذکر ہیں۔

سلطان زین العابدین کے جانشین سلاطین نے اس ادبی اور ثقافتی عمل کو ذوق و شوق کے ساتھ جاری رکھا اور شہمیری خاندان کے زوال تک (۱۵۶۱ء) جبکہ چک خاندان کے سلاطین نے اقتدار سنبھالا یہ کوششیں جو بڑی بار آور تھیں جاری رہیں۔ نتیجہ یہ ہوا کہ سارے کشمیر میں فارسی زبان و ادب کا غلبہ ہوا اور کشمیر ایک چھوٹا ایران یا ،، ایران صغیر ،، بن گیا۔ لیکن جیسا کہ پہلے کہا گیا، اس عمارت کی بنیاد، اور محکم و مضبوط اساس، اسی عارف حق آگاہ یعنی حضرت امیر کبیر میر سید علی

ہمدانی کے ہاتھوں پڑی جن کے احترام میں سرینگر کے عین وسط
میں دریائے جہلم کے مشرقی کنارے پر ایک معروف خانقاہ ، خانقاہ
معلیٰ ، کے نام سے تعمیر کی گئی اور جن کی ستائش میں کشمیری
الاصل شاعر مشرق حضرت علامہ اقبال نے ، جاوید نامہ ، میں یوں
فرمایا ہے :

سید السادات ، سالار عجم

دست او معمار تقدیر امم

تاغزالی درس اللہ ہو گرفت

ذکر و فکر از دودمان او گرفت

سید آن کشور مینو نظیر

میر و درویش و سلاطین را مشیر

خطہ را آن شاہ دریا آستین

داد علم و صنعت و تہذیب و دین

آفرید آن مرد ایران صغیر

باہنرہای غریب و دل پذیر

یک نگاہ او گشاید صد گرہ

خیز و تیرش را بدل راہی بدہ

سلطان زین العابدین کے بعد کے ادوار میں اگرچہ علماء و فضلاء

اور شاعروں اور تاریخ نویسوں کی فہرست طویل ہے لیکن

معروف ترین ادیبوں اور شاعروں اور مؤرخین میں میر شمس الدین

عراقی صاحب کتاب ،، احوط ،، (شیعہ مسلک کے عقائد کے بارے

میں) ملا عبدالوہاب مؤلف ،، التعریف فی التصوف ،، اور ،، شرح

مواقف ،، ، ملا حافظ بصیر منطقی اور ریاضی دان ، بابا فتح اللہ ،

مولانا محمد آبی ، سید حسین بیہقی ، مولانا رضی الدین ، ملا

ملیحی ، قاضی ابراہیم مؤلف ،، تاریخ کشمیر ، اور سید علی مؤلف ،، تاریخ کشمیر ، کے نام قابل ذکر ہیں ۔

شہمیری سلاطین کے سقوط کے بعد چک خاندان میں بادشاہت منتقل ہوئی ۔ اس خاندان کا بانی لنگر چک تھا جو شمالی کشمیر کے داردستان علاقے سے کشمیر میں آیا تھا ۔ لنگر چک کی اولاد نے رفتہ رفتہ شہمیری بادشاہوں کے دربار میں اسقدر اثر و رسوخ پیدا کیا کہ اس خاندان کے آخری ایام اقتدار میں چک امراء بادشاہ گر بن گئے تھے اور بالآخر ، آخری شہمیری بادشاہ سلطان حبیب شاہ کو ۱۵۶۱ء میں تخت سے اتار کر انہوں نے مقتدر اور برشان و شکوہ خاندان کا خاتمہ کیا ۔ اور کشمیر کا شاہی تخت اپنے قبضہ اقتدار میں لے آئے ۔

چک سلاطین کا عہد سلطنت ہندوستان کے مغلیہ بادشاہوں کا ہم عصر زمانہ ہے اور اس خاندان کے صرف چھ بادشاہوں نے کل ستائیس سال (۱۵۶۱ - ۱۵۸۸ء) حکومت کی ۔ اندرونی اور بیرونی کشمکشوں کے باوجود جن سے چک سلاطین کو رو برو ہونا پڑا ، فارسی ادب ترقی و پیشرفت کی راہ کو طے کرتا رہا ۔ یوسف شاہ چک (۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ یا ۱۵۸۰ - ۱۵۸۶ء) اور حسین شاہ چک (۱۵۸۶ء) سخن فہم بادشاہ ہونے کے علاوہ خود فارسی میں شعر کہتے تھے ۔ حسین شاہ چک کے زمانہ سلطنت میں ایران سے ملا نامی اول ، ملا نامی دوم، ملا مہری ، میر علی اور بابا طالب اصفہانی کشمیر میں چلے آئے اور انہوں نے شعر گوئی ، فلسفہ اور منطق کو کافی فروغ دیا ۔ میر علی شعر گوئی کے علاوہ خطاطی میں بھی بگانہ روزگار تھا ۔ یوسف شاہ چک ہندی اور کشمیری کے علاوہ فارسی زبان کا بھی اچھا شاعر تھا اور اس کے کلام کا

نمونہ مقامی فارسی تذکروں میں درج ہے (۷) - بابا طالب اصفہانی اس زمانے کے فارسی شاعروں کا قافلہ سالار تھا - مقامی فارسی شعراء میں ملا محمد امین مستنفی تھا جو یوسف شاہ کے قریبی مصاحبین میں سے تھا اور ملا احمد بھی فارسی شاعر کی حیثیت سے معروف تھا -

مقامی عالموں اور دانشمندوں، ادیبوں اور مؤرخین اور تذکرہ نگاروں میں قاضی موسیٰ شہید، حضرت بابا داود خاکئی، حضرت شیخ یعقوب صرفی، بابا علی رینہ، مولوی فیروز ثانی اور مولوی محمد جعفر کے نام قابل ذکر ہیں - عالموں اور دانشمندوں کی اس زندہ جاوید صف میں حضرت شیخ یعقوب صرفی، کا نام نامی سر فہرست ہے جنہوں نے نظامی گنجوی کی تقلید میں، مسلک الاخیار، وامق و عذرا، مغازی النبی، لیلیٰ و مجنون اور مقامات مرشد، نام کی پانچ مثنویوں کا خمسہ لکھا - اس کے علاوہ عرفان و معرفت الہی میں مولانا جامی کی بیرونی میں لوایح کے طرز پر روایح فارسی نثر میں لکھی - مولانا صرفی کی تصنیفات میں شرح صحیح بخاری، حاشیہ توضیح و تلویح، مناسک حج، رسالہ اذکار، کنز الجواہر اور ایک دیوان شعر فارسی بھی شامل ہیں - مولانا موصوف دین اسلام کے ایک بلند مقام عالم اور علم حدیث میں یگانہ دھر تھے - حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی علم حدیث میں مولانا صرفی کشمیری کے شاگرد رہے ہیں - مولانا صرفی نے تفسیر قرآن، "مطالب الطالبین" کے نام سے لکھی جو ناتمام ہے - فیضی کی بے نقطہ تفسیر، "سواطع الالہام" کے جواب میں آپ نے بھی قرآن مجید کے ایک پارے کی بے نقطہ تفسیر لکھی لیکن اسی پر اکتفا کرتے ہوئے فیضی کو لکھا کہ یہ کام

اوروں سے بھی انجام پا سکتا ہے لیکن یہ بدعت ہے۔

بابا علی رینہ کشمیر کے ایک ولی کامل حضرت شیخ حمزہ مخدوم کے چھوٹے بھائی ہیں جنہوں نے کشمیر کے بزرگان دین اور عارفوں کے حالات میں تذکرہ لکھا، اس تذکرہ کا نام „تذکرۃ العارفین“ ہے۔ مولانا جعفر نے شرعی مسائل پر „رموز الطالبین“ نام کی کتاب لکھی۔ چک سلاطین کے مختصر دور سلطنت میں اہم فارسی تاریخیں بھی لکھی گئیں جن میں سید علی ماگرے کی „مختصر تاریخ کشمیر“ اور ناشناختہ مؤلف کی „بہارستان شاہی“ قابل ذکر ہیں۔

راہ عرفان کے متبدیوں کے لئے میر حیدر تلہ مولیٰ نے „ہدایت المخلصین“ لکھی۔ شیخ احمد چاگلی نے اپنے مرشد حضرت شیخ حمزہ مخدوم کشمیری کے مقام و مرتبے اور مختلف اذکار کے بارے میں „رسالۃ سلطانیہ“ لکھا۔ خواجہ میرم بزاز نے „تذکرۃ المرشد“ اور خواجہ اسحق قاری نے „چلچلۃ العارفین“ لکھی۔ یہ دونوں حضرت مخدوم کشمیری کے خلفا میں سے تھے اور انہوں نے اپنے مرشد کے روحانی کمالات و حالات میں یہ کتابیں تصنیف کی ہیں۔ آپ کے خاص خلیفہ جناب حضرت بابا داؤد خاکئی نے آپ کے احوال سلوک میں „ورد المریدین“ نامی منظوم کتاب لکھی جس کی شرح مولانا خاکئی نے خود „دستور السالکین“ کے نام سے فارسی نثر میں لکھی۔

غرض ہر چند کہ چک سلاطین کا زمانہ سلطنت ایک مختصر دور تھا تاہم فارسی ادبی تاریخ کے لحاظ سے بے اہمیت نہیں، لیکن یہ دور بقول حافظ شیرازی „خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود“۔

کشمیر کی سیاسی تاریخ میں دسویں صدی ہجری کا زمانہ اس کے بعض اگلے ادوار کی طرح سیاسی انتشار کا زمانہ تھا۔ چک سلاطین کے آخری دور اقتدار میں مغلیہ جلال و سطوت کے غضبناک شعلے کشمیر کی طرف بھڑکنے لگے اور بالآخر کشمیر مغلیہ سپاہیوں کے تجاوز کا شکار ہو کر جلال الدین اکبر کے ہندوستان کا حصہ بن گیا۔

ادبی لحاظ سے مغلیہ دور کشمیر میں خاصا سود مند اور بار آور رہا۔ کشمیر کو جب جلال الدین اکبر نے فتح کیا تو کشمیر میں فارسی ادب کی پیشرفت و ترقی کے دو سو سال سے زائد کا عرصہ گذر چکا تھا۔ لیکن مغلیہ بادشاہوں کی کشمیر کے ساتھ ذاتی دلہستگی جو عشق کی حد تک تھی، اور ہندوستانی مہاجر و ایرانی شاعروں کے قافلوں کے کشمیر میں آمدورفت کے نتیجے میں، فارسی شعر و ادب کی بہار یورے جوین بلکہ انتہا تک پہنچ گئی۔ مہاجر ایرانی شاعروں کی تعداد جو اکبر، جہانگیر، شاہجہان اور اورنگ زیب کے سفر کشمیر میں ان کے ہمراہ ہوتے تھے کافی بڑی ہے لیکن ان شاعروں میں سے کئی نام اور فارسی شاعر کشمیر میں ہی مقیم ہو گئے اور وہیں وفات پا کر دفن ہوئے مثلاً بابا طالب اصفہانی، (جو چک دور میں ایران سے آیا تھا) عرفی کا مدوح شاہ ابو الفتح، حاجی محمد جان قدسی مشہدی، ملا طغرا مشہدی، محمد قلی سلیم تہرانی، ابو طالب کلیم ہمدانی، میر الہی اصفہانی، گلشنی شیرازی اور ملا مہری مشہدی۔ مغلیہ بادشاہوں کے ذاتی ذوق، اور شاعروں اور سخن شناسوں کی تربیت، حوصلہ افزائی اور ذوق شعری کو مہمیز دینے میں، نیز نکتہ سنج شاعروں کو کبھی سونے میں وزن کرنے اور

کبھی ہیرے اور جواہرات سے ان کے منہ بھر دینے کے کم نظیر حوصلہ افزا اقدامات کے زیر اثر کشمیر میں فارسی شاعروں کی تعداد میں اسقدر اضافہ ہوا کہ کہنا پڑتا ہے یہ دور کشمیر میں ہندوستان کے تمام صوبوں کے مقابلے میں زیادہ شاعر خیز دور رہا ہے اور پورے ہندوستان کے شاعروں کی تعداد کشمیری فارسی شعراء کے مقابلے میں انگشت شمار دکھائی دیتی ہے۔

اس دور کے شاعروں کی شعری خصوصیات اور ادیبوں کی تخلیقات کا ذکر کرنا طول کلام کا باعث بنے گا * لیکن معروف شاعروں، ادیبوں، خوشنویسوں اور مؤرخین کے ناموں اور ان کی تالیفات کا ذکر کرنا بے جا نہ ہوگا۔

مظہری کشمیری (جس نے ایران کا سفر کیا اور محتشم کاشانی کے ساتھ ملاقات کی)، اوجی کشمیری، ملا ذہنی کشمیری، ملا صالح کشمیری، ملا فصیحی کشمیری، ملا فہمی کشمیری، ملا مشتری کشمیری، ملا بدیعہ کشمیری، فروغی کشمیری، ملا محمد طاہر غنی کشمیری، نافع کشمیری (برادر غنی کشمیری) ملا محسن فانی کشمیری، ملا جو یا، ملا گویا، بابا داؤد مشکوتی، ملا ساطع کشمیری، خواجہ معین الدین نقشبندی (مؤلف مرآة طیبہ اور فتاویٰ نقشبندیہ (۸)) میرزا عبدالغنی بیگ قبول کشمیری، ملا بینش کشمیری (صاحب "اسرار الابرار"، در بیان مرشد طریقت و مکاشفات وی و مؤلف "اسرار الاشجار"، جس میں آپ نے عطار کی "منطق الطیر" کی پیروی کی ہے

* محققین پیر حسام الدین راشدی کے مرتبہ تذکرہ شعرائے کشمیر در جہار جلد شائع کردہ اقبال

اکیڈمی کراچی میں تفصیلات دیکھ سکتے ہیں۔ دانش

شیخ احمد ابن عبد الصبور کشمیری (مؤلف ,, خوارق السالکین ,,
 ,, یا ,, تاریخ ہادی ,,) ، شیخ محمد چشتی (مؤلف ,, سراج
 السالکین ,, ، ,, عدۃ اللقا ,, ، ,, کنز العشق ,, ، جو تصوف کی
 تعریف میں ایک مثنوی ہے ، اور ,, گنج فقر ,, جو فقر کے محاسن
 میں لکھی ہے) ، میرزا اکمل الدین بیگخان کامل بدخشی (صاحب
 مثنوی ,, بحر العرفان ,, جو چار جلدوں میں اسی ہزار اشعار پر
 مشتمل عارفانہ مثنوی ہے اور قصیدہ ,, مخبر الاسرار ,, (۹) ، وجود
 مطلق ، وجود آدم اور سلسلہ بزرگان طریقت کے بارے میں ، شیخ
 عبدالوہاب نوری (مؤلف ,, فتحات کبرویہ ,, ، کبروی سلسلہ کے
 بزرگان کا تذکرہ نیز صاحب ,, منتخب التواریخ ,,) ، حیدر ملک
 چاڈورہ (مؤلف ,, تاریخ کشمیر ,,) ، میر کمال الدین رسوا ، خواجہ
 علی اکبر ، ملا مراد زرین قلم ، محمد محسن شیرین قلم ، محمد
 رفیع منشی ، رفیع الدین غافل (مؤلف ,, تاریخ نوادر الاخبار ,,)
 منعمی کشمیری (مؤلف تاریخ ,, گوہر عالم ,,) ، ملا محمد رضا
 مشتاق کشمیری (صاحب دیوان شعر ، اور صاحب مثنوی ,, قضا و
 قدر ,,) ، ملا اشرف یکتا ، خواجہ محمد اعظم ددہ مری (صاحب ,,
 تاریخ اعظمی ,, یا ,, واقعات کشمیر ,, ، مؤلف رسالہ های : تجوید
 الطالبین ، فوائد الرضا ، قواعد المشائخ ، اشجار الخلا ، ثمرات
 الاشجار ، رسائل الاعظم ، وسیلۃ الاصول الی دیار الرسول ، شمایل
 نبوی و ستایش پیغمبر ، اثبات الجہر اور شرح کبریت احمر) ۔
 غرض کشمیر میں مغلیہ بادشاہوں کا دور فارسی زبان و ادب
 کے رواج اور فروغ کے لحاظ سے نہ صرف اگلے دور کو زندہ رکھنے کا
 دور تھا بلکہ غیر معمولی طور پر ثمر بخش دور تھا جبکہ فارسی
 ادب کے آسمان پر بہت سے کشمیری فارسی شاعر جلوہ گر ہوئے

جن کی شہرت ہندوستان کی جغرافیائی حدود سے بھی گذر گئی۔ ہندوستان میں مغلیہ بادشاہت کے خاتمے پر کشمیر افغانوں (۱۶۵۲ - ۱۸۱۹ء) کے دست اقتدار میں چلا گیا۔ افغان دور میں اگرچہ مجموعی طور پر سخن سنجی اور شعر شناسی کے بازار کی رونق ماند پڑ گئی لیکن پھر بھی کابل سے افغان بادشاہوں کی جانب سے جو افغان گورنر کشمیر بھیجے جاتے تھے ان کی مادری زبان فارسی ہونے کی وجہ سے کشمیر میں فارسی شاعروں، ادیبوں اور مؤرخوں کی سرپرستی جاری رہی لیکن افسوس ہے کہ ان کی تعداد تسلی بخش نہیں۔ اس کی اہم وجہ یہ ہے کہ معنوی اور ظاہری تغلقات پوری طرح ٹوٹ گئے اور کشمیری ادیب، دانشمند اور شاعر لوگ کابل تک راستے کی دوری و مسافت کی بنا پر آمدورفت پیدا نہ کر سکے۔ نیز افغانوں کی غیر عاقلانہ سیاست کی وجہ سے چونکہ کشمیریوں کی اجتماعی زندگی کو ناقابل تلافی صدمات سے دوچار ہونا پڑا اس لئے کشمیری فراغ خاطر کے ساتھ علم و ادب کی ترویج کی طرف مائل نہ ہو سکے۔ نتیجہ یہ ہوا کہ کشمیر میں فارسی ادب کے زوال کا دور شروع ہوا۔ افغان دور نہ فقط بزرگ اور ماہر ادیبوں اور شاعروں کے وجود سے خالی ہے بلکہ تخیل شعری سے بھی عاری ہے۔ افغان دور میں راجہ سکھ جیون مل گورنر (حاکم) کا نام کشمیر کی فارسی ادبی تاریخ میں قابل ذکر ہے۔ راجہ سکھ جیون مل خود شعری ذوق رکھتا تھا اور گاہ بگاہ شعر بھی کہتا تھا۔ شاعروں کا مرتبی تھا اور ان کو انعامات سے نوازتا تھا۔ راجہ موصوف نے، شاہ نامہ کشمیر " لکھوانے کی غرض سے ایک علیحدہ ادارہ قائم کیا اور اپنی ذاتی نگرانی میں اسے لکھوایا تھا۔ ہر شعر کے لئے ایک روپیہ انعام مقرر

کیا اور شاہ نامہ کشمیر کو نظم میں لکھنے کا کام اس نے وقت کے منتخب سات اچھے شاعروں کے سپرد کیا جن کے نام یہ ہیں : ملا محمد توفیق ، ملا محمد علیخان متین ، محمد جان سامی ، رحمت اللہ نوید ، ملا راجح ، عبدالوہاب شایق ، اور سعد اللہ شاہ آبادی ۔

اس دور کے مثنوی نگاروں میں سعد اللہ شاہ آبادی سرفہرست ہے جس نے ،، باغ سلیمان ،، نام کی مثنوی حاکمان شہر کے ظلم و جور کے بیان میں لکھی ہے ۔ اس کے علاوہ ایک اور مثنوی حضرت پیغمبرؐ کی سیرت طیبہ پر لکھی ہے جس کا نام ،، منظوم السعد ،، ہے ۔

ملا اشرف بلبل نے خمسہ لکھا جو ان مثنویوں پر مشتمل ہے : رضانامہ ، ہشت اسرار ، ہشت بہشت ، مہر و ماہ ، اور ہیمال ناگرائے ۔ ہیمال اور ناگرائے دو کشمیری عاشق و معشوق تھے ، ہیمال عورت اور ناگرائے (یا ناگ راج) مرد تھا ۔

اس زمانے کے شاعروں ، عالموں اور مورخین میں مندرجہ ذیل نام قابل بیان ہیں :

پنڈت دیارام کاجرو خوش دل ، جو کشمیری برہمنوں میں افغان دور کا ایک خوش ذوق و خوش طبع شاعر تھا ۔ ملا عطاء اللہ خانقاہی مؤلف ،، خزینۃ الاعدادیہ ،، (یہ کتاب علم ریاضی سے متعلق ہے) ۔ شیخ محمد چشتی جس نے ،، زبدة الآثار ،، کے نام سے حضرت شیخ عبدالقادر جیلانیؒ کے رسالہ ،، بہجت الاسرار ،، کا فارسی نثر میں ترجمہ کیا (۱۰) ۔ پنڈت بیربل کاجرو مؤلف ،، تاریخ کشمیر ،، محتشم خان فدا ، پنڈت بھوانی داس کاجرو نیکو ، شیخ محمد رفیقی مؤلف ،، تحفة الاحباب ،، و ،، مصابیح الدجی ،، (یہ دونوں مثنویاں ہندو نصایح اور اصلاح اخلاق کے بارے میں لکھی

گئی تھیں) خواجہ عبدالکریم کشمیری مؤلف ,, بیان واقع ,, - (یہ کتاب ,, نادر نامہ ,, اور ,, تاریخ نادر ,, کے نام سے بھی مشہور ہے - مؤلف دہلی میں نادر شاہ کا وزیر رہا ہے) - احسن اللہ خان راضی ، لطف اللہ بیگ صہبا ، شرف الدین خان فرحت ، اسد اللہ شگون ، عطاء اللہ ہما اور ملا حسینی کشمیری مؤلف ,, عجائب البلدان ,, (یہ کتاب جغرافیہ سے متعلق ہے) -

افغان دور کے خاتمے کے بعد کشمیر اور کشمیریوں کے لئے ایک نہایت ہی پر آشوب اور مصیبت بار دور شروع ہوا - یہ سکھوں کا دور تھا جس میں بے جا کشت و خون ہوا اور ناقابل تلافی ویرانی ، تباہی اور بربادی ہوئی - اگرچہ سکھ حکمرانوں کا دور اٹھائیس سال کی مختصر مدت کا تھا لیکن ظلم و جور ، آمریت ، نسلی تعصب ، سیاسی جہالت اور قتل و غارت میں اس قدر طویل تھا کہ آج بھی کشمیر میں جب ہم ناپرسانی کے عالم کا ذکر کرتے ہیں تو سکھا شاہی ، کی اصطلاح کا استعمال کرتے ہیں - ایک خاص کشمیری فرقے پر سکھوں کے غیر معمولی اور غیر انسانی ظلم و جور کو روا رکھنے کے نتیجے میں علم و ادب کی راہیں مسدود ہوئیں اور گاہ بگاہ اور خال خال ہی اس مخصوص فرقے کے عالم اور شاعر لوگ سخن سنجی اور مجموعی طور پر ادب کی طرف متوجہ ہوئے۔ گو کہ ایسے علما اور دانشمندوں میں چند برہمن مؤرخین بھی شامل تھے - لیکن مجموعی طور پر اس دور میں فارسی ادب کے آفتاب کی وہ پہلی سی روشنی نہ رہی - اس دھیمی روشنی میں جو غروب آفتاب کی تھی بعض نام سامنے آتے ہیں جو فصاحت کلام اور روانی سخن کے لحاظ سے چنداں اہم نہیں - سکھ دور (۱۲۳۳ - ۱۲۶۲ھ) کے بعض مؤرخین اور شعراء

کے نام یہ ہیں - بابا کمال الدین مولف „ نور نامہ “ (یہ کتاب کشمیر کے قابل احترام و افتخار عارف بزرگ حضرت شیخ نور الدین ریشمی کے حالات پر ہے) - حمید اللہ شاہ آبادی صاحب خمسہ جس میں „ اکبر نامہ “ نام کی مثنوی بھی شامل ہے - اس کے علاوہ حمید اللہ نے سکھوں کی ناعاقبت اندیشی اور ظلم و جور کی تنقید میں „ نا پرسان نامہ “ (کشمیری نام „ بیبوج نامہ “ یعنی بیکسی اور اندھاپن) اور کشمیری نمکین چائے ، نان کلوچہ ، دودھ ، چائے کے جوش اور ابال اور سماور کی تعریف میں „ چائے نامہ “ مثنویاں لکھی ہیں - پنڈت بیربل کاجرو وارستہ مؤلف „ مختصر التواریخ “ جو „ مجموع التواریخ “ سے بھی موسوم ہے - مؤلف نے سکھوں کے دور میں اس تاریخ کو اختتام تک پہنچایا تھا اور افغان دور میں اس کا آغاز کیا تھا -

سکھ دور کے زوال کے بعد کشمیر میں جموں کے ڈوگرہ راجوں کا دور شروع ہوا اور سال ۱۹۲۷ء تک جب ہندوستان انگریزوں کی حکومت سے آزاد ہوا قائم رہا - یہ دور بھی فارسی ادب کے اس سکھ دور کی غروب والی دھیمی روشنی کا دور تھا جو رفتہ رفتہ مکمل زوال پر آپہنچا - ڈوگرہ راجگان فارسی زبان سے نہ کوئی آشنائی رکھتے تھے اور نہ ہی ان میں شعر فہمی کا ملکہ تھا - انہوں نے اپنی تمام تر توجہ سنسکرت زبان و ادب کے احیاء کی طرف مبذول کی - مہاراجہ رنبیر سنگھ نے ، جو ڈوگرہ راجوں کے پیشروؤں میں تھا ، سنسکرت کے نشو و نما کی خاطر ایک دار - الترجمہ کی بنیاد ڈالی اس دارالترجمہ میں طب ، فلسفہ اور دیگر علوم سے متعلق لکھی گئی عربی اور فارسی کتابوں کا سنسکرت زبان میں ترجمہ ہوا - لیکن اس کے باوجود بھی فارسی زبان پہلے

ہی کی طرح رسمی زبان کے طور پر جاری رہی کیونکہ چھ سو سال کی طویل مدت سے چلی آنے والی یہ پرمایہ و مستحکم زبان ، جس نے مکمل طور پر کشمیر کی معاشرتی ، تمدنی اور ادبی زندگی میں اپنی جڑیں سخت مضبوط کر کے اپنی یکتائیت اور انفرادیت کا سکہ منوالیا تھا ، آسانی سے نظر انداز نہیں کی جا سکتی تھی ۔ لیکن بہرحال انگریزوں نے اپنے دوران حکومت میں جس تیزی کے ساتھ اور نسلی تعصب کو بروئے کار لانے میں خود اپنے تمدن اور اپنی زبان کو پھیلانے کے اقدامات کئے اس کی حدت میں ہندوستان بھر میں فارسی زبان و ادب سکڑ کر رہ گئی اور نئے ماحول کی نذر ہو گئی ۔ کشمیر میں بھی مقامی ڈوگرہ راجوں کی عدم سرپرستی اور سکھوں کے عہد میں اس کے زوال کے آغاز کے پیش نظر فارسی زبان انیسویں صدی کے اواخر سے ہی ایک ادبی اور حکومتی زبان کی حیثیت سے نہ صرف نظر انداز کی گئی بلکہ مکتبوں اور دوسرے تعلیمی اداروں میں اس کے پڑھنے والوں اور اس کے ادب کے محققین و علماء کی تعداد میں کافی کمی ہو گئی اور اب چند انفرادی حلقوں میں سنسکرت کی طرح ایک قدیم کلاسیکی زبان اور ادب کی حیثیت سے اس کا مطالعہ محدود ہو کر رہ گیا ہے ۔

کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی اگرچہ اگلی سی رونق اور بہار باقی نہیں رہی لیکن مٹی نہیں ہے ۔ اس کی ایک بڑی وجہ یہ ہے اور بڑی اہم وجہ ، کہ کشمیری مسلمانوں کے نزدیک بالخصوص ، اس کے ساتھ ایک دینی احترام وابستہ ہے جب کہ کشمیر میں دین اسلام کی تبلیغ اسی زبان میں ہوئی اور اسی زبان میں احمد و نعت اور منقبتیں ان تک پہنچیں اور خود انہوں نے

بھی تصنیف کیں۔ موجودہ دور میں بھی مسجدوں اور خانقاہوں میں حمد و نعت اور بزرگان دین کی تعریف میں منقبتیں فارسی میں ہی پڑھی جاتی ہیں۔ چنانچہ اس طرح کی منقبتیں اور حمد و نعت ان لوگوں کو بھی سینہ بہ سینہ ازبر ہیں جنہیں بظاہر تعلیم و تعلم سے کوئی تعلق نہیں۔ علاوہ اس کے حال و قال کی مجلسوں میں فارسی مثنویوں اور ایران کے نامور عارفوں کے کلام کو ایرانی اور مقامی سازوں پر بجانے اور محظوظ ہونے کی روایت بدستور باقی ہے۔

فارسی زبان و ادب کی صدیوں پرانی روایت اور زرخیز ماضی کی کرنیں اب بھی کشمیر میں باقی ہیں۔ کلاسیکی فارسی اسالیب کی پیروی میں اب بھی چند ایسے صاحب طرز فارسی شاعر موجود ہیں جو روشن ماضی کا آئینہ ہیں۔ اب بھی ایسے صاحب فن موجود ہیں جو تاریخ گوئی میں اگلوں کی سی مہارت رکھتے ہیں اور آج بھی اگر کسی مسجد کی تعمیر یا خانقاہ بنانی مطلوب ہو تو فارسی زبان میں ہی تاریخ آغاز و انجام کے قطعاً لکھے جاتے ہیں۔

فارسی کشمیر میں چھٹی جماعت سے پڑھائی جاتی ہے، یونیورسٹی کے پی ایچ ڈی درجے تک ابھی تسلی بخش تعداد ہے اور امید کی جاتی ہے کہ جو طلباء و طالبات ایم اے اور پی ایچ ڈی سے فارغ التحصیل ہونگے اور ہوتے رہیں گے یا ہو چکے ہیں وہ اس مشعل کو خاموش نہیں ہونے دیں گے۔

حوالے اور ماخذ

- ۱۔ سبک شناسی (جلد سوم) تالیف ملک الشعراء بہار صفحہ ۲۵۷ از انتشارات مؤسسہ امیر کبیر تہران ۱۳۵۵ ش .
 - ۲۔ راج ترنگنی * (انگریزی) از سٹائن جلد ۵ صفحہ ۱۷۷ بحوالہ سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحہ ۲۵۲ ، مطبوعہ اعظم گڑھ .
 - ۳۔ سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحہ ۵۵ ، مطبوعہ اعظم گڑھ ، واقعات کشمیر از خواجہ محمد اعظم دیدہ مری صفحہ ۳۱ ، مطبوعہ غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج گنج - سری نگر ، ۱۹۳۶ء .
 - ۳۔ ایضاً
 - ۵۔ تاریخ حسن از پیر غلام حسن کو بہامی صفحہ ۱۸۳ جلد دوم مطبوعہ شعبۂ تحقیقات حکومت جموں و کشمیر ، تاریخ حسن جلد دوم صفحہ ۲۰۶ ، سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحہ ۱۳۰ بحوالہ طبقات اکبری جلد سوم صفحہ ۳۲۹ .
 - ۷۔ تاریخ حسن ، جلد دوم صفحہ ۳۱۱ مطبوعہ شعبۂ تحقیقات حکومت جموں و کشمیر ، واقعات کشمیر از خواجہ محمد اعظم دیدہ مری ، صفحہ ۹۲ مطبوعہ غلام محمد نور محمد ، سری نگر ، ۱۹۳۶ء .
 - ۸۔ واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۸ اور کشمیر کی صورت دار تہر ، اور والید
 - ۹۔ واقعات کشمیر صفحہ ۲۲۳ ، پارسی سراپان کشمیر بحوالہ تذکرۃ الشعراء کشمیر از سید حسام الدین راشدی ، جلد اول صفحہ ۱۱۱ - ۱۱۲ ، مطبوعہ اقبال اکادمی ، کراچی .
 - ۱۰۔ واقعات کشمیر صفحہ ۲۲۱ ، مطبوعہ غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج گنج ، سری نگر کشمیر ، ۱۹۳۶ء .
- * یہ کتاب فارسی زبان میں مرکز تحقیقات ایران و پاکستان سے ۱۹۷۳ء میں شائع ہو چکی ہے .
(دانش) .

رواج زبان فارسی صد سال پیش درسند

«به جمیع صاحبان خوبی انگریزی دان و یا قدری درک داران به وجه احسن ظاهر و باهر است که عبارات و اصطلاحات و استعارات و رسمیات و عادات و غیره زبان انگریزی به مد نظر عبارات و اصطلاحات و استعارات و رسمیات و عادات و غیره زبان فارسی بالکل تفاوت دارد. از خوشامد و ثنا گویی بیزار و معرأ می باشند. و راقم آتم این نسخه را به نسبت عبارات و اصطلاحات و استعارات و رسمیات و عادات و غیره به ترتیب زبان فارسی مرتب نموده است. به لحاظ چندین وجوه ضروریات:

اولاً: کتاب انگریزی به وضع عام در هر جایی و مکان به طور عام در مطالعه نمی آید و این نسخه فارسی در هر کوچه و بازار و هر جایی عام طور در خواندن خواهد درآمد. . . .»

(«خبرپور نامه» تألیف خان بهادر خدا داد خان . در ۱۳۱۱ هـ)

اشتهای طعام و اشتهای کلام

عبدالقادر بدائونی مؤلف تاریخ بدائونی گوید که روزی ملا عالم گل بهاری کابلی ربیعی تخلص (م ۹۹۲ هـ) میرزا نظام الدین احمد مرحوم و فقیر را بامداد به منزل خود برد . معجون اشتهای طعام آورده خوراند و کتابهای خود بنمود و از صباح تا نیمروز گرسنگی کشیدیم . آخری طاقت شده طعام خواستیم . گفت : ماخیال کرده بودیم که شما خورده آمده باشید . به هرحال چند بیٹی بروزن سلسله الذهب (جامی) که گفته آن نسخه را «سلسله الخاص» نامیده و دیگر کتب بیپوده تألیف نموده اسامی موهوم گذاشته بود . چون همه را دیدیم گرسنه برخاسته آمدیم .
(حدیقه هندی تألیف بهگوان داس هندی)

سید جمیل احمد رضوی *

فائز دہلوی

کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام

ہر آنکس دید دیوان مرا گفت

کہ فائز از گہر گنجینہ دارد

ان کا نام صدر الدین محمد خان تھا ، بن زبردست خان بن ابراہیم خان بن علی مردان خان، اردو اور فارسی دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے اور ،، فائز ،، تخلص کرتے تھے . فائز کے پردادا علی مردان خان ، شاہجہان کے منصب دار تھے - دادا ابراہیم خان عالمگیر کے منصب دار اور کشمیر کے صوبہ دار تھے ، اور والد (متوفی ۱۱۲۵ھ) بھی عالمگیر کی طرف سے پنجاب اور اجمیر کے صوبہ دار مقرر ہوئے -

فائز ۱۱۰۰ھ کے لگ بھگ پیدا ہوئے اور صفر ۱۱۵۱ھ میں شاہجہان آباد میں وفات پائی - وہ خود بھی امراء میں سے تھے - فائز کے معروف فارسی شاعر شیخ علی حزین (م ۱۱۸۰ھ) کے

* ولادت : ۱۰ اکتوبر ۱۹۳۱ء بمقام دلیل پور نزد کلانور (بھارت) . علم کتاب خانہ میں تخصص ہے .

پنجاب یونیورسٹی لاہور کے ڈپٹی چیف لائبریرین ہیں .

آثار : ۱ - معجم مصادر اسلامی . ۲ - پنجاب یونیورسٹی اور اقبال - تحقیقی مقالات کا کتابیاتی جائزہ

۳ - پنجاب یونیورسٹی میں عربی مخطوطات کی دستی فہرست .

ساتھ دوستانہ تعلقات تھے۔ حزین کے بتیس (۳۲) خطوط فائز کے نام ہیں۔ ان سے فائز کے بارے میں کئی باتیں معلوم ہوتی ہیں۔ فائز کا اردو کلام پہلی بار سید مسعود حسن رضوی ادیب نے مرتب کیا جو ،،شمالی ہند میں اردو کا پہلا صاحب دیوان شاعر نواب صدر الدین محمد خان فائز دہلوی اور اس کا دیوان ،، کے عنوان سے ۱۹۳۲ء میں انجمن ترقی اردو دہلی نے شائع کیا۔ اس پر قاضی عبدالودود نے تنقیدی تبصرہ لکھا تو سید ادیب نے اسے از سر نو ترتیب دیا اور بعض اضافات کے ساتھ اس کا دوسرا ایڈیشن ۱۹۶۵ء میں اسی ادارے نے شائع کیا۔ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ فائز کا اردو کلام اس صدی کے پانچویں عشرے کے شروع میں منظر عام پر آ چکا تھا۔ لیکن ان کے فارسی کلام اور دیگر فارسی تصانیف پر ابھی تک خاطر خواہ توجہ نہیں دی گئی۔ یہاں ان کی فارسی تصانیف کے نسخوں کا تعارف اور فارسی کلام کا انتخاب پیش کرنا مقصود ہے۔

کلیات فائز کے نسخے :

اب تک کلیات فائز کے چھ قلمی نسخوں کا ہمیں علم ہو سکا ہے۔ جن کی تفصیل مندرجہ ذیل ہے :

قومی عجائب گھر کراچی کے دو نسخے (۲)

پہلا نسخہ (شماره ۲۸۰ ، ۲۸۹ ، ۲۸۸ - ۱۹۵۸ ن - م) عمدہ نستعلیق خط میں لکھا ہوا ہے اور اس پر مصنف کی مہر موجود ہے۔ یہ ۱۶۲ صفحات پر مشتمل ہے۔ فائز نے اپنے کلیات پر جو خطبہ لکھا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ دن میں ایک سو بیس اشعار کہتے تھے۔ فائز نے اس خطبے میں فردوسی کے شاہنامہ ، جامی کی مثنویات ، خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون، خردنامہ،

اسکندری اور یوسف و زلیخا اور فیضی کی مثنوی نل و دمن پر زبردست تنقید کی ہے۔ اس نسخہ کے مشمولات کی ترتیب اس طرح ہے :

۱۔ خطبہ کلیات، در مباحث شعر و صنایع شعری (ص ۲-۳۵) ۲۔ خطبہ کلیات، بتکرار (ص ۳۸-۹۵)، آغاز: الحمد لمن ابدع نوع الانسان و کملہ و احسن خلقه و انطق لسانہ . ۳۔ رقعات الصدر، بہ نثر، در نکات معنوی و مناسبات لفظی و صنایع کہ بدوستان مرقوم نموده، (ص ۹۶-۱۶۲)، آغاز (حمدلہ اما بعد این رقعاتی چند است کہ احقر انام ... برای جمعی از احباب مرقوم نموده .

دوسرا نسخہ (شمارہ ۳۷۶-۱۹۵۸ ن. م) بھی عمدہ نستعلیق میں لکھا گیا ہے . کاتب کا نام احمد علی ہے ۔ اگرچہ اس پر تاریخ کتابت درج نہیں ہے لیکن اس پر جو مہر ثبت ہوئی ہے اس میں تاریخ ۱۲۳۶ھ پڑھی جاتی ہے ۔

کلیات کا یہ نسخہ ۵۸۴ صفحات پر مشتمل ہے ۔ پہلا حصہ فارسی تصانیف پر مبنی ہے اور آخری حصہ میں اردو منظومات ہیں مندرجات کی ترتیب و تفصیل اس طرح ہے :

۱۔ قصاید ، ۲۔ قطعات ، ۳۔ غزلیات ، ۴۔ رباعیات ، ۵۔ مستزاد و چستان ، ۶۔ مخمسات ، ۷۔ مربع تراکیب ، ۸۔ ترکیبات ، ۹۔ ترجیعات ، ۱۰۔ تسمیط ، ۱۱۔ مفردات ، ۱۲۔ بحر طویل ، ۱۳۔ مرثیہ ، ۱۴۔ مثنویات در بحر مثنوی مولوی و معراج الخیال ، (بدین ترتیب : ۱۔ نورس خیال (ص ۲۶۲-۲۶۸) آغاز : ابتدای نام از نام خداست ۔ بر زبانم نام او جل و علاست ، ۲۔ مثنوی دوم در سخن گفتن شمع و پروانہ باہم ، آغاز : گفت با شمعی شبی پروانہ

- ای - عاشقی از خویشتم بیگانه ای (ص ۲۶۸ - ۲۷۳) ، ۳ - رقعہ ،
 ۳ - مثنوی در نکوهش احتیاج و خوبی اقبال) ، ۱۵ - مثنویات در
 بحر شاهنامه و سکندر نامه ، (بدین ترتیب : ۱ - مفرح القلوب (ص
 ۲۸۲ - ۲۸۸) آغاز : بیا بشنو از من سخنهای چند - باشد برایت همه
 سود مند ، ۲ - مثنوی در تعریف اسپ عراقی مسمی به میرزا واهب ،
 ۳ - مثنوی در تعریف جامع مسجد لاهور ، ۳ - رزمیه ، ۵ - تعریف
 حمام ، ۶ - تعریف مجلس سالگره ، ۷ - تعریف عمارت باغ پیشاور ،
 ۸ - تعریف پان ، ۹ - تعریف شهر لاهور ، ۱۰ - رقعہ برای مطلوب ،
 ۱۱ - شکایت احوال ، ۱۲ - تعریف شاهجهان آباد ، ۱۶ - مثنویات
 در بحر خسرو و شیرین نظامی و زلالی ، (بدین ترتیب : ۱ - قضا و
 قدر (ص ۳۲۰ - ۳۳۷) آغاز : شنیدم این حکایت از جوانی - چو
 گل رنگی کلامی خوش بیانی ، ، ۲ - تعریف باغ ابراهیم آباد
 (سودره ضلع گوجرانواله) ، ۳ - شکوه از فلک ، ۳ - رقعہ ، ۵ -
 بدیع الخیال ، ۶ - مناظره مور و مگس ، ۷ - تعریف اسپ ، ۸ -
 مذمت اسپ ، ۹ - تعریف مکتوب ، ۱۰ - تعریف عمارت و حمام
 دهلی (۱۸ - مثنویات در بحر لیلی و مجنون نظامی و جامی و نل و
 دمن فیضی ، (بدین ترتیب : ۱ - تعریف دهلی ، ۲ - ریاض الجنان)
 ص ۳۷۳ - ۳۸۳) آغاز : این نامه نو که برزبانست - بر نام خدای
 انس و جانست ، ۳ - رقعہ ، ۴ - احوال گیتی) ، ۱۸ - مثنویات در
 بحر حدیقه الحقیقه سنائی و هفت پیکر نظامی ، (بدین ترتیب : ۱ -
 نزهة الارواح (ص ۳۸۸ - ۳۹۲) درباره جشن نوروز ، آغاز : یافت
 ترتیب روز نوروزی - خانه ام مجلس دل افروزی ، ۲ - رقعہ ، ۳ -
 تعریف تیره ، ۴ - رقعہ ، ۵ - شکوه از فلک ، ۶ - تعریف آئینه خانه
 ، ۷ - حکایت عقرب و سنگ پشت (لاک پشت)) ، ۱۹ - مثنویات در

بحر مخزن الاسرار نظامی و نقش بدیع غزالی ، (بدینترتیب : ۱ -
 حمد و توحید ، ۲ - خلاصہ الافکار ، ۳ - رقعه ، ۴ - حسرت و
 افسوس و ناسازگاری چرخ کج رفتار ، ۵ - وصف بہار ، ۶ - مکالمہ
 گل و بلبل) ، ۲۰ - مثنویات در بحر سبحة الابرار جامی و بدن نمای
 مہری (بدین ترتیب : ۱ - بدن نما در تعریف یار ماہ سیما (ص ۳۲۶
 - ۳۳۱) آغاز: بشنو از من سخن ای صاحب ہوش - شو مرا پا ہمہ
 تن چو گل گوش ، ۲ - تہنیت عید فطر ، ۳ - وصف گلہای
 ہندوستان ، ۴ - سنگار برون (یعنی آرایش و زیبایش بشیوہ ہندی) ،
 ۲۱ - مثنویات در بحر های غیر مشہور (سوای ہفت بحر مشہور
 ۲۲ و ۲۳ - لطائف و غزلیات (بدین ترتیب : ۱ - ساقینامہ (ص
 ۳۵۲ - ۳۶۶) آغاز : بہار است و دل بی شکیب و قرار - بیاد می
 ساقی گل عذار ، ۲ - افترا نامہ ، ۳ - عاملی نامہ ، ۴ - آتش نامہ ، ۵ -
 بارش نامہ (باران نامہ) ، ۶ - حویلی نامہ (حویلی بمعنی خانہ
 بزرگ) ، ۷ - درگاہ نامہ ، ۸ - نہان نامہ ، (در رد ہنود) ، عروسی
 نامہ ، ۱۰ - فصول نامہ ، ۱۱ - خرابات نامہ ، ۱۲ - قناعت نامہ ، ۱۳ -
 شکایت نامہ ، ۱۴ - قحط نامہ (قصہ قحط در پنجاب) ، ۱۵ -
 نکاح نامہ) ، ۲۳ - غزلیات ریختہ (اردو) ، ۲۵ - مثنویات ریختہ
 (اردو) ، ۲۶ - ملمعات ، ۲۷ - خاتمہ در مواعظ و نصایح .

ذخیرہ شیرانی جامعہ پنجاب لاہور کا نسخہ :
 شمارہ ۲۱۹۸ اور ۲۱۹۹ ، اندراج نمبر ۵۲۰۹ اور ۵۲۱۰ تقریباً
 بیس سال پہلے اس کی جلد بندی اور مرمت کروائی گئی - جلد ساز
 نے اس کی پہلی جلد کو دو حصوں میں تقسیم کر دیا ہے - اس
 طرح یہ دو حصوں میں مجلد ہے - حصہ اول ورق ۲۰۲ پر ختم ہو
 جاتا ہے - حصہ دوم ورق ۳۱۸ پر مکمل ہوتا ہے - ورق شماری کرے

وقت جلد ساز کے شروع میں لگائے گئے زائد اوراق کو بھی غلطی سے شامل کر لیا گیا ہے۔ اس طرح پہلے حصے میں پانچ اوراق زائد شمار کئے گئے ہیں۔ اسی طرح دوسری جلد میں بھی پہلے پانچ زائد اوراق کو گنتی میں شامل کر لیا ہے۔ ورق شماری میں ایک اور غلطی نظر آتی ہے۔ پہلی جلد کا دوسرا حصہ ورق ۲۰۳ سے شروع ہوتا ہے لیکن اس پر ۲۱۳ لکھ دیا گیا ہے۔ اس طرح دس زائد اوراق شمار میں آ گئے ہیں۔

زیر نظر مخطوطے کے ہر صفحے پر سترہ سطر ہیں۔ صفحے کا سائز ۲۸×۱۶ س م ہے۔ خط نستعلیق اور دیدہ زیب ہے۔ قلم جلی ہے۔ امتداد زمانہ سے یہ کئی مقامات سے ناقص ہونے کی وجہ سے پڑھا نہیں جاتا۔ اس کی کتابت ۱۱۳۹ھ میں مکمل ہوئی۔ کلیات کی یہ نقل مصنف کی فرمائش پر تیار کی گئی۔ یہ بات ترقیم سے معلوم ہوتی ہے اس میں سال کتابت بھی موجود ہے۔ مخطوطے کی ابتداء ان الفاظ سے ہوتی ہے۔

خطبہ دیوان کلیات فائز: الحمد لمن ابتدع الانسان و کمله و احسن خلقه و انطق لسانه و افصح مقاله و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطیبین و اصحابہ الراشدین اما بعد چنین گوید اجوج عباد صدر الدین محمد بن زبردست خان...
دوسری جلد میں آخری غزل کا مقطع یہ ہے:
شکر اللہ کہ بکام دل خود یافتہ ام
فائز از قندلب او بدہان شیرینی

اس جلد کا اختتام اس عبارت پر ہوتا ہے:
الحمد للہ کہ این نسخہ غزلیات دیوان فائز بر لفظ شیرینی
باتمام رسیدہ امید کہ صاحبان ملک سخن ازین خوان نعمت درہمہ

وقت شیرین کام گردند .

کتبہ العبد المذنب الراجی احمد حسب الامر نواب صاحب و

قبلہ عالمیان مآب نواب صدر الدین محمد خان شاہجہان آباد در

۱۱۳۹ھ قلمی نمود .

فائز کی وفات ۱۱۵۱ھ - ۱۲۳۰ء میں ہوئی جبکہ اس نسخے

کی کتابت ۱۱۳۹ھ میں ہوئی - شیرانی مرحوم نے اپنے ایک نوٹ

میں اس مخطوطے کے متعلق لکھا ہے کہ یہ نسخہ مصنف ہے یا

مصنف کے پاس رہا ہے - ممکن ہے ترقیم کی عبارت سے انہیں اس

نتیجے پر پہنچنے میں مدد ملی ہو -

مندرجات : -

پہلی جلد کے شروع میں ایک صفحے میں بیت شماری ہے اور

اس کے بعد تین اوراق پر مندرجات کی تفصیل ہے - نسخے کے شروع

میں جلد بندی کے بعد ۱۹۶۷ء میں رشید احمد کے قلم سے بھی

مندرجات کی تفصیل کو نقل کیا گیا ہے - اس تفصیل کو اوراق کے

تعیین (ا و ب) کے ساتھ ذیل میں درج کیا جاتا ہے -

جلد اول ، حصہ اول : بیت شماری ۶ ب ، تفصیل مندرجات ۷ ب تا

۱۹ ، خطبہ کلیات فائز (دیباچہ از مصنف) ۱۰ ب تا ۱۳۳

، قصائد ۳۳ ب تا ۱۰۰ ، قطعات ۱۰۰ ب تا ۱۳۰ ، مستزاد و

چیستان ۱۳۰ ب تا ۱۳۱ ، مخمسات ۱۳۱ ب تا ۱۳۸ ، مربع

ترکیب ۱۳۹ ب تا ۱۵۵ ، ترکیبات ۱۵۵ ب تا ۱۶۳ ،

ترجیعات ۱۶۳ ب تا ۱۷۰ ، مفردات ۱۷۰ ب تا ۱۸۳ ،

مراثی ۱۸۳ ب تا ۱۹۶ ، بحر طویل ۱۹۶ ب تا ۱۹۸ ،

تسمیط ۱۹۸ ب تا ۲۰۲ .

جلد اول حصہ دوم مثنویات در بحر مثنوی رومی ۲۱۳ ب تا ۲۳۲
 ب ، مثنویات در بحر شاه نامہ و سکندر نامہ ۲۳۳ ب تا ۲۶۸
 ، مثنویات در بحر خسرو و شیرین نظامی و زلالی ۲۶۸ ب تا
 ۲۹۳ ب ، مثنویات در بحر لیلی و مجنون نظامی و جامی ۲۹۳
 ب تا ۳۱۱ ، مثنویات در بحر حدیقہ سنائی و ہفت پیکر
 نظامی ۳۱۱ ب تا ۳۳۱ ب ، مثنویات در بحر مخزن الاسرار
 نظامی و نقش بدیع غزالی ۳۳۲ ب تا ۳۳۵ ب ، مثنویات در
 بحر سبحة الابرار جامی و بدن نمای مہری ۳۳۶ ب تا ۳۶۱
 ، لطائف (ساقی نامہ وغیرہ) ۳۶۱ ب تا ۴۰۸ ب ، ملمعات
 تضمین کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ
 علیہ ۴۰۹ ب تا ۴۱۰ ، خاتمہ در مواعظ و نصائح کلام معجز
 نظام حضرت علی صلوات اللہ وسلامہ علیہ ۴۱۱ ب تا ۴۱۸
 جلد دوم : غزلیات ۶ ب تا ۲۲۸ .
 باڈلیان (Bodleian) لائبریری آکسفورڈ یونیورسٹی کا نسخہ (۴) :
 اس نسخہ کے مندرجات حسب ذیل ہیں :
 فارسی حصہ : خطبہ کلیات ، قصائد ، غزلیات ، رباعیات ، مثنویات
 ، ایک طویل مثنوی صوفیانہ اور معلمانہ مقصد کے لیے ، رقعات .
 اردو حصہ : غزلیات ، مثنویات .
 جامعہ ملیہ دہلی کا نسخہ :
 اس کا ذکر سید ادیب نے کیا ہے مگر اب یہ غائب ہو چکا ہے .
 یہ ایک مکمل نسخہ تھا (۵) .
 ڈاکٹر وحید قریشی لاہور کا نسخہ :
 یہ صرف دیوان فارسی کا نسخہ ہے (۶)
 فائز کی دیگر تصانیف :

سید ادیب نے فائز کی مندرجہ ذیل تصانیف کا بھی نام دیا ہے (۷)

- ۱ - اعتقاد الصدر ۲ - طریق الصدر ۳ - صراط الصدر ۴ - معارف الصدر ۵ - تبصرة الناظرین ۶ - احزان الصدر ۷ - احیاء القلوب ۸ - رسالہ مناظرات ۹ - انیس الوزرا ۱۰ - فوائد الصحت ۱۱ - منتخب الصدر ۱۲ - ارشاد الوزرا ۱۳ - نجم الصدر ۱۴ - تحریر الصدر ۱۵ - رسالہ مالیخولیا ۱۶ - ہدایۃ الصدر ۱۷ - زینۃ البساتین ۱۸ - تحفۃ الصدر

،، تحفۃ الصدر ،، مطبوعہ صورت میں موجود ہے۔ اس کے سر ورق پر کتاب کا نام ،، فرسنامہ ،، اور مصنف کا نام ،، زبردست خان ،، لکھا گیا ہے۔ یہ دونوں باتیں غلط ہیں (۸)۔

منتخب کلام :

فائز کے متذکرہ الصدر کلیات کے عناوین پر ایک نظر ڈالنے سے ہی معلوم ہو جاتا ہے کہ اس نے روایتی بزمی مثنویات کے علاوہ بعض تاریخی نوعیت کے منظومات بھی کہے ہیں۔ ہم نے فائز کا کلام منتخب کرتے ہوئے ایسی نظموں کو ترجیح دی ہے۔ یہ نظمیں تاریخی آثار سے متعلق ہیں جن کے ساتھ فائز کا گہرا تعلق تھا۔

فائز کے والد پنجاب کے صوبہ دار تھے اور لاہور میں رہتے تھے۔ لاہور میں ہی ان کا انتقال ہوا۔ فائز بھی کچھ عرصہ لاہور میں مقیم رہے۔ یہاں ان کی کئی حویلیاں اور باغات تھے۔ لہذا بعض نظمیں لاہور شہر اور یہاں کے آثار کے بارے میں ہیں۔

تعریف شہر لاہور

تعریف لاہور بشنو سخن

ندارد نظیرش جہان کہن

چو اونیست شهری بهندوستان
 بود در لطافت چو باغ جنان
 زمینش بسان ارم با صفا
 غبارش همه بهتر از توتیا
 چنان شهر در جمله عالم کجاست
 مراورا ارم گریگونی رواست
 زبلدان دیگر فزون درحسب
 بگلزار جنت رساند نسب
 مسافر در آنجا بجمعیت است
 که آب و هوایش بکیفیت است
 فرح میفزاید بدل هر زمان
 طرب لازم جمله پیر و جوان
 بهارش تو گوئی که دارد دوام
 گل و لاله در بوستانها مدام
 زدل آب او میزداید الم
 هوایش بسان هوای ارم
 بود آب چاهش همه خوشگوار
 بساتین پر از میوه آبدار
 گوار است آبش چو آب بقا
 کند میوه ها زود نشو و نما
 غذا زود از وی گوارا شود
 وزان اشتها هم دوبالا شود
 ز آبادی او چسازم بیان
 بهر گوشه اش صد خورنق عیان

بهر گوشه هنگامه طرفه
 نمایان مهبی هر سواز غرقه
 ز خوبی ندارد بعالم نظیر
 که هر خانه اوست به از سدیر
 زباغات آن آیدم این پسند
 بود نخل هر یک چو طوبی بلند
 پر از میوه دایم چو باغ جنان
 بهارش بود روز و شب گلفشان
 به از شهر چین است بازار او
 بنازم به بنا و معمار او
 دکاکین پر است از نفایس تمام
 برو مالک آن گرفته مقام
 بزیب و (به) زینت ندارد قرین
 ازان گشته این حال روی زمین
 چومن گر تو هر گوشه گردیده ای
 یقین حسن بازاریان دیده ای
 بیازار بنگر کران تا کران
 ملاحظت سررشتان نازک میان
 نگه های هر یک چو غلمان بناز
 همه پهنه بند دامن دراز
 نکو آشنایان بیگانه خو
 جفا پیشه چون تیغ هندی دورو
 صباحت دریشان هویدا بود

ملاحظت زرخساره پیدا بود

(ملاحظت زرخساره پیدا بود)

چه بیگانگان ستم آشنا
 که هر سوازیشانست خلقی فنا
 سخن قاصر از وصف رخسارشان
 دلم بلبل باغ و گلزارشان
 نباشد چنین شهر دیگر نکو
 وگر دیده (ای ای) برادر بگو
 بشو فائز اکنون بدھلی روان
 رفیق تو لطف خدای جهان (۹)

تعریف مسجد جامع لاهور
 بیبا وصف مسجد زمن گوش کن
 سخنهای دیگر فراموش کن
 چه مسجد یکی آسمان کرم
 بگیتی بود قبله گاه امم
 بود گنبدش آسمان برین
 سپهریست گوئی بروی زمین
 بود بیضه چرخ عالیجناب
 شده صفره البیض او آفتاب
 بگیتی کس اورا نه همسر بود
 ازین گرده چرخ اخضر بود
 زگردون بود قبه هایش کلان
 گذشته سراو زنه آسمان
 بلندی او را نباشد حساب
 بود کلسش * از قبه آفتاب

* کلس بهترین درھندی قبه را گویند که برگنبد عمارتی و بروج و مساجد و کنکره های و عمارات

نصب کنند (غیات) شاعر اینجا اشتباهاً به سکون لام آورده است (دانش)

نمایم چسان رفعتش را بیان
 گذشته سرش از حد فرقدان
 کشیده است سرتا حصار فلک
 بر گنبدش جا ملک
 چو آئینه جم مصفا بود
 سرا پاش باب تماشا بود
 بود قاصر از وصف شانش سخن
 نو است این بنا در جهان کهن
 زبس عمرها کرده بناش کار
 زمین صرف آن شد چومشت غبار
 به بنای پرزورش انسان بود
 مگر کار دیو سلیمان بود
 ستونش نشان داده از بی ستون
 به بناش فرهاد شد رهنمون
 درو سربسر جبه گردیده فرش
 در او را بده است تاساق عرش
 زمین وسعتی کاش پیدا کند
 که بروی سپهر چنین جا کند
 سپهر است درپیش او سایه ای
 بمنبر زهر عنصرش پایه ای
 بود منبر از شاخ طوبی تمام
 امام است برجیس در وی مدام
 گذشته منارش زچرخ برین
 همین است معراج روی زمین

فلک را باوهست روی نیاز شمع ز لیس و باغ
 کند سجده آنجا بوقت نماز
 بود آبش از چشمه سلسبیل
 ستونهای موزون چو قد بتان
 چو برگنبدش کلس* گشته علم
 فلک زان بدزدید زینسان شکم
 برابر درونش صغیر و کبیر
 مساوی در آنجا غنی با فقیر
 درونش بود مجمع خاص و عام
 بود کعبه و قبله بهر انام
 چو بیت المقدس بود در صفا
 بود اینچنین خانه بیت خدا
 ازو در جهان تازه رسم نوی
 بنایش چو بنیاد ایمان قوی
 بود خشت پاکش ملایک سرشت
 چنین گنبدی را ندیده بهشت
 چو قصر فلک محکم و پایدار
 زسد سکندر بسی استوار
 بگیتی ز رفعت برآورده نام
 رشید است فرزند بیت الحرام

* چنانکه در حاشیه سابق گذشت این کلمه هندی و به فتحین است اما شاعر آن را به سکون لام

آورده است (دانش)

بسان حرم محترم در جهان

بخاکش چنین سوده گردن کشان
 چنین قبله گاهی ندیده است کس
 تلمیثی ثانی کعبه بوده است و بس
 بود منبرش همچو کرسی عرش
 بخاکش سر سروران است فرش
 زبس قدر او کرده ایزد جلیل
 پر خاکروبی کند جبرئیل
 بهر صبح و شام از وفور نیاز
 ملائکے گذارند بروی نماز
 مساویست شاه و گدا بر درش
 فلک پست از پایه منبرش
 جبین را نهادن بخاکش رواست
 این خانه ، بیت خداوند ماست
 بشمعش نبوده است حاجت ازان
 که قنديل او گشته سیارگان
 زوصفش سخن میکنند کوتاهی
 نمایان ازو شان بیت اللہی
 مکن فائز اکنون سخن را دراز
 وضو کن رسیده است وقت نماز (۱۰)

تدریائے راوی کے قریب ایک خوبصورت باغ واقع تھا
 جس کے آثار ابھی تک کامران کی بارہ دری اور باغیچہ کی صورت
 میں پائے جاتے ہیں (۱۱)۔ اس باغ کی تعریف میں فائز کی مندرجہ

ذیل نظم موجود ہے -

تعریف باغ نہراب لاہور

یہا بشنو صفات باغ نہراب

کہ آن گلشن چو جنت هست کم یاب

درین گلشن زجنت غنچه افزون

درختانش رسیده تابگردون

نکو قصری چو او نبود در آفاق

ازان گردیده در پنجاب اوطاق

نمیدانم کہ بنای پر ادراک

چسان فرقت رسانیده بافلاک

فلک ساگشته است آن قصر نیکو

زمین را سر بلندی حاصل از او

سپہر از ارتفاعش گشته دلخون

در او متصل باطاق گردون

زیامش تابگردون یک کمنداست

میان خاکساران سر بلند است

چنان شد متصل با چرخ و ارون

کہ سیلی میزند بر روی گردون

چو چشم آہوی چین تابدانش

بزرگیہا بود در خاندانش

بوصف او نہ جای چون و چنداست

خیالم پست و طاق او بلند است

ہو یدا از سراپایش جمال است

بسان دلبران پر خط و خال است

ز نقاشی او شد عقل از کار ساخت رشید
 ز نقاشی او شد عقل از کار ساخت رشید
 زبس نقاش ماهر کرده پرواز
 زبس نقاش ماهر کرده پرواز
 منقش طاق او چون سینۀ باز
 منقش طاق او چون سینۀ باز
 بگیتی نیست چون اونقش ثانی
 بگیتی نیست چون اونقش ثانی
 مگر نقاش او بوده است مانی
 مگر نقاش او بوده است مانی
 بدیدارش همه در جستجو بند
 بدیدارش همه در جستجو بند
 بچین صورت گران حیران اویند
 بچین صورت گران حیران اویند
 دسویش تا بدان چون چشم بیمار
 دسویش تا بدان چون چشم بیمار
 نماید طاق او چون ابروئی یار
 نماید طاق او چون ابروئی یار
 پرزادی بنقش آورده هر سو
 پرزادی بنقش آورده هر سو
 خجل مانی شود از دیدن او
 خجل مانی شود از دیدن او
 نماید در نظر نهرش چو راوی
 نماید در نظر نهرش چو راوی
 نشد طول زمل با او مساوی
 نشد طول زمل با او مساوی
 ازین نهر آبروها یافته شهر
 ازین نهر آبروها یافته شهر
 ندیده هیچ کس رودی چو این نهر
 ندیده هیچ کس رودی چو این نهر
 صفائی آب او چون آب حیوان
 صفائی آب او چون آب حیوان
 گلستان پرتو افگن گشته در آن
 گلستان پرتو افگن گشته در آن
 ازو دارد لطافت قصر و گلشن
 ازو دارد لطافت قصر و گلشن
 بسان دیده آئینه روشن
 بسان دیده آئینه روشن
 چراغان چون شود آنجا هویدا
 چراغان چون شود آنجا هویدا
 از نهر او شود لطفش دو بالا
 از نهر او شود لطفش دو بالا
 چون تیر هوئی
 چون تیر هوئی
 برد تا مه خبر از پیش ماهی
 برد تا مه خبر از پیش ماهی

قبل نظم حدیث آب پاشیش چه سازم
 درازی زبانش را بنام
 زنمائی ندارد هیچ او باک
 خبرهای زمین گوید با فلاک
 چمن هایش زفیض نهر پرتم
 درختانش سراسر سبز و خرم
 چو هفت اقلیم باشد یک خیابان
 چنارش سرکشیده تابکیوان
 چو طبعم سرو بستانش بلند است
 تواضع از سر افرازان پسند است
 بهر شاخی نشسته فوج بلبل
 بسان روضه رضوان پراز گل
 ستاده همچو خوبان نکو رو
 بهر سو سرو موزون بر لب جو
 قبای سبز دربر کرده یک جا
 بسان بندگان افتاده بریا
 سراپا راست سرو او چوتیر است
 عصای پیری گردون پیر است
 بگردون گرچه سرشاهان رسیده
 بهر سو چون غلامان صف کشیده
 چنارش سائبان از برگ بافید
 نیفتد در خیابان نور خورشید
 سر افراز چمن سرو و چنار است
 سه برکه در چمنها خاکسار است

لطافت در خیابانش عیان است
 زمین در سایه گلپهانهاست
 خیابانش پر از خط همچو مسطری
 برای خویش اینست محضر
 همیشه بلبش گوید بفریاد
 که این باغست یاران عشرت آباد
 ز گل رنگین چو طبع من چمن شد
 برای سبزه و گلها وطن شد
 خیابانش چو رخسار بتان است
 گل مخمل همیشه فرش آن است
 چنار از بهر آن سر را کشیده
 که بالاتر ز خود چیزی ندیده
 بمعراج بلندی رفته سروش
 ثنا خوانش بود دایم تدروش
 تمامی سر بلندان زمانه
 بر در آن آستانه
 زبس آن طاق خوش طرح است
 و موزون است
 شده دیوانه او بید مجنون
 بود از چرخ اطلس سانبانش
 طناب از ریسمان کهکشانش
 ندیده چشم گردون همچو باغی
 ز گلها هر طرف روشن چراغی
 ز فیض نامیه در این گلستان
 مساوی بوته گل با درختان

زچنبه صحن بستان گشته خوشبو دلپذیر و متالفا
 چو طوبی شاخ او رفته بهر سو
 زصحنش گل بمرگان میتوان رفت
 مر او را روضه رضوان توان گفت
 بهارش دور داریم از خزانست
 گلستانش همیشه گلفشانست
 زترگس هر طرف یابی ذخیره
 زنافرمان نظرها گشته خیره
 گل سنبل چو زلف دلبرانست
 بهر سو یاسمن زاری عیانست
 درین گلشن کجا جای عبوس است
 شگفته هر طرف تاج خروس است
 چو خوبان پیش رو ترگس ستاده
 زبان سوسن بمدح آن کشاده
 زشادابی همه گلهای اوتر
 بود صد برگ آن چون قبه زر
 وفور اشرفی این جاعیان است
 چنارش درکمر دروی نهانست
 چه زیبایی است بارعنای این باغ
 که نیلوفر بدریا میشود داغ
 بنفشه تر دماغ این بهار است
 ییوستها کنار از کوکنار است
 زجوش ارغوان آتش بلند است
 برایش برف زنبق * سودمند است

* گلی است خوشبو و گویند معرب چنبه است که گلیست تیز بو و بادامی رنگ (غبان)

چراغ غنچہ گلنار گلشن
 فروزانست گردآن نشیمن
 ہمہ گلہا درین: بستان عیانست
 مگر این گلشن و باغ جنانست
 بیا فائز درین گلشن قدم نہ
 بلبل خلعتی از برگ گل ده (۱۲)

فائز کی ایک نظم ابراہیم آباد کے ایک باغ کی تعریف میں ہے
 ابراہیم آباد، نواب مردان خان نے اپنے بیٹے کے نام پر بسایا تھا اور
 یہاں رشک شالامار ایک بڑا اور پُر فضا باغ بنوایا تھا (۱۳) ابراہیم
 آباد کو آج کل سوہدرہ کہتے ہیں۔ یہ ضلع گوجرانوالہ میں واقع
 ہے۔

تعریف باغ ابراہیم آباد

درین گلشن کہ مانند بہشت است
 ہوا ہموارہ چون اردی بہشت است
 درش چون جبہ خوبان کشادہ
 صفایش از گل بستان زیادہ
 خزان را نیست رہ دراین گلستان
 کہ سرسبز است همچون باغ رضوان
 حنائی گشته دست غنچہ چینش
 عجب خاصیتی دارد زمینش
 بہر غنچہ خندان چون بتانست
 بلند آوازہ ذکر بلبلانست

صدای عندلیبش نشئه خیزاست
 بود در موسم گل جوش شادی
 گرفته سر بسر روی زمین را
 صفا دارد بسان روضه حور
 بود از حوض آئینه کنارش
 چنار و سرو او از سر بلندان
 مگر ریحان باغش خط یاراست
 که دل از دیدن او بیقرار است
 گلشن همچون شقایق گشته احمر
 چوبه رخساره را رنگ طلا کرد
 گلش هم رتبه رخسار خوبان
 دهان غنچه چون شکرلبان است
 گهرپاشی کند فواره دایم
 مزاج مستقیم اوست قایم

بود آتش چو کوثر در نظافت
 نسیمش خرمی در دل فزاید
 چو دیوارش حوادث برکنار است
 نشاط افزاست این باغ پرازگل
 دهد دل را فرح چون ساغر مُل *
 چو رضوان باید آنجا باغبانی
 که فائز گشته این گلشن جنانی (۱۳)

تعریف عمارت باغ پشاور
 شنو وصف این قصر عالی نشان
 که چون او ندیده است چشم جهان
 بروی زمین عرش استاده
 بهشتی ز تفریح آماده
 زهی منزل عیش و بیت نشاط
 که هر لحظه بخشد بدل انبساط
 زهی محفل عشرت و خرمی
 زهی موضع راحت و پیغمی
 همایون بنانی است محکم اساس
 که فرقش نموده بگردون مساس

* شراب (سرخ) . (برهان) . شفق

نگه گردد از دیدنش کامیاب
مصفا سراپاست چون ماهتاب
نرفته است بر کنگرش فاخته
بگردون ز رفعت سرافراخته
بنای رفیع است و شوکت پناه
بسقفش تبرده است اندیشه راه
مصفا چنان گشته دیوار آن
که تصویر مردم نماید دران
نه بینی که معمار صاحب مدار
گج صبح برده است دروی بکار
بگردون رسیده ز رفعت سرش
بود برتر از طاق کسری درش
بنای بگیتی نباشد چنین
بهبشتی ست گویی بروی زمین
چو الوند کوه است او را نمود
بلندیش چون همت اهل جود
شده محو او دیده ماه و مهر
بود سقف او در نظر چون سپهر
شده متصل عرش و افلاک را
بلندی ازو عالم خاک را
مگر رزم دارد بنه آسمان
که طاقش کشیده است زینسان کمان
نباشد سرافراز چون این بنا
که سقفش بگیتی بود عرش سا

زبس خرمی کرده دروی ظهور
 توان گفت او را سرای سرور
 درون و برونش همه پر خلا
 چو رخساره مهوشان باصفا
 اساسی رفیع است همچون سپهر
 نماید در آئینه اش ماه و مهر
 مسرت فزاست مانند مل
 برنگ و صفا باج برده ز کل
 ازان تابدانش بود پر ز نور
 که هر روزن آن بود چشم حور
 بگنجد در ایوان او جمله شهر
 فلک رتبه چون او نباشد بدهر
 منقش سراپا بستان تذرو
 بموزونی آن ستون نیست سرو
 سخنهای نقاشی او شنو
 پر از خط و جدول چو تقویم نو
 لب طاق او سرخ چون دلبران
 شفق همچو شنجرف شد صرف آن
 ز نقاشی او شود دیده مست
 مگر لاجوردش ز افلاک هست
 ندانم چه صنعت دران کرده اند
 طلایش زخورشید آورده اند
 چه نقاش آن بود با اهتمام
 زمه نقره آن گرفته تمام

ز قوس قزح برده زنگار آن
 چنین رنگ کم دیده شد درجهان
 ز نقش است چو گلستان آشکار
 هویدا زد یوار او صد بهار
 ز گل‌های رنگین بود آن مکان
 منقش چو طاوس هندوستان
 دل از دیدنش می شود بیقرار
 سراپا صفا همچو رخسار یار
 یقین دان که بنای فطرت شعار
 درو برده آهک ز کوب بکار
 لطافت زفرش سراسر عیان
 مگر یافته خلعت از دلبران
 همه پرده‌ایش بری از عیوب
 ز زربفت و از مخمل کار چوب
 ز در پرده و چغ بود چون بتان
 عروسی مزین ز صد زیب و شان
 ازان سایبانهای آراسته
 نماید چو خوبان پیراسته
 زموزونی او چه سازم بیان
 تناسب درو سربسر چون بتان
 سراپاست این خانه با آب و تاب
 بود حوضش از قطعه آفتاب
 همه حوض هایش بشکل ایاغ
 ازو نشئه چون می بیابد دماغ

سفیدآب صبح است بروی طلا

ازان میبرد زنگ از سینه ها

لطافت سرشت است بستان او

طراوت بود درخیابان * او

دران محفل بالطافت تذروان

اب کند خاکروبی بجاروب سرو

زمینش پر از فیض همچون کرم

پر از میوه و گل چو باغ ارم

گلستان او هست همچون جنان

شگوفه درو وا چو چشم بتان

چمنهاش همواره پر نرم بود

هوايش چو نور روز خرم بود

سخن قاصر از وصف بستان او

مسرت فراگشته ایوان او

بدلها بود میل گل چیدنش

شود خرمنی حاصل از دیدنش

بهارش همیشه بود بی خزان

فرح لازم او چو باغ جنان

خدایا همیشه بود با نشاط

بدلها دهد راحت و انبساط

بماند درین باغ فائز مدام

بحق محمد علیه السلام (۱۵)

* راهی که در میان سخن چمنها باشد (بهار عجم)

غزلیات

دل من جای غمهای تو باشد
 سرم بر شور سودای تو باشد
 چمن شد سینه از گلهای داغت
 مگر باب تماشای تو باشد
 اگرچه نرگس آمد زیب گلشن
 اسیر چشم شهلاي تو باشد
 زجان و دل گذشتن نیست آسان
 که اینها کار شیدای تو باشد
 همیشه نالهای زار فائز

زدست انداز غمهای تو باشد (۱۶)

به پیش روی خود آئینه دارد
 نمیدانم چها در سینه دارد
 صف آراگشته از مرگان خونریز
 بما چشم سیاهش کینه دارد
 ز اهل زرق و سالوس است بی شک
 هر آنکس خرقه پشمینه دارد
 میان عاشقان کن سرفرازش
 چومن هر کس حق دیرینه دارد
 هر آنکس دید دیوان مرا گفت
 که فائز از گهر گنجینه دارد (۱۷)

در سخنهایم اندکی بنگر
 کس نگفته است شعر ازین بهتر
 علم و عقل و شعور خود دارم
 بخت و اقبال بایدم یاور

دیده از دیدنش شود حیران
 اینچنین حسن نیست در کشور

اندکی روی خود در آئینه بین
 گر ترانیست حرف من باور

منکر حسن روی آن صنم است
 همچو زاهد ندیده ام کافر

همه راشوق هزل و هرزه بود
 میل فائز بود بعلم و هنر (۱۸)

رباعیات

یارب تو مرا بغیر خود وامگذار
 از فضل و کرم کار من خسته برآر

مگذار که سرگشته و حیران گردم
 در دایره زمانه همچون پرکار (۱۹)

در فقر نه خرقه پوش میباید بود
 در هر نفسی بهوش میباید بود

هر جا که سخن رود ز تو حید و ثنا
 چون دایره جمله گوش میباید بود (۲۰)

فائز بسرم شور هوای دیگرست

بر خویشتن از بیخودیم کی نظریست

در دایرهٔ زمانه همچون پرکار

گردیدن من بین بدست دیگرست (۲۱)

هم صحبت مرد بدنمیاید شد

اگرچه نرگزن آمد زین گلشن

ارباب کمال هرچه گویند بکن

مایل بجواب رد نمیاید شد (۲۲)

عصریست که کس نمیشود یار کسی

یک فرد بدهر نیست غمخوار کسی (۲۳)

درکار خود اند جمله مشغول مدام

کس را خبری نباشد از کار کسی (۲۴)

آسرار جهان نهفته در سینهٔ ما

گوهر بجهان متاع گنجینهٔ ما

درسینهٔ ما کدورتی اصلاً نیست

چون جام جهان نما ست آئینهٔ ما (۲۵)

چون هر کس حق دیرینه دارد

در سینهٔ او کدورتی نیست

چون هر کس کمال را در سینهٔ او

در کار خود اند جمله مشغول مدام (۲۶)

حوالہ جات

- ۱ - مسعود حسن رضوی ادیب : فائز دہلوی اور دیوان فائز ، انجمن ترقی اردو ہند ، علی گڑھ ، ۱۹۶۵ء ، ص ۱۸ تا ۲۳
- ۲ - قاضی عبدالودود : دیوان فائز - عیارستان ، لیبل لنہو پریس پٹنہ ، ۱۹۵۷ء ، ص ۱ بحوالہ تاریخ محمدی
- ۳ - سید عارف نوشاہی : فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان ، کراچی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۹۸۳ء ، ص ۵۱۶ - ۵۱۸
- ۳ - Ed. Sachau & Herman Ethe , Catalogue of the Persian , Turkish, Hindustani, And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Pt. I (Oxford : Clarendon Press, 1889), Cols. 716 — 717.
- ۵ - مسعود حسن رضوی ادیب : محولہ بالا ، ص ۹۹
- ۶ - پنجاب یونیورسٹی لاہور : تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند ، فارسی ادب (سوم) ص ۱۳ ، مطبوعہ ۱۹۷۲ء
- ۷ - مسعود حسن ادیب : محولہ بالا ؛ ص ۹۷
- ۹ - فائز دہلوی : کلیات فائز ، مخطوطہ جامعہ پنجاب ، ۲۶۲ ب - ۲۶۳ ب .
- ۱۰ - ایضاً ، ۲۳۹ ب - ۲۵۰ الف
- ۱۱ - منشی محمد دین فوق اور محمد عبداللہ قریشی : مقالہ ، مآثر لاہور ، باغات و مزارات ، مشمولہ نقوش لاہور نمبر ، ۱۹۶۲ء ص ۲۱۸ - ۲۲۰ میں بارہ درہ کامران کی تفصیل ملتی ہے .
- ۱۲ - کلیات فائز قلمی نسخہ مخزونہ جامعہ پنجاب لاہور ، ص ۲۷۷ الف - ۲۷۸ ب
- ۱۳ - سید ادیب : محولہ بالا ص ۲۱
- ۱۴ - کلیات فائز نسخہ جامعہ پنجاب ، ۲۸۰ ب - ۲۸۱ الف
- ۱۵ - ایضاً ، ۲۵۷ ب - ۲۵۹ الف
- ۱۶ - ایضاً ۹۰ الف
- ۱۷ - ایضاً ، ۱۱۶ ب
- ۱۸ - ایضاً ، ۱۳۷ ب
- ۱۹ - ایضاً ۱۲۷ ب
- ۲۰ - ایضاً ۱۲۹ الف
- ۲۱ - ایضاً ۱۲۹ الف
- ۲۲ - ایضاً ، ۱۳۱ الف
- ۲۳ - ایضاً ، ۱۳۲ الف
- ۲۴ - ایضاً ۱۳۳ الف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وحد و لا شریک و پیمتا	بیت محضی ز ذات او چیزی
منعم الخلق خالق الاشیا	ز دراست قوی علیم و حکیم
بست بر جمله حالها و انا	بست برهان ذات کویستی
شان او ظا بر است از اسما	پی برش نیرد احدی
له وجود بشر ازین جهان پیدا	از تعدد بود جنابش دور
مقل باشد ز کنه او اعنی	او محیط است بر همه عالم
مشرک است و احدی کنی	همه جا ذات او بود موجود
علم او با جمله شیء انصاف	

وارث سرہندی *

فارسی زبان اور متعربین

ایران پر عرب غلبہ سے جو اثرات پیدا ہوئے وہ کسی ایک شعبہ حیات تک محدود نہیں رہے ، بلکہ زندگی کا کوئی شعبہ اور گوشہ ایسا نہیں جو ان سے متاثر نہ ہوا ہو . مذہب ، ثقافت ، تمدن ، معاشرت ، فن تعمیر ، زبان اور تحریر و کتابت کے سلسلہ میں یہ اثرات نمایاں ہیں . یہ اثرات دور رس نتائج کے حامل تھے . یہ نتائج بیش تر صورتوں میں جہاں خوشگوار اور خوش آئند ثابت ہوئے وہاں بعض صورتوں میں اگر ان کو ناگوار کہنے میں تامل ہو تو کم از کم خوشگوار قرار دینے میں بھی تامل ہو سکتا ہے اور ان کی افادیت پر کلام کیا جا سکتا ہے .

عربوں کے ذریعہ ایران میں اسلام داخل ہوا اور اپنی حقانیت اور سادگی کے سبب تمام ایران پر چھا گیا . چنانچہ ایران کی آبادی کا بیش تر حصہ مشرف بہ اسلام ہوا ، جس سے اسلامی اقدار کو ایران میں بہت فروغ حاصل ہوا . اہل ایران نے اسلام کو اپنا کر اسلام کی ترویج و اشاعت کے لئے جو مساعی جمیلہ کیں اور علمی و تہذیبی

* ولادت : ۲۳ ستمبر ۱۹۳۳ء . لغت اور لسانیات کے ماہر ہیں . کنجروڑ ، تحصیل پسرور ضلع

سیالکوٹ میں رہائش ہے .

آثار : ۱ - علمی اردو لغت جامع . ۲ - اردو کتب لغت کالسانی اور تحقیقی جائزہ . ۳ -

قاموس مترادفات اردو .

شعبوں میں جو نمایاں خدمات انجام دیں وہ ناقابل فراموش اور تاریخ اسلام کا روشن باب ہیں * اس میں دو رائیں نہیں ہو سکتیں کہ مسلم علمائے عجم نے علمی میدان میں جو کارہائے نمایاں انجام دیئے ہیں وہ عرب اہل علم سے کم تر نہیں ہیں .

چونکہ اسلام کی بلکہ قرآن حکیم کی زبان عربی ہے اس لئے اسلام قبول کرنے کے بعد عربی زبان سے دلچسپی اور وابستگی فطری بات تھی اس لئے اہل ایران نے عربی زبان کو کشادگی قلب کے ساتھ اپنایا اور عربی زبان میں ایسی مہارت حاصل کہ بعض صورتوں میں عرب اہل زبان بھی ان پر رشک کریں تو بجا ہے . چنانچہ عربی زبان کی ترویج و ترقی میں بھی ایرانی اہل علم کی خدمات بہت نمایاں اور اہم ہیں . عربی کی پہلی باضابطہ اور جامع لغت کا مؤلف مجد الدین فیروز آبادی بھی ایرانی ہی تھا . یہ لغت اس کی عربی میں مہارت کی زندہ و تابندہ ثبوت ہے . آج بھی اس لغت کو سند سمجھا جاتا ہے اور عرب اہل زبان بھی اس پر اعتماد کرتے ہیں .

یہ تو تھی عربی زبان میں اہل ایران کی مہارت کی بات ، جس کا موضوع زیر بحث سے براہ راست تعلق نہیں ہے ، البتہ پس منظر کے طور پر ان باتوں کا ذکر ضروری تھا تاکہ اس مسئلہ کے مالہ ، و ماعلیہ کو سمجھنے میں آسانی ہو . اصل موضوع فارسی زبان پر عربی کے اثرات اور متعربین کا طرز عمل ہے ۔ چنانچہ اب اسی طرف رجوع کرتا ہوں .

فارسی زبان پر عربی کے اثرات کے ثبوت میں کسی لمبی

* دانش : اس موضوع پر استاد مرتضیٰ مطہری نے مبسوط کتاب بعنوان .. خدمات متقابل ایران و اسلام

چوڑی بحث کی ضرورت نہیں ہے ، کیونکہ اس حقیقت سے ہر فارسی دان بخوبی واقف ہے اور خود فارسی زبان اس کا منہ بولتا ثبوت ہے۔ فارسی میں عربی الفاظ و تراکیب جس طرح گھل مل اور رچ بس گئی ہیں اور تحریر و تقریر میں جس بے تکلفی سے استعمال ہوتی ہیں اس سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ یہ فارسی زبان کا جزو لاینفک بن چکی ہیں۔ اس لئے ان کو فارسی زبان سے خارج کرنے کی کوئی کوشش کامیاب نہیں ہو سکتی۔

اس کا عملی ثبوت ماضی قریب میں اس تحریک کی ناکامی سے مل چکا ہے ، جو فارسی زبان سے عربی الفاظ و تراکیب کو خارج کرنے کی غرض سے چلائی گئی تھی۔ شروع شروع میں اس تحریک نے بہت زور باندھا تھا اور متعدد عربی الفاظ کے فارسی متبادلات تراش کر عربی الفاظ کی جگہ رائج کرنے کا ڈول ڈالا گیا تھا ، مگر جلد ہی یہ تحریک اپنی موت آپ مر گئی اور آج بھی فارسی زبان میں عربی الفاظ و تراکیب اسی طرح مروج و مستعمل ہیں اور اس تحریک کے مویدین بھی اپنی تحریر و تقریر میں ان کے استعمال پر مجبور ہیں۔ کیونکہ ان کے بغیر بات نہیں بنتی۔

اس تحریک کی ناکامی کا حقیقی سبب یہ تھا کہ اس کا بنیادی تصور ہی غلط اور منفی سوچ کا حامل تھا۔ کیونکہ یہ تحریک اصلاً اصلاحی اور مثبت تحریک نہ تھی۔ اس لئے ظاہر ہے کہ کسی منفی عمل سے مثبت نتائج پیدا نہیں ہو سکتے۔ زندہ زبانیں ہمیشہ متحرک اور ارتقاء پذیر رہتی ہیں۔ زبانوں میں آپس کا لین دین ایک قدرتی اور ارتقائی عمل ہے کوئی زبان اس داد و ستد کے عمل سے بے نیاز نہیں رہ سکتی بشرطیکہ وہ زندہ زبان ہو۔ موجودہ فارسی میں فرانسیسی اور دوسری زبانوں کے متعدد الفاظ شامل ہو کر زبان کا

حصہ بن چکے ہیں۔ اگر ان کو گوارا کیا جا سکتا ہے تو عربی الفاظ کو کیوں نہیں کیا جا سکتا۔ بلکہ عربی الفاظ کا تو فارسی سے بہت گہرا رشتہ ہے۔ فارسی زبان تو عربی سے اس حد تک متاثر ہے کہ فارسی میں اس کے بعض اصلی الفاظ کی نسبت ان کی معرب صورتیں زیادہ مستعمل ہیں۔ درر کیوں جائیں، خود لفظ، فارسی، پارسی، کا معرب ہے۔ مگر کوئی بھی، فارسی، کی جگہ، استعمال نہیں کرتا۔ یہ تو ایک مثال ہے ورنہ فارسی میں سے ایسے الفاظ و اسماء کی متعدد مثالیں پیش کی جا سکتی ہیں، جن کی معرب صورتیں، ان کی اصلی صورتوں کی بجائے خود فارسی میں بکثرت مستعمل ہیں۔

یہ عربی کے مثبت اثرات کا ایک پہلو تھا جس سے فارسی زبان کو فائدہ پہنچا اور اس کے لسانی تحوّل میں اضافہ ہوا۔ لیکن اس کے بعض منفی اثرات بھی ہیں، جن کی طرف اہل علم اور ماہرین لسانیات حتیٰ کہ فارسی کو عربی الفاظ و تراکیب سے پاک کرنے کی تحریک چلانے والوں نے بھی نظر انداز کر دیا۔ حالانکہ اگر اس پہلو پر توجہ دی جاتی تو یہ تحریک بڑی حد تک کامیاب ہوتی اور فارسی بھی ان منفی اثرات سے آزاد ہو جاتی۔ مگر وہ لوگ غلط راہ پر چل نکلے۔ فارسی پر عربی کے غیر ضروری اور غیر فطری تسلط اور غلبہ کے حامی لوگوں کو، متعربین، کا نام دیتا ہوں، اس لحاظ سے عربی کے مثبت اور فطری اثرات سے فارسی کو محروم کرنے والے لوگوں کو، متعجمین، کہا جا سکتا ہے۔ ان دونوں طبقوں کی مساعی سے ایک قسم کا لسانی انتشار اور بے قاعدگی پیدا ہوئی ہے۔ اس لئے اعتدال اور سلامتی کی راہ اختیار کرنا ہی مناسب ہے اور حالات کا تقاضا بھی یہی ہے کہ ان دونوں گروہوں کے منفی اور مضر اثرات سے

زبان کو نجات دلائی جائے .

کسی زبان میں دوسری زبانوں کے الفاظ استعمال کرنے میں کوئی مضائقہ نہیں ، بشرطیکہ وہ دخیل الفاظ زبان میں گھل مل جائے کی صلاحیت رکھتے ہوں اور زبان کے بنیادی ڈھانچے کو نقصان نہ پہنچائیں ، کیونکہ اس طرح زبان میں وسعت پیدا ہوتی ہے اور اظہار و ابلاغ کی راہیں کشادہ ہوتی ہیں . بلکہ بعض صورتوں میں دوسری زبانوں کے الفاظ کا استعمال ناگزیر ہو جاتا ہے . لیکن اس کا یہ مطلب ہرگز نہیں ہے کہ غیر زبان کے اثرات کو اس طرح قبول کیا جائے کہ زبان کے اصلی الفاظ کا حلیہ بگڑ جائے اور زبان کے صوتی نظام میں انتشار پیدا ہو جائے یا زبان کی اپنی شناخت اور اس کا تشخص ہی مجروح ہو جائے . چنانچہ متعربین نے عربی زبان کو فارسی پر جس انداز میں مسلط کرنے کی کوشش کی ہے وہ اسی نوع کی ہے . اور اس سے فارسی زبان کا اپنا تشخص اور صوتی نظام مجروح ہوا ہے .

فارسی زبان کے لیے عربی رسم الخط اختیار کیا گیا تو یہ حالات کا تقاضا تھا اور اس سے فارسی زبان کی ترقی میں بہت مدد ملی ، کیونکہ فارسی کے قدیم پہلوی رسم الخط کے مقابلہ میں عربی رسم الخط زیادہ ترقی یافتہ تھا . چنانچہ اس کو اپنانے سے فارسی زبان کو عربی سے استفادہ کرنے میں بہت آسانی پیدا گئی اور اس طرح یکساں رسم الخط کی بنا پر ایرانیوں کے لئے عربی زبان اور عربوں کے لئے فارسی زبان سیکھنا آسان ہو گیا . اگر بات اسی حد تک رہتی تو کوئی حرج نہ تھا لیکن متعربین نے عربی پرستی کے جوش میں بعض ان فارسی الفاظ کو بھی عربی کے ان حروف سے املا کرنے کی طرح ڈالی ، جن کا فارسی کے نظام اصوات سے کوئی تعلق نہ تھا . ہر زبان کا اپنا ایک صوتی نظام ہوتا ہے اور اسی نظام کی نمائندگی اس کا

رسم الخط کرتا ہے۔ حروف دراصل اس زبان کے بولنے والوں کی آوازوں اور لہجہ کے علائم ہوتے ہیں۔ مختلف علاقوں اور خطوں کے رہنے والوں کے لہجہ میں کچھ آوازیں ایسی ہوتی ہیں جو دوسرے علاقوں اور خطوں کے باشندوں کے مماثل ہوتی ہیں۔ اس لئے ایسی آوازوں کو مشترک اصوات کہہ سکتے ہیں۔ چنانچہ مختلف زبانوں میں بعض اصوات مشترک ہیں، اس لئے ان کے بعض حروف ہجا مختلف الاسم ہونے کے باوجود مشترک الصوت ہوتے ہیں۔ لیکن بعض اصوات ایسی ہوتی ہیں جو کسی ایک زبان یا لسانی گروہ سے مخصوص ہوتی ہیں۔ اس لئے ان کی نمائندگی یا ادائیگی کے لئے حروف جو صوتی علامات ہیں وہ بھی مخصوص ہوتے ہیں۔ عربی اور فارسی میں بھی یہ فرق موجود ہے اس لئے جب عربی رسم الخط کو فارسی زبان کے لئے اختیار کیا گیا تو اس رسم الخط میں ان اصوات کی نمائندگی کے لئے جو عربی زبان میں موجود نہیں ہیں بعض حروف کا اضافہ کیا گیا۔ عربی میں پ، چ، ژ، گ کی آوازیں موجود نہیں ہیں۔ اس لئے ان آوازوں کی نمائندگی کے لئے اس رسم الخط میں ان حروف کا اضافہ کر کے اس کو فارسی کے لئے قابل عمل بنایا گیا۔ اسی طرح جب اردو کے لئے یہی رسم الخط اپنایا گیا تو اس میں ٹ، ڈ، ژ، اور بعض مخلوط۔ الہا آوازوں مثلاً بھ، پھ، تھ، ٹھ، جھ، چھ، دھ، ڈھ، رھ، ژھ، کھ، گھ، لھ، مھ، نہ، وھ، کا اضافہ کیا گیا، کیونکہ عربی اور فارسی میں یہ آوازیں موجود نہیں تھیں۔ اس لئے ان کے رسم الخط میں بھی ان آوازوں کی نمائندگی کے لئے حروف کا وجود نہ تھا اس سے یہ ثابت ہو جاتا ہے کہ ہر زبان میں کچھ آوازیں مخصوص ہوتی ہیں، جو دوسری زبانوں میں نہیں ہوتیں اور کچھ

آوازیں مشترک ہوتی ہیں ، جو دوسری زبانوں میں بھی ہوتی ہیں ۔ اسی طرح بعض اصوات کچھ زبانوں میں مشترک ہوتی ہیں مگر وہی آوازیں کچھ زبانوں میں غیر مشترک ہوتی ہیں ۔ جس طرح عربی میں پ ، چ ، ژ ، اور گ کی آوازیں موجود نہیں ہیں ۔ اسی طرح ث ، ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع کی آوازیں اصلاً فارسی زبان میں موجود نہیں ہیں ۔ اس لئے فارسی کا کوئی بھی خالص لفظ ان حروف سے املا نہیں کیا جا سکتا۔ کیونکہ جو آواز اور لہجہ کسی زبان میں موجود ہی نہیں ، اس کی نمائندگی اس آواز اور لہجہ سے مخصوص حروف سے کیسے کی جا سکتی ہے اور پھر اس صورت میں تو قباحت اور بڑھ جاتی ہے۔ جب کسی آواز یا لہجہ کے نمائندہ حروف کو ترک کر کے غیر نمائندہ حروف سے اس کی ادائیگی کی کوشش کی جائے ۔ اور نہ صرف کوشش بلکہ اس پر اصرار کیا جائے ۔ اس لزوم مالا یلزم کو کسی طرح بھی پسندیدہ قرار نہیں دیا جا سکتا ۔

مجبوری کی صورت میں تو اس کا جواز پیدا ہو سکتا ہے لیکن اس صورت میں لفظ کی صورت بدل جاتی ہے ۔ مثلاً عربی میں ،، پ ، کی آواز نہیں ہے ، اس لئے عربی میں اگر ایسا لفظ استعمال کیا جائے جس میں ،، پ ، کی آواز ہو تو اسے ،، پ ، سے مشابہ آواز ،، ف ، سے بدل کر استعمال کیا جاتا ہے ۔ اسی قاعدہ کے زیر اثر فارسی ،، پیل ، عربی میں جا کر ،، فیل ، بن گیا ۔ مگر اس صورت میں ،، فیل ، کو خالص فارسی لفظ نہیں بلکہ معرب کہا جائے گا ۔ یہی حال اور بہت سے الفاظ کا ہے ۔

اب یہاں یہ اعتراض وارد ہو سکتا ہے کہ ،، فیل ، اور اسی قبیل کے دوسرے الفاظ معرب صورت میں فارسی میں بھی مستعمل ہیں ، تو کیا ان کا فارسی میں استعمال غلط ہوگا ۔ حالانکہ فارسی میں اس

کی اصلی صورت „پیل“ موجود ہے۔ پھر کیوں نہ „پیل“ ہی استعمال کیا جائے۔ اس کا جواب یہی ہے کہ فارسی میں „فیل“ کی جگہ „پیل“ استعمال کیا جائے تو بہتر و انسب ہے، مگر „فیل“ کا استعمال بھی غلط نہیں ہوگا، کیونکہ فارسی میں یہ لفظ خالص فارسی لفظ کی صورت میں استعمال نہیں ہوگا بلکہ دخیل معرب لفظ کی حیثیت سے استعمال ہوگا۔ جہاں فارسی میں دوسرے دخیل الفاظ استعمال ہو رہے ہیں وہاں معرب الفاظ کے استعمال میں بھی کوئی قباحت نہیں ہے۔ اس طرح اردو کا ایک لفظ ہے „جھکڑ“۔ فارسی میں „جھ“ اور „ژ“ کی آوازیں نہیں ہیں، اس لئے فارسی شعراء نے یہ لفظ فارسی „جکر“ کی صورت میں استعمال کیا ہے، اس لئے نظر ضرورت کے تحت یہ صورت جائز ہوگی۔ مگر اس صورت میں یہ لفظ خالص اردو لفظ نہیں رہے گا، بلکہ „مفرس“ کہا جائے گا۔

یہاں ذہن میں یہ شبہ پیدا ہو سکتا ہے کہ فارسی کے لئے عربی رسم الخط اختیار کرتے وقت اگر اس میں فارسی میں موجود غیر عربی اصوات کی نمائندگی کے لئے بعض حروف کا اضافہ کیا جا سکتا ہے تو عربی سے مخصوص غیر فارسی اصوات کے نمائندہ حروف کو فارسی رسم الخط سے خارج کیوں نہیں کیا گیا۔ اس کے جواب میں کہا جا سکتا ہے کہ ان حروف کو برقرار رکھنا اس لئے ضروری تھا کیونکہ فارسی میں عربی کے بہت سے الفاظ اپنی اصلی صورت میں استعمال ہوتے ہیں، اس لئے ان کی تحریر کے لئے ان حروف کا وجود ضروری ہے۔

عربی کے الفاظ کا اصلی املا برقرار رکھنے کا یہ فائدہ بھی ہے کہ اس طرح ان کی اصلی صورت قائم رہتی ہے اور ان کی شناخت آسان

ہو جاتی ہے ، چونکہ فارسی کا موجودہ رسم الخط عربی سے مستعار ہے ، اس لئے ان آوازوں کے نمائندہ حروف کو برقرار رکھنا اور ان کی مدد سے عربی الفاظ کو ان کی صحیح صورت میں تحریر کرنا مشکل نہ تھا ، بلکہ اس سے دو چند فائدہ تھا . اس طرح عربی الفاظ کی اصل تک رسائی آسان ہو جاتی ہے۔ یہی طریق کار عربی رسم الخط کو اردو میں اپناتے وقت روا رکھا گیا اور عربی سے مخصوص حروف کو برقرار رکھا گیا کیونکہ اردو میں بھی عربی کے بہت سے الفاظ بے تکلفی سے استعمال ہوتے ہیں۔ اس لئے عربی الفاظ کو ان کے صحیح املا کے ساتھ لکھنا آسان ہونے کے ساتھ ساتھ مذکورہ بالا فوائد کا حامل بھی ہے .

یہ صورتیں تو وہ ہیں ، جن کا جواز بھی ہے اور فائدہ بھی . لیکن کچھ صورتیں ایسی ہیں ، جن کا نہ کوئی جواز ہے اور نہ فائدہ اور نہ ان پر نظریہ ضرورت کا اطلاق کیا جا سکتا ہے۔ مثلاً ایسے الفاظ جو معرب بھی نہیں اور اپنی اصل اور ظاہری صورت کے لحاظ سے بھی خالص فارسی الفاظ ہیں ، ان کو عربی سے مخصوص ان حروف سے املا کرنا ، جن کا فارسی میں کوئی وجود نہیں ہے ، اور ان کی اصلی آواز نمائندہ حروف بھی موجودہ رسم الخط میں موجود ہیں ، سراسر خلاف قاعدہ اور بے جواز ہے .

جیسا کہ پہلے کہا جا چکا ہے متعربین نے ایسے الفاظ کو عربی سے مخصوص حروف کے ساتھ املا کرنے کی ایسی غلط روش قائم کی ہے کہ ابھی تک اس کے اثرات فارسی زبان میں پائے جاتے ہیں . ضروری ہے کہ اس غلط روش کی اصلاح کی جائے اور ایسے الفاظ کا صحیح املا اختیار کیا جائے۔ متعجبین کی تحریک کے دوران میں بعض ایسے الفاظ کے املا میں اصلاح ہوتی ہے ، مگر چونکہ اس

تحریر کا زیادہ زور عربی الفاظ کے اخراج پر صرف ہوا اسلئے کرنے کا کام رہ گیا۔ اس تحریر کے دوران میں جو اصلاحات واقعی ضروری اور قابل قبول تھیں وہ برقرار رہیں اور جو محض تعصب پر مبنی تھیں اور اصلاح کی بجائے تخریب کی حامل تھیں وہ مقبول نہیں ہو سکیں۔ قابل قبول اصلاحات کی چند مثالیں یہ ہیں۔

متعربین کی مہربانی سے تپیدن مصدر اور اس کے مشتقات ایک مدت ط، سے تپیدن، طیار، طیش املا کئے جاتے رہے ہیں۔ حالانکہ فارسی میں ط، کی آواز نہیں ہے اور تپیدن، خالص فارسی لفظ ہے۔ اس لئے اس میں یہ آواز موجود نہیں ہے اور نہ ط، سے اس کا املا درست ہے مگر اب یہ اپنی صحیح صورت میں ت، سے لکھے جاتے ہیں۔ اسی طرح ایک زمانہ میں طینچہ اور طمنچہ کا چلن تھا، مگر اب اس کی صحیح صورت تینچہ اور تمنچہ رائج ہے۔

شاید زیادہ مدت نہیں ہوئی جب تپہران، لکھا جاتا تھا، مگر اب تپہران، املا کیا جاتا ہے۔ تاہم اب بھی فارسی میں اسے الفاظ موجود ہیں جو اپنی اصلی صورت سے ہٹ کر متعربین کی جاری کردہ روایت کے زیر اثر غلط طور پر عربی سے مخصوص حروف سے املا کئے جاتے ہیں۔ مثلاً صد، صدی، شصت کو لیجئے۔ ان کو صاد مہملہ سے لکھنے کا کوئی جواز نہیں ہے۔ صاد کی آواز کا فارسی میں کوئی وجود نہیں ہے اور یہ الفاظ خالصتاً فارسی زبان کے الفاظ ہیں۔ اس لئے ان کا صحیح املا سد، سدی اور شست ہے اور ان کو اسی طرح لکھنا چاہئے۔

اگرچہ بعض اہل لغت نے اس حقیقت کو محسوس کیا ہے مثلاً فرہنگ عمید میں تپہران، اور شصت، کا دوسرا متبادل املا تپہران، اور شست، بھی درج ہے، مگر فارسی کی عام تحریروں میں اب

بھی صاد مہملہ سے ،، صد ،، اور ،، شصت ،، دیکھنے میں آتے ہیں . یہ ضروری ہے کہ ان کی اصلاح کر کے صحیح املا اختیار کیا جائے . کم از کم علمی و ادبی اداروں سے شائع ہونے والی کتابوں اور رسالوں میں تو اس کا التزام ہونا چاہیے - کتب لغت میں البتہ یہ املا درج ہوگا کیونکہ لغت نگار اس پر مجبور ہے کہ زبان میں رائج ہونے والے ہر غلط یا صحیح املا یا صورت کو محفوظ کرے ، مگر اس کا یہ بھی فرض ہے کہ وہ یہ املا درج کرنے کے بعد اس کی صراحت کر دے کہ یہ غلط ہے اور اس کی صحیح صورت کیا ہے ، تاکہ لغت سے استفادہ کرنے والے قارئین کی صحیح سمت میں راہ نمائی ہو سکے .

ایسے الفاظ کی مکمل فہرست پیش کرنے کے لئے تو ایک طویل مقالہ بلکہ ایک مبسوط کتاب کی ضرورت ہے تاکہ تمام پہلوؤں پر سیر حاصل بحث ہو سکے ، لیکن ایک رسالہ میں شائع ہونے والے اس مقالہ میں اتنی گنجائش نہیں ہو سکتی - اس لئے میں چند اشارات پر اکتفا کرنا مناسب سمجھوں گا . آخر میں میں فارسی میں ،، ذال ،، معجمہ کے استعمال کے باب میں توجہ دلانا ضروری سمجھتا ہوں .

ذال معجمہ کا مسئلہ فارسی میں خاصا الجھ گیا ہے - حالانکہ دقت نظر سے دیکھا جائے تو اس میں کوئی الجھاؤ نہیں ہے - ذال معجمہ فارسی کے بعض الفاظ میں بتواتر مستعمل ہے ، مگر ان ہی سے ملتے جلتے الفاظ میں زائے منقوطہ مستعمل ہے ، حالانکہ حقیقت یہی ہے کہ ذال معجمہ عربی سے مخصوص ہے اور جس آواز کی نمائندگی یہ حرف کرتا ہے فارسی تو کیا آریانی گروہ کی کسی بھی زبان اور اس کے لہجہ میں یہ آواز موجود نہیں ہے - ایسی صورت میں خالص فارسی الفاظ کا املا ذال معجمہ سے کرنا کسی طرح بھی درست نہیں ہے .

فارسی مصدر ,, پذیرفتن ,, اور اس کے مشتقات ,, گذاردن , گذاشتن , گذارندن , گذرانیدن , گذشتن ,, اور ان کے تمام مشتقات عموماً ذال معجمہ سے لکھے جاتے ہیں . فارسی کی کتب لغت میں بھی ان کا املا ذال منقوطہ ہی سے مندرج ہے , حالانکہ اس کا کوئی جواز نہیں ہے ۔ ان الفاظ کو زائے منقوطہ سے گزاردن , گزاشتن , گزراندن , گزرانیدن , گزشتن لکھنا چاہیے اور اس طرح ان کے تمام مشتقات بھی زائے منقوطہ ہی سے درست ہوں گے ۔ یہ الفاظ معرب بھی نہیں ہیں کہ ان کے ذال معجمہ سے املا کا جواز پیدا ہو سکے البتہ ,, گزاردن ,, بمعنی بجا آوردن اور اس کے مشتقات زائے منقوطہ ہی سے لکھے جاتے ہیں .

بعض اصحاب ذال معجمہ سے لکھنے کا جواز یہ پیدا کرتے ہیں کہ اس طرح گزاشتن یا گزاردن بمعنی نہادن وغیرہ اور گزاردن بمعنی بجا آوردن میں تمیز ہو سکتی ہے اور اس طرح ان کے معنوی اختلاط سے محفوظ رہا جا سکتا ہے ۔ مگر فی الحقیقت یہ کوئی جواز نہیں ۔ ہر زبان میں متعدد ہم شکل الفاظ ہوتے ہیں , ان کی مماثلت و مشابہت سے اگرچہ معنوی اشتباہ کا امکان ہو سکتا ہے , مگر عبارت کا سیاق و سباق اس اشتباہ کو دور کر دیتا ہے اور موقع محل سے صحیح معنی کے تعین میں مدد ملتی ہے ۔ بعض الفاظ کے مختلف معانی ہوتے ہیں اور ان معنی میں کوئی قریبی تعلق بھی نہیں ہوتا مثلاً ,, آہنگ ,, کے معنی عزم و ارادہ بھی ہیں اور آواز و سخن بھی . ان دونوں معنوی پہلوؤں میں بظاہر کوئی تعلق بھی نظر نہیں آتا . مگر یہ لفظ ان دونوں معنی میں استعمال ہوتا ہے اور عبارت کا سیاق و سباق اور موقع و محل واضح کر دیتا ہے کہ یہ لفظ کہاں کن معنی میں استعمال ہوا ہے . اگر اسی فرق کو وجہ جواز بنا کر آواز کے معنی میں

,, آہنگ ,, باہانے ,, ہوز ,, اور ارادہ کے معنی میں ,, آہنگ ,, باحائے
 ,, حطی ,, لکھا جائے تو اسے کون درست کہے گا . بعض الفاظ تو اس
 معنوی اختلاف میں اتنے بڑھے ہوئے ہوتے ہیں کہ متضاد معانی کے
 حامل ہوتے ہیں ، مگر ان کو بہانہ بنا کر ان کا املا تبدیل نہیں کیا
 جا سکتا . یہی حال ,, آذر ,, اور اس کے مرکبات کا ہے ، ان کو بھی
 بالالزام ذال معجمہ سے لکھا جا رہا ہے ، حالانکہ یہ بھی بے جواز ہے .
 اس چلن کو دیکھ کر اور اسے سند جواز دینے کے لئے بعض
 اصحاب نے فارسی میں ذال معجمہ کا وجود ثابت کرنے کی بھی
 کوشش کی ہے ، مگر اسے سعی رائیگاں ہی کہا جائے گا . ,, آذر ,, کی
 قدیم ، پہلوی اور اوستائی صورتوں سے اس کا ثبوت تلاش کرنے کی
 کوشش کی گئی ہے اور کہا گیا ہے کہ ,, آزر ,, زائے منقوطہ سے اس
 لئے درست نہیں ہے کہ اس کی قدیم صورتوں میں زائے منقوطہ کی آواز
 نہیں پائی جاتی . یہ تسلیم ، مگر اس کی قدیم صورتوں میں ذال
 معجمہ کی آواز کا سراغ بھی نہیں ملتا . البتہ ان الفاظ کا قدیم تلفظ
 دال مہملہ سے بہت قریب ہے اور یہ قرین قیاس ہے کہ ان کا صحیح
 تلفظ دال مہملہ سے ,, آذر ,, تھا ، جسے عربوں کی تقلید میں متعربین
 کی ذال پسندی نے ,, آذر ,, بنا دیا .
 عربوں کی ذال پسندی کا ثبوت دوسرے شواہد سے بھی ملتا ہے
 مثلاً فارسی لفظ ,, استاد ,, دال مہملہ سے ہے ، لیکن جب یہ لفظ
 عربی میں گیا تو دال مہملہ ذال معجمہ سے بدل گئی اور یہ ,, استاذ ,,
 ہو گیا . حالانکہ عربی میں دال مہملہ کی آواز موجود ہے ، اس لئے
 اسے اس کو اصلی صورت میں دال مہملہ سے بھی عربی میں قبول
 کیا جا سکتا تھا ، مگر ایسا نہیں ہوا . اس لئے میں یہ محسوس کرنے
 پر مجبور ہوں کہ عربوں کو ذال کی آواز کچھ زیادہ ہی پسند ہے

تاہم فارسی میں ,, استاذ ,, باذال معجمہ کے استعمال کا جواز ایک معرّب لفظ کی حیثیت سے ہو سکتا ہے ، مگر ,, آذر ,, اور اس کے مرکبات اور ,, گذاردن و گذاشتن ,, اور ان کے مشتقات کے ذال منقوطہ سے لکھنے کا جواز نہیں ہو سکتا ، کیونکہ یہ الفاظ معرّب نہیں ہیں جہاں تک فارسی زبان میں ذال معجمہ کے وجود کا تعلق ہے تو اس کی کوئی یقین شہادت نہیں ملتی ۔ اگر فارسی میں ذال معجمہ کا وجود ہوتا تو فارسی میں ایسے بہت نہیں تو چند الفاظ ضرور ہوتے جو ذال معجمہ سے شروع ہوتے ۔ مگر فارسی میں ایک لفظ بھی ایسا نہیں ہے جس کا پہلا حرف ذال منقوطہ ہو ۔ اس کے برعکس عربی میں ذال معجمہ کی آواز موجود ہے ، اس لئے عربی کے بہت سے الفاظ ایسے ہیں جو ذال معجمہ سے شروع ہوتے ہیں ۔ یہ کیسے ہو سکتا ہے کہ کسی زبان میں کوئی آواز موجود بھی ہو مگر اس سے کوئی لفظ شروع نہ ہو ۔ اگر کوئی حرف یا آواز درمیان میں آ سکتی ہے تو شروع میں بھی آ سکتی ہے ۔

ہو سکتا ہے کسی کے ذہن میں اردو کی ,, ژ ,, کا خیال آنے ، کیونکہ یہ الفاظ کے درمیان اور آخر میں تو آتی ہے مگر شروع میں نہیں ۔ اور اسی پر قیاس کر کے کہا جا سکتا ہے کہ اس طرح فارسی میں ذال معجمہ آغاز میں نہیں بلکہ درمیان یا آخر میں مستعمل ہے ۔ مگر یہ قیاس مع الفارق ہوگا ۔ اول تو بعض محققین کے نزدیک یہ بھی درست نہیں ہے کہ ,, ژ ,, کسی لفظ کے شروع میں نہیں آ سکتی ، اگر روش عام کو ملحوظ رکھتے ہوئے یہ تسلیم بھی کر لیا جائے کہ ,, ژ ,, کسی لفظ کے شروع میں نہیں آتی تو بھی اس سے فارسی میں ذال معجمہ کا جواز ثابت نہیں ہو سکتا ۔ ,, ژ ,, کی آواز بہت ثقیل ہے ، اس لئے اسے ,, رائے ثقیلہ ,, کہتے ہیں ، اس لئے عموماً

اسے شروع میں نہیں لاتے مگر ذال معجمہ کے سلسلہ میں یہ نہیں کہا جا سکتا کہ ذال معجمہ شروع میں نہیں لا سکتے۔ کیونکہ عربی میں بہت سے الفاظ کے شروع میں ذال معجمہ کا وجود یہ ثابت کرتا ہے کہ اس کے استعمال میں ایسی کوئی رکاوٹ حائل نہیں ہے۔ اگر عربی الفاظ کا آغاز اس حرف سے ہو سکتا ہے تو فارسی الفاظ کا کیوں نہیں ہو سکتا۔ وجہ یہی ہے کہ فارسی میں ذال معجمہ کا کوئی وجود ہی نہیں ہے۔

علاوہ بریں فارسی میں جو الفاظ ذال معجمہ سے لکھے جاتے ہیں ان کا تلفظ زائے منقوطہ سے کیا جاتا ہے۔ ایسی صورت میں کیا یہ صورت منطقی نہ ہوگی کہ ان کو زائے منقوطہ ہی سے لکھا جائے۔ یہاں یہ کہا جا سکتا ہے کہ فارسی اور اردو میں وہ عربی الفاظ جن میں کسی نہ کسی مرحلہ میں ذال معجمہ استعمال ہوتی ہے، وہ عموماً زائے منقوطہ سے بولے جاتے ہیں۔ اس لئے کیوں نہ ان کو بھی زائے منقوطہ سے لکھا جائے۔ چنانچہ اس نظریہ کے زیر اثر اردو میں بعض لوگوں نے یہ تحریک چلائی تھی، جو متعجبین کی تحریک کی طرح ناکام ہوگئی۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ عربی الفاظ کا یہ عامیانہ لہجہ ہے۔ دوسری وجہ یہ ہے کہ ان الفاظ کا صحیح املا برقرار رکھنے کی صورت میں ان الفاظ کی اپنی شناخت قائم رہتی ہے اور آسانی سے یہ معلوم ہو سکتا ہے کہ یہ عربی الفاظ ہیں۔ ورنہ خلط مبحث ہو کر طلبہ اور زبان سیکھنے والوں کے لئے بہت سی دشواریاں پیدا ہو سکتی ہیں۔ مگر فارسی الفاظ کو ذال معجمہ سے لکھنے کی صورت میں ایسا کوئی مسئلہ پیدا نہیں ہوتا، کیونکہ فارسی زبان میں ذال معجمہ کا کوئی وجود نہیں ہے۔ بعض فارسی الفاظ کا ذال معجمہ سے املا محض تکلف بلکہ تعرب ہے، جس کا کوئی جواز نہیں ہے۔ ”آذر“

وغیرہ کے سلسلہ میں اگر اصل سے قریب رہنا مقصود ہو تو ان کو دال
 مہملہ سے لکھا جا سکتا ہے اور اگر عام تلفظ کی رعایت مطلوب ہو
 تو زائر منقوطہ سے املا کیا جا سکتا ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ متعربین ذال
 پسندی کے معاملہ میں عربوں سے بھی بڑھ گئے ہیں اور ان کے حد سے
 تجاوز جوش کا یہ نتیجہ ہے کہ بعض وہ الفاظ بھی ذال معجمہ سے
 لکھے جانے لگے ہیں، جو خود عربی میں زائر منقوطہ سے ہیں۔ مثلاً
 حضرت ابراہیم علیہ السلام کے والد کا نام ,, آزر,, زائر منقوطہ سے
 ہے۔ قرآن حکیم میں زائر نقطہ دارھی سے مرقوم و ملفوظ ہے، مگر
 ناروا ذال پسندی کے سبب اسے بھی ذال معجمہ سے ,, آذر,, لکھنے کی
 روش چل نکلی ہے۔ اردو بھی اس بدعت سے محفوظ نہیں رہی۔ حتیٰ
 کہ انگریزی لفظ President کو بھی اردو میں ذال معجمہ سے ,,
 پریڈیڈینٹ,, لکھنے کی مثالیں ملتی ہیں جسے کسی طور پر بھی
 پسندیدہ بلکہ قابل قبول نہیں سمجھا جا سکتا۔ کم از کم اہل علم و
 ادب کی تحریروں اور کتب لغت میں ایسے الفاظ کے صحیح املا کا
 التزام ہونا چاہیے تاکہ عام لوگ بھی ان کی پیروی کرتے ہوئے صحت
 املا اختیار کر سکیں۔

امید ہے میری یہ معروضات صدا بصحرا ثابت نہیں ہونگی۔

روبینہ ترین *

غلام حسن شہید ملتانی کا فارسی کلام

،،مدینۃ الاولیاء ملتان،، میں تیرھویں صدی ہجری کے نہایت اہم اور سربرآوردہ صوفیاء میں ایک نام منشی غلام حسن شہید کا ملتا ہے جو حافظ محمد جمال ملتانی اور خواجہ خدا بخش کے نامور خلفاء میں شمار ہوتے ہیں۔ ان کی حیثیت بطور ایک صوفی صافی، ایک عاشق صادق اور ایک شاعر کے مسلم اور معتبر ہے۔ آپ کا وجود مسعود سر زمین ملتان کے لئے باعث برکت اور وجہ حفظ و امان تھا۔ جب تک آپ زندہ رہے انگریز ملتان پر قبضہ نہ جما سکتے بلکہ ملتان پر غلبہ حاصل کرنے کے لئے انگریزوں نے حضرت غلام حسین کو شہید کیا۔ آپ ایک ماہر خطاط اور خوشنویس تھے، کئی منظوم اور نثری کتابوں کے مصنف تھے۔ عربی، فارسی، اردو اور ہندی زبانوں پر قدرت حاصل تھی۔ سرائیکی ان کی مادری زبان تھی چنانچہ ان سب زبانوں میں ان کا کلام موجود ہے۔

غلام حسن شہید ۱۲۰۲ھ - ۱۸۸۲ء میں ملتان میں پیدا ہوئے

(۱)۔ آپ کے والد کا نام منشی جان محمد اور دادا کا نام منشی عاقل محمد تھا۔ جن کا تعلق ذات ملنہانس قوم راجپوت سر تھا۔ منشی غلام حسن شہید ابھی چھوٹے ہی تھے کہ حافظ محمد جمال آپ کو اپنے ساتھ لے گئے اور آپ نے ان کے مکتب میں تمام علوم متداولہ پر

* ریسرچ اسکالر شعبہ اردو - بہاء الدین زکریا یونیورسٹی - ملتان۔

عبور حاصل کیا۔ اور حافظ محمد جمال سے ہی بیعت کی۔ منشی غلام حسن فلسفہ وحدت الوجود کے قائل تھے اور اس سلسلے میں منصور حلاج کے نظریات سے متاثر تھے۔ اس کا اظہار ان کی صوفیانہ شاعری میں بھی ہوا ہے۔ آپ ماهر خوشنویس تھے اسی بناء پر لوگ آپ سے تبرکاً کتابیں لکھوانے آتے تھے۔ آپ ملتان کے سکھ گورنر دیوان ساون مل اور اس کے لڑکے دیوان مولراج کے میر منشی تھے

(۲)۔

اولاد علی گیلانی کے مطابق :

، چونکہ آپ کو خوشنویسی میں ید طولی حاصل تھا اور دور

دراز سے لوگ تبرکاً آپ سے کتابیں لکھوانے کی خاطر آتے تھے

اس لئے منشی صاحب ، آپ کا لقب ہو گیا ، (۳)

جبکہ عمر کمال خان لکھتے ہیں :

، آپ نواب مظفر خان کے منشی خانہ میں اپنے والد بزرگوار کے

ساتھ ملازم تھے۔ اسی ملازمت اور پیشہ کی وجہ سے منشی

کہلاتے تھے ، (۴)۔

یہ بھی کہا جاتا ہے کہ آپ کو یہ خطاب آپ کے علم و فضل کی وجہ

سے عطا ہوا ، بہر حال آپ کے باپ ، دادا کے نام کے ساتھ بھی منشی

کا لقب شامل تھا ۔

غلام حسن شہید نے نواب مظفر خان شہید کا زمانہ پایا جو کہ

اٹھارویں صدی عیسوی کا آخر اور انیسویں صدی عیسوی کا آغاز

ہے۔ یہ زمانہ سیاسی اعتبار سے انتشار اور بدامنی کا دور ہے۔ اس

زمانے میں برصغیر پر انگریزوں کی حکومت قائم تھی۔ ملتان میں نواب

مظفر خان شہید کی حکومت تھی۔ جبکہ پنجاب میں مہاراجہ

رنجیت سنگھ اپنی طاقت کے بل بوتے پر مختلف علاقوں میں قبضے

کی خاطر مسلسل فوجی کاروائیاں کر رہا تھا۔ چنانچہ ملتان کا زرخیز خطہ بھی اس کی نظر میں تھا۔ آخر کار ۱۸۱۸ء میں اس نے نواب مظفر خان کی شہادت کے بعد ملتان پر اپنی عملداری قائم کر کے دیوان ساون مل کو ملتان کا گورنر بنایا۔ پھر اس کے بعد اس کے بیٹے دیوان مولراج نے یہاں کی گورنری سنبھالی۔ ملتان پر سکھوں کو انگریزوں نے آسانی سے حکومت نہ کرنے دی اور انہوں نے ملتان فتح کرنے کی کوششیں شروع کر دیں۔ اس عہد میں منشی غلام حسن زندہ تھے۔ کہا جاتا ہے کہ ان کی وجہ سے انگریز ملتان پر قبضہ نہ جما سکے۔ آخر ایک انگریز سپاہی نے ۲۹ محرم ۱۲۶۵ھ - ۱۸۴۵ء میں آپ کو گولی مار کر شہید کر دیا (۵)۔ اس وقت آپ کی عمر ۶۳ برس کی تھی۔ آپ کے بارے میں حافظ محمد جمال اور خواجہ خدا بخش ٹامیوالی کی طرح سکھوں کے خلاف جہاد میں حصہ لینے کا ذکر تو کہیں نہیں ملتا البتہ انگریز سپاہی کی گولی سے شہادت کا ذکر تاریخوں میں موجود ہے۔ حکم چند لکھتے ہیں :

„باطنی حاکم ملتان کا جو فقیروں سے ہوتا رہا وہ مریدان حضرت سے ہوتا ہے۔ جب وہ باطنی حاکم وصال کرتا تھا تب دوسرا حاکم فتحیاب ہو سکتا تھا۔ جب تک منشی غلام حسین صاحب نے وصال نہیں پایا۔ ملتان فتح نہیں ہوا تھا پھر ایک گورا فوج سرکاری نے منشی غلام حسین کو گولی سے مار دیا اسی روز ملتان فتح ہو گیا“ (۶)۔

اس سلسلے میں یہ روایت بھی بیان کی جاتی ہے کہ :

„ملتان کے ظاہری حکام کا تغیر و تبدل اس وقت عمل میں نہیں آیا کرتا تھا جب تک باطنی حاکم جو حضرت جمال اللہ کے مریدان خاص میں سے ہوتا تھا، وصال نہ کر جاتا۔“

انگریزی افواج نے جب شہر پر حملہ کیا تو فتحیابی کی کوئی صورت نظر نہ آئی۔ کسی طریقہ سے پتہ چلایا گیا کہ شہر فتح نہ ہونے کی وجہ کیا ہے؟ کسی نے بتایا کہ جب تک حضرت غلام حسن زندہ ہیں تب تک ظاہری حکومت کی تبدیلی کا سوال ہی پیدا نہیں ہو سکتا چنانچہ ایک انگریز نے منشی صاحب کو اپنی بندوق کا نشانہ بنا کر شہید کر دیا۔ (۷)۔

ان کا وہ لباس جس پر گولی لگی تھی حضرت غلام حسن شہید کے سجادہ نشینوں کے پاس محفوظ ہے، آپ کی وفات کے بعد آپ کے بڑے صاحبزادے خواجہ مخدوم غلام یسین خلیفہ ہوئے۔

جیسا کہ پہلے لکھا جا چکا ہے کہ غلام حسین شہید بڑے عالم فاضل، دانشور، ادیب اور شاعر تھے اور انہیں اردو، سرائیکی، فارسی اور عربی زبان پر یکساں مہارت حاصل تھی۔ شیخ اکرام لکھتے ہیں:

”عربی اور فارسی پر عالمانہ عبور تھا۔ آپ نے فارسی، عربی اور ملتانی زبانوں میں دواوین چھوڑے ہیں۔“ (۸)۔

شاعری میں آپ کا مرتبہ بہت بلند ہے۔ فارسی، سرائیکی اور اردو میں یکساں مہارت اور پختگی کے ساتھ شاعری کرتے تھے۔ حضرت غلام حسن شہید کا کلام خود ان کی زندگی میں اتنا معروف اور مقبول ہوا کہ مختلف محفلوں میں قوال ان کی کافیاں اور غزلیں گایا کرتے تھے۔ چنانچہ ”نافع السالکین“ (ملفوظات حضرت سلیمان تونسوی مرتبہ امام الدین) ص ۱۱۲ پر ایک گھڑولی درج ہے جو حضرت غلام حسن شہید کی ہے۔ اور ”ظہور جمال“ (نذرانہ عقیدت) میں بھی موجود ہے اسے میاں احمد قوال نے گایا۔ ”نافع السالکین“ میں لکھا ہے۔

- ، روزے در حضور قبلہ من ابراہیم خان سرود کرد
- سیاں دل مل جھوٹن گیاں
- جھوٹے ہیز سیال نی اج ہی گھر آیا ،، (۹)
- آپ کی بہت سی تصانیف ملتی ہیں جو نثر اور شاعری کے مختلف موضوعات پر ہیں ان میں زیادہ تر فارسی زبان میں ہیں . ان کتابوں میں کچھ مطبوعہ ہیں اور کچھ قلمی صورت میں ملتی ہیں . آپ کی تصانیف کی تفصیل اس طرح ہے :
- ۱ - دیوان حسن (فارسی) ، مطبوعہ
 - ۲ - انشائے گلزار معانی در انشائے عبارت صافی . یہ کتاب سکھ عہد کے فسادات میں ضائع ہو گئی .
 - ۳ - رسالہ موج دریا (فارسی) در باب کشف حقائق و حل دقائق مسئلہ توحید .
 - ۴ - بحر الموج (عربی)
 - ۵ - حسنیہ در بیان مصطلحات صوفیہ
- یہ تینوں کتابیں نایاب ہیں .
- ۶ - کلمات الانصاف (عربی) اس کی نقل موجود ہے .
 - ۷ - نور الہدایت (مثنوی فارسی) یہ ۱۸۸۵ء میں نرسنگھ پریس ملتان سے شائع ہوئی تھی .
 - ۸ - رسالہ نور الہدی (فارسی) . یہ دونوں کتابیں آپ نے اپنے بڑے صاحبزادے مخدوم غلام یسین کے لئے لکھیں اور ان کی نقل میرے پاس موجود ہے .
 - ۹ - رفیق الفقراء یہ نایاب ہے اور کہا جاتا ہے کہ آپ نے اپنے بیٹے

رکن الدین کے لئے لکھی تھی .
 ۱۰ - انوار جمالیہ (فارسی) حافظ محمد جمال کی سوانح عمری ہے جو کہ مطبوعہ ہے .

۱۱ - دیوان متفرقات (اردو ، سرائیکی ، ہندی اور پنجابی زبان میں مختلف شعری اصناف) .
 غلام حسن شہید بحیثیت شاعر :

جیسا کہ عرض کیا جا چکا ہے کہ غلام حسن شہید ، صوفی ہونے کے ساتھ ساتھ ایک پختہ گو ، قادر الکلام اور خوش گفتار شاعر بھی تھے . ان کا فارسی ، سرائیکی اور اردو کلام دستیاب ہے ۔ ہم یہاں ان کے فارسی کلام کا جائزہ پیش کرتے ہیں .
 نور ہدایت :

ان کے فارسی کلام میں ایک مثنوی اور ایک دیوان شامل ہے ۔ مثنوی کا نام ,, نور ہدایت ,, ہے . جس کا ایک مخطوطہ میاں بلال بخش مجاور خانقاہ حضرت غلام حسن شہید کے فرزند یار محمد نے ۲۹ محرم ۱۳۰۳ھ میں کتابت کیا ۔ یہ نسخہ صاحبزادہ فیض الحسن سجادہ نشین خانقاہ حضرت شہید کی ملکیت ہے ۔ یہ کتاب ۸۵ صفحات پر مشتمل ہے .

مثنوی کا آغاز مناجات سے ہوتا ہے . جس میں نہایت دلکش اور شاعرانہ انداز میں سوز عشق ، جرأت پروانہ ، آتش نور اور شراب دلنواز کے ساتھ ساتھ ایک ایسے دل کی طلب کی ہے جو مخزن سر ولایت ، مطلع نور ہدایت ، غواص بحر راز اور محرم خلوت خاص ہو

دلسی در نسل ده پرورده عشق
 چون طفلان شیر رحمت خورده عشق

دلی از وادی ایمن رسیدہ
 چو موسیٰ شعلہ آتش خریدہ
 دوسرا عنوان ،، حمد ،، کا ہے جس میں اللہ تعالیٰ کی ثنا کا حق
 ادا کیا گیا ہے تیسرا حصہ حضور کی نعت پر مشتمل ہے . حضور سے
 کس آرزو کا اظہار کیا گیا ہے ملاحظہ فرمائیں .
 بیا در حلقہ رندان گذر کن
 خرد را رخصت از بیرون در کن
 گرو کن خرقة زهد ریا را
 بگردان دور جام کبریا را
 گویا غلام حسن شہید کے نزدیک رندی ، زهد ریا سے بہتر ہے اور
 عشق و مستی کی دنیا میں عقل و خرد کا گذر نہیں ۔ اس کے بعد
 معراج کا ذکر ہے . پانچواں عنوان ،، در مدح پیر دستگیر روشن ضمیر
 ... حضرت محمد جمال اللہ ،، ہے جس کے تحت اپنے مرشد اور پیر
 حضرت جمال اللہ ملتانی کی تعریف کی ہے . کچھ اشعار یہ ہیں :
 زہی پیری بہ ہمت دستگیری
 ز نور معرفت روشن ضمیری
 بظاہر ہادیء راہ طریقت
 بیاطن واقف سر حقیقت
 قضا ہر لحظہ جو یای رضایش
 اجابت چشم بر راہی دعایش
 رخس آئینہ دار نور مطلق
 دلش گوہر نثار حکمت حق
 جمالش را کمال دلستانی
 کمالش را جمال جاودانی

زہی حسن و زہی محبوبی او

جہانی مبتلای خوبی او
 مثنوی کے چھٹے عنوان کے تحت ،، ایجاد آدم ،، کا مضمون باندا گیا
 ہے۔ ساتواں بند عشق کے بارے میں ہے ،
 اٹھویں بند میں شاعر نے اپنی جوانی سے پیری تک کا احوال اور
 اس مثنوی کا سبب تصنیف بیان کیا ہے کہ عہد طفلی سے عشق فسوں
 ساز کا شکار رہے۔ کبھی سوز مرنے اور کبھی سوز نغمہ نے خرابی کی
 صورت پیدا کی۔ کبھی نالہ و فریاد سے واسطہ رہا اور کبھی گریہ
 ہانے پیہم سے۔ کبھی دل سے صبر و قرار چھن گیا اور کبھی دل کا
 افسردہ آنکھوں کے ذریعے بہہ گیا۔ کبھی شوق نے دامن کھینچا تو کبھی
 وحشت کے ہاتھوں گریبان چاک ہوا۔ القصہ سوائے عشق و جنون کے
 کوئی کام نہ تھا کہ اچانک ایک حسین چہرے نے بجلی گرائی۔ اس کا
 چہرہ غیرت ماہ تھا کہ سورج کی آنکھ نے خواب میں بھی ایسا
 چہرہ نہ دیکھا ہوگا نتیجہ یہ نکلا کہ :
 زعشق آن جمال دل نوازم

حقیقت جلوہ گر شد در مجازم
 رہ اندر عالم تجرید بردم
 می از خمخانہ توحید خوردم
 حجاب از روی ہستی بر گرفتم

حساب زندگی از سر گرفتم
 اس نے افسردہ دلوں کو نئی گرم جوشی بخشی، مردوں کو حیات تازہ
 دی اس نے ایک ایسا نغمہ سرمدی عطا کیا جس نے بے نواؤں کو نوا ،
 گم راہوں کو راہ ، بیماروں کو شفا اور درد مندوں کو دوا دی ۔
 نویں بند میں منصور حلاج کے حوالے سے حدیث عشق بیان کی

ہے . دسواں حصہ ,, سرو و قمری ,, اور ,, شمع و پروانہ ,, کی تمثیل سے عشق میں صبر و قرار ، برداشت اور حوصلہ مندی کی تلقین پر مشتمل ہے۔ گیارہویں بند میں لیلی و مجنون کی حکایت بیان کی ہے . دونوں کے سوال و جواب بڑے دلچسپ ہیں . نمونہ ملاحظہ فرمائیں :

چنین آشفته و درہم چرائی ؟

بہ زلفت گفت دارم آشنائی

بگفتا چون نیائی جانب نجد ؟

بگفتا بسکہ رہ گم کردم از وجد

بگفتا از چہ کردی پیرهن چاک ؟

بگفت از دستبرد عشق بر باک

بگفتا چون خمیدست پشت زین سان ؟

بگفت اے جان من از بار ہجران

بگفتا از چہ ای زین گونه بیمار ؟

بگفت از چشم شوخ چون تو دلدار

بارہویں بند میں ایک نوجوان کی محبت کا حال بیان کیا ہے۔ پھر

تیرہویں اور چودھویں بند میں حکایت مجنون بمطابق مضمون سابق

منظوم کی ہے . پندرہویں بند میں شیخ جنید ، سولہویں بند میں زلیخا ،

سترویں بند میں ابراہیم بن شماس ، اٹھارویں بند میں ایک زاہد ،

انیسویں بند میں مجنون اور چوبیسویں بند میں فرہاد کی حکایت کے

حوالے سے عشق و جنون کے مختلف مراحل اور تصوف کے متنوع

مسائل کی وضاحت کی ہے . پچیسویں بند میں پھر مجنون کی حکایت

ہے . چھبیسواں بند ,, شاہ شجاع کرمانی کہ باختیار دولت جاودانی

ترک سلطنت فانی کردہ بود ,, کے عنوان سے حکایت بیان کی ہے . اگلے

سات بندوں میں مجنون ہی کے حوالے سے دانائی و نادانی ، مستی و

ہشیاری ، طالب و مطلوب ، عشق و ہوس ، جانفشانی و ناتوانی ...
 وغیرہ کے موضوعات پر خامہ فرسائی کی ہے . چونتیسویں بند میں زن
 و عیار کی حکایت بیان کی ہے . اگلے تین بندوں میں پھر حکایت
 مجنوں کے بند کھولے ہیں اڑتیسویں بند میں حضرت خواجہ غریب
 نواز کی حکایت کے حوالے سے سلوک کی راہ میں ترک دنیا و عقبی کا
 مضمون باندھا ہے . اگلے دو بند پھر مجنوں کے ذکر کے حامل ہیں .
 مجنوں کا انجام حیات جاودانی ہے . اس لئے کہ اس کا عشق صادق
 تھا . یوں تو ہر کمال کو زوال ہے لیکن کمال عشق کو زوال نہیں ہوتا
 غلام حسن شہید فرماتے ہیں :

زوالی می پذیرد ہر کمالی

کمال عشق را نبود زوالی

مگر این عشق آب زندگانی است

کہ تاثیرش حیات جاودانی است

چہ باک از عاشق از غم جان سپارد

کہ عشقش زندہ جاوید دارد

شہید عشق الحق زندہ جان است

کہ مرگ او حیات جاودان است

آخری بند میں اس مجموعہ اسرار کی قبولیت کی دعا کی ہے کیونکہ

شاعر کا دعویٰ ہے کہ یہ سحر آفرین گرامی نامہ ہے جو نیا آئین اپنے

اندر رکھتا ہے اور تحفہ ملتان ہے .

گرامی نامہ سحر آفرین است — نو آئین تحفہ ملتان زمین است

انہیں یہ پندار بھی ہے :

نہاں صد معنی اندر ہر عبارت

بہ ہر معنی نہفتہ صد اشارت

سوادش دادہ از عنبر، سرشستی
 نشان از زلف حوران بہشتی
 سطورش نقشہ از زلف سنبل
 حرفش حلقہ از تار کاکل

اس مثنوی کے اشعار کی کل تعداد ۱۲۶۰ ہے۔ ان اشعار میں تصوف اور عشق کے مسائل، حکایات اور تمثیلوں کے حوالے سے زیر بحث لائے گئے ہیں۔ پوری مثنوی کا اسلوب بے حد سادہ لیکن شاعرانہ ہے۔ تشبیہ، استعارہ اور علامتوں کے ذریعے مختلف موضوعات کی وضاحت بڑے دلنشیں انداز میں کی گئی ہے۔ پوری نظم روان دوان، مربوط اور دلکش آہنگ کی حامل ہے۔ یہ کہنا بے جا نہ ہوگا کہ غلام حسن شہید شاعرانہ صلاحیتوں سے پوری طرح متصف تھے اور مختلف زبانوں میں شعر کہنے کی انہیں پوری قدرت حاصل تھی۔
 دیوان حسن (فارسی)

یہ دیوان مطبوعہ ہے۔ اس کا قلمی نسخہ اسد نظامی (۱۰) کی ذاتی لائبریری میں موجود ہے۔ ۱۶۲ صفحات کا یہ دیوان فقیر یار محمد خلف میاں بلال بخش مجاور خانقاہ حضرت غلام حسن شہید کا کتابت شدہ ہے۔ اس کے آخر میں اس کی تاریخ کتابت ۲۳ شعبان المعظم ۱۳۰۳ ھ درج ہے۔ گویا یہ دیوان مثنوی،، نور ہدایت، سے ایک سال پہلے کتابت کیا جا چکا تھا، اس دیوان کا آغاز اسی نعت سے ہوا ہے جو مثنوی،، نور ہدایت، میں بھی شامل ہے لیکن مثنوی،، نور ہدایت، اور،، دیوان حسن، میں درج شدہ ایک ہی نعت کے بعض شعروں میں تبدیلی کی گئی ہے۔ یہاں ان کی نشاندہی کی جاتی ہے،، دیوان حسن، میں یہ شعر یوں درج ہے۔

جمالش مخزن اسرار معنی

جینش مطلع نور تجلی

مثنوی، نور ہدایت، میں اس شعر میں تبدیلی کر دی گئی ہے اور اس کی صورت یوں ہو گئی ہے۔

جمالش مخزن اسرار معنی

جمالش مطلع انوار معنی

اسی طرح چند اور اشعار یہ ہیں :

بہ مستی کرد چوں چشمش اشارت

بغمزہ ملک دل را کرد غارت (دیوان حسن)

دو چشم مست او با یک اشارت

متاع کشور دل کرد غارت (مثنوی نور ہدایت)

سزد گر آدم خاکی سرشتی

دھد بردانہ خالش بہشتی (دیوان حسن)

بخالش چونکہ آدم دیدہ بگشاد

بدام عشق او زین دانہ افتاد (نور ہدایت)

چوہر کف ساغر صہبا روان کرد

کلیم اللہ یدبیضا نہان کرد (دیوان حسن)

چو دست خویش را گوہر فشان کرد

کلیم اللہ یدبیضا نہان کرد (نور ہدایت)

جمالش را کہ مہ شرمندہ اوست

ہزاران ہم چو یوسف بندہ اوست (دیوان حسن)

زہی مہری کہ مہ شرمندہ اوست

ہزاران ہم چو یوسف بندہ اوست (نور ہدایت)

حیات جان بسر همچون نباتش

خضر لب تشنه آب حیاتش (دیوان حسن)

دوای جان، لب همچون نباتش

خضر لب تشنه آب حیاتش (نور ہدایت)

بعض مصرعوں میں یکسانی اور بعض میں تبدیلی محض پہلے بند میں ہے اس بند کے بعد باقی اشعار بالکل مختلف ہیں۔ نعت کے بعد ص ۱۱ سے غزلیات شروع ہوتی ہیں۔

حسن کے ہاں زیادہ تر حقیقت اور معرفت کے شعر ملتے ہیں۔ بظاہر ان کا مفہوم مجازی معلوم ہوتا ہے لیکن غور کریں تو اس کی دوسری سطح ظاہر ہونے لگتی۔ گویا حسن کے ہاں مجاز اور حقیقت کا امتزاج ہے۔ اس میں ایک سطح مجازی مفہوم کی ہوتی ہے اور دوسری تہہ حقیقت کی۔ حسن کے یہاں معاشرتی موضوعات یا سیاسی مضامین نہیں ہیں۔ نہ مروجہ نظام پر تنقید یا تبصرہ ہے۔ سامنے کی زندگی کے حوالے بھی بہت کم ہیں۔ انکی شاعری تو سیدھے سادے عشق و محبت کے مسائل، صوفیانہ حقائق، عارفانہ مضامین اور مجاز کے پردے میں حقیقت کے بیان پر مبنی ہے۔ حسن کی شاعری کا نقطہ ماسکہ (Nucleus) عشق کا توانا جذبہ ہے جو کائنات اور کائنات کی ہر چیز کا محور ہے۔ سارا نظام اسی کے گرد گھوم رہا ہے۔ حسن، عشق کے حوالے سے عاشق اور اس کی واردات کا اور معشوق کے حوالے سے اس کے سارے متعلقات کا ذکر تفصیل سے کرتے ہیں۔ چنانچہ دیوان حسن کا بیشتر حصہ ان تینوں موضوعات کے گرد گھومتا ہے۔ حمد و ثنا، نعتیہ غزلیات اور اہل بیت کی تعریف میں لکھے گئے اشعار کا محرک بھی یہی جذبہ عشق ہے۔

جیسا کہ ابھی کہا گیا ہے کہ حسن کی شاعری کا مرکز جذبہ

عشق جو سارے جذبوں کا سر تاج اور صدر نشین ہے۔ اس جذبے کا رس جس نے ہی لیا وہ کیف سرمدی کا مالک بن گیا۔ جو شراب حقیقت کے مست الست ہوتے ہیں، ان کی زندگی بعنوان دیگر ہوتی ہے وہ بظاہر مٹے ہوئے ہوتے ہیں لیکن زندگی کا حسن انہی کی بدولت قائم ہوتا ہے۔ وہی امکانات کے منجسس اور محرک ہوتے ہیں۔ وہ بظاہر خاک کی پستیوں میں گرے ہوئے دکھائی دیتے ہیں لیکن ان کا مقام بلند عرش کی رفعتوں سے بھی ماورا اور بالا ہوتا ہے۔ دراصل وہ اپنا دل، "یار،" کی زلفوں کے خم و پیچ میں اسیر کر کے باقی ساری دنیا سے آزاد ہو جاتے ہیں۔ لوگوں کی نگاہ میں عام دکھائی دینے والے یہ "رند مے پرست"، "مے عرفان"، کے بلانوش اور عرش نشین ہوتے ہیں

مامست زباده الستیم

هر چند که نیستیم هستیم

از عرش بلند تر نشستیم

هر چند که همچو خاک پستیم

دل در خم زلف یار بستیم

از بند زمانہ باز رستیم

ای محتسب از حسن چہ خواہی

بگذار کہ رند می پرستیم (ص ۹۲ - ۹۳)

حسن کی اس بلند نشینی، رفعت و عظمت کا باعث وہ عشق ہے جس نے حیات کو پُر معنی بنایا۔ زندگی کا سارا حسن، سارے ہنگامے عشق کی بدولت ہیں۔ اسی لئے تو حسن فرماتے ہیں کہ ہم نے عبادت اور اطاعت کا منصب فرشتوں کے ذمے لگا دیا اور اپنے آپ کو عشق کے لئے وقف کر دیا۔ کیونکہ عشق کا گداگر کونین کا فرمانروا ہوتا ہے۔ جو عشق کے کام میں لگ گیا اس کے لئے باقی سارے کاروبار بیکار

ہو گئے۔ اقلیم عشق میں عقل کا گذر نہیں ہوتا جو عشق کا راز دار
بن جاتا ہے اس کے سامنے سارے اسرار حق کھل جاتے ہیں۔ عشق کی
لذیذ اور خوشگوار شراب دیوانہ و مست کر دیتی ہے۔

ما از دل و جان فدای عشقیم

قربان سرورِ نای عشقیم

طاعت بفرشتگان سپردیم

ماسر زده از برای عشقیم

شاہنہشہ کشور دو کونیم

زین روی کہ ماگدای عشقیم

از ہر ہمہ کاروبار بیکار

مشغول بکار و بار عشقیم

بگذار سخن ز عقل بگذار

از ماکہ سخن گزار عشقیم

دیوانہ و رندمست سرشار

از بادۂ خوشگوار عشقیم

اسرار حقائق از „حسن“ پرس

زین روی کہ راز دار عشقیم (ص ۹۳-۹۴)

غلام حسن شہید عشق و جنون کے سرور سے سرشار ہو چکے
تھے اور انہوں نے جام محبت محفل یاران میں گھمایا اور سب کو
صلا دی کہ کوئی تو „حریف مر مرد افگنِ عشق“ ثابت ہو، خود کو
تو انہوں نے عشق کے ساتھ باندھ ہی لیا تھا۔

کافر عشقم ز خود وارستہ ام

بر کمر زنار زلفش بستہ ام (ص ۱۰۱)

جب عاشق اپنی ذات کو محبوب کی ذات میں فنا کر دیتا ہے یا صوفی

فنا فی اللہ کی منزل پر پہنچ جاتا ہے تو پھر ڈوئی کا تصوّر مٹ جاتا ہے۔ کثرت وحدت میں گم ہو جاتی ہے۔ پھر ہر صورت زیبا اس کی صورت بن جاتی ہے۔ اشیاء کے ظاہر اور باطن میں وہ سرایت کر جاتا ہے۔ کائنات کے ذرے ذرے میں اس کا ظہور ہونے لگتا ہے، خورشید کی تجلی میں بھی وہی ہوتا ہے۔

معنی ہر صورت زیبا منم

چون نگری صورت و معنی منم

کثرت اسماء و صفات از منست

وحدت موصوف و مسمی منم

ظاہر من این ہمہ اشیاء بود

باطن این جملہ اشیاء منم

در ہمہ ذرات ظہور منست

کردہ چو خورشید تجلی منم (ص ۱۰۲)

عشق کے پر لگ جائیں تو پھر لامکان تک رسائی معمولی بات ہے۔ زمان و مکان کی گرفت سے آزادی مل جاتی ہے، پھر عین غیاب میں حضوری اور عین حضوری میں غیاب کی قدرت حاصل ہو جاتی ہے۔ عشق کی بدولت وہ جمال معنی حاصل ہوتا ہے کہ زمین و آسمان پر نور ہو جاتے ہیں۔

ما طائر اوج لامکانیم

وارستہ زبند آشیانیم

برتر زمکان و در مکانیم

بیرون ز جہان (و) در جہانیم

در عین بطون خود عیانیم

در عین ظہور خود نہانیم

ہمچون،،حسن،، از جمال معنی

مانور زمین و آسمانیم (ص ۱۰۳-۱۰۵)

یہ عشق بوالہوسی کا نہیں حقیقت اور صداقت کا عشق ہے۔ اس عشق میں من و تو کا فرق مٹ جاتا ہے۔ پھر سارا جہان آئینہ بن جاتا ہے جس میں ایک ہی چہرہ منعکس دکھائی دیتا ہے۔

من زخود برخود تجلی می کنم

خویش را برخویش شیدا می کنم

این جہان آئینہ روی من است

صورت خود را تماشامی کنم

آن قدر گز خویش پنهان می شوم

راز خود را آشکارا می کنم

می شوم در پردہ پنهان ای عجب

ہر قدر بر پردہ خود را می کنم

این ظہور و این بطون سر من است

سر خود برخود هویدا می کنم

خود منم عین تمنا چون،،حسن،،

بس چرا خود را تمنا می کنم

(ص ۱۰۶)

عشق کا آغاز جلنا اور اس کا انجام موت ہے لیکن یہ موت وصال جانان کی تمہید ہے۔ اس کی ابتداء بھی عجیب ہوتی ہے اور اس کی انتہا بھی عجیب ہوتی ہے۔ عشق میں قدم رکھنا آسان بھی نہیں۔ یہ راہ بال سر زیادہ باریک اور تلوار سر زیادہ تیز دھار ہوتی ہے۔ لیکن چلنے والے اس راہ پر چلتے ہیں اور جان ہتھیلی پر رکھ کر چلتے ہیں اور پار بھی اترتے ہیں۔

دراصل یہ جذبہ کوئی نیا جذبہ نہیں ہے یہ جذبہ انسان کو ازل سے ودیعت ہوا تھا۔ شراب کہنہ کی طرح عشق کہنہ کی تاثیر بھی بڑھتی چلی جاتی ہے۔

ما عاشقیم و در ازل از عشق زادہ ایم
روی تو دیدہ ایم و دل از دست دادہ ایم
ما مشکلاتِ عشق نہ آسان شمرده ایم
سردادہ ایم تا بہ رهش پا نہادہ ایم

(ص ۱۰۸)

آغاز عشق سوختن انجام مُردن است
جان دادہ ایم تاکہ بجایان رسیدہ ایم

(ص ۱۰۸)

لیکن عشق کا امرت ہر بوالہوس کے لئے نہیں ہوتا۔ دارورسن کی آزمائش سے گذرنے والے ہی حیات جاوداں کے مالک بنتے ہیں حسن اس حقیقت کی تہہ تک پہنچ چکے ہیں کہ حلاوتِ لبِ شیریں کے ذائقے سے وہی شاد کام اور بہرہ مند ہو سکتا ہے جو فرہاد کی طرح کوو بے ستوں کا سینہ چیر کر جوئے شیر لاتا ہے نہ کہ وہ خسروان بے نصیب کہ جو پانے کے لئے نہ تو جستجو کرتے ہیں اور نہ ہی اس جذبے سے آشنا ہوتے ہیں۔

حلاوتِ لبِ شیریں بہ پرس از فرہاد
کہ خسروان جہان کم چشیدہ اند آن را

(ص ۱۸)

چنانچہ یہ حقیقت ہے کہ اہل دل اور اہل ذوق ہی غموں کے خریدار ہو سکتے ہیں کہ غم خریدنا نفع کا سودا نہیں لیکن اس گوہر یکتا کی قدر و قیمت ایک جوہری ہی جان سکتا ہے۔ جنون سے

سودا کرنے والے شکست سے دو چار ضرور ہوتے ہیں لیکن اس شکست پر ہزاروں بے روح فتوحات قربان کی جا سکتی ہیں۔ حسن نے تجاہل عارفانہ سے کام لیتے ہوئے، ”غم“ کے وجود پر اظہارِ حیرت کیا ہے کہ آخر اس کو پیدا کرنے کا سبب کیا تھا، لیکن انہیں یہ عرفان حاصل ہے کہ ”غم“ کے خریدار اہل محبت ہوتے ہیں جو اس متاعِ عزیز کے حصول کے لئے سب کچھ لٹا دیتے ہیں۔

غمی کہ اہل محبت خریدہ اند آن را
ندانم از چہ سبب آفریدہ اند آن را
(ص ۱۸)

لیکن جب اہل دل اور اہل ذوق کو ظلمت شب میں منزل کا نشان نہیں ملتا تو وہ عکسِ عذارِ محبوب کے ستاروں کی روشنی سے نشانِ راہ پاتا ہے اور جب سالک کو سلوک کی راہ میں مقامِ حیرت سے واسطہ پڑتا ہے، جب تجلیات کا سلسلہ معطل ہو کر اس کی پریشانی اور مایوسی کا سبب بنتا ہے تو وہ محبوبِ حقیقی کے حسنِ مطلق کی جوتِ دل میں جگا کر استقامت پاتا اور اپنی منزلِ مراد کی طرف رواں دواں رہتا ہے۔ عاشقِ شب رو بھی ظلمتِ شب میں محبوب کے گلِ عذاروں کے ستارے چمکا کر راہ پاتے ہیں۔

در حلقہٴ های طُره ز عکسِ عذار تو

در ظلمتِ شب است نمایان ستارہ ہا

(ص ۲۰)

عشق کا محرک محبوب کا وجود ہے جو حقیقی اور ابدی ہے اور اس کا پرتو محبوبِ مجازی میں بھی جلوہ فگن ہوتا ہے۔ اس لئے محبوب کے سراپا کی تعریفِ اردو اور فارسی شاعری میں عام ہے۔ چنانچہ اس مضمون میں حسن اور جدت کا وصف ابھارنا مشکل ہو

گیا۔ کیونکہ اکثر صورتوں میں تکرار اور یکسانیت کا نقص خود بخود پیدا ہو جاتا ہے۔ حسن کے یہاں محبوب کے لئے شیریں دھن، گلبدن، سیمین ذقن، گل پیرھن، سنبل و یاسمین، جان حسن جیسی ترکیبیں نہ صرف بلحاظ قوافی ایک مترنم کیفیت پیدا کر دیتی ہیں بلکہ پوری غزل میں ایک مخصوص صوتی نظام کی فضا ابھار کر چمن گل کے تلازمات کے ساتھ سراپا نگاری کے فن کو حسن اور جاذبیت کا رنگ عطا کر دیتی ہیں۔ ایک ہی غزل کے چند اشعار ملاحظہ فرمائیں حرفِ ندا کے ساتھ ان حسین ترکیبوں کا استعمال غزل میں ایک کیف سا پیدا کر دیتا ہے۔

شیرین دھنا طوطی شکر شکنا

شمشاد قدا سمن برا گلبدنا

جادو نگہا پری نژادا صنما

زریں گلہا دلبر سیمین ذقنا

از قامت و زلف عارض زبیا

خجالت ده سرو و سنبل و یاسمینا

چوں غنچہ بہ عرض لب گشایم اکنون

رشک چمن نگار گل پیرھنا

یک شب چہ شوی اگر درائی بہ برم

چون جان بہ ہزار لطف جان حسنا

(ص ۳۲)

آخر اسے شعر کیوں نہ ہوں جب تخلیقی محرک اتنا شدید ہو کیونکہ محبوب کا سراپا دلربائی کے اتنے انداز رکھتا ہے کہ انسان تو انسان قدسی بھی اس کا شکار ہوئے بغیر نہیں رہتے۔

چنین کہ زلف و خط و خال دلربا است ترا

شکار مرغ دل قدسیان رواست ترا

(ص ۱۳)

احساس حسن کی وجہ سے محبوب اپنے انداز دلربائی آزماتا بھی ہے اور غرور حسن اسے رحم اور لطف و کرم کا آشنا بھی نہیں ہونے دیتا اسی لئے تو عاشق پکار اٹھتا ہے۔

چہ سخت سنگدلی ای صنم معاذ اللہ

نہ بیم خلق نہ اندیشہ خدا است ترا

(ص ۱۳)

عشق محبوب کے حوالے سے عاشق پر ظلم و ستم کا جو سلسلہ شروع ہوتا ہے وہ لامتناہی ہے۔ عشق کی کلفتوں کے ہاتھوں عاشق کا خانہ ہی خراب نہیں ہوتا اشک بیہم کی روانی کتنی بربادیاں بھی لاتنی ہے۔ چنانچہ گریہ شوق کی تباہ کاریاں دیکھیں کہ دل خستہ و خراب کو بہا کر لے جاتا ہے۔ بالکل اسی طرح جیسے سیل روان حباب کو خانہ بدوش کر دیتا ہے۔ ایسا خوبصورت مضمون بہت کم دیکھنے میں آتا ہے اس مضمون میں جدت بھی ہے اور حسن و انفرادیت بھی۔ بالکل نیا خیال ہے اور نہایت دلکش انداز میں باندا گیا ہے۔ شعر دیکھیں:

گریہ شوق می برد قالب خستہ را ز جا

خانہ بدوش می کند سیل روان حباب را

(ص ۱۳)

عاشق، محبوب اور محبت کے ساتھ مرے و نغمہ کا ذکر لازمی ہے۔ شراب و نغمہ اہل عیش کے لئے تحرک کا باعث بھی ہے اور آرام و سکون کا موجب بھی لیکن اہل صفا — نغمہ سرمدی اور مرے عرفان

سے ،،نور صفا، اور ،،سرّ خدا، حاصل کرتے ہیں چنانچہ حسن زاهد خشک کو یہ مشورہ دیتے ہیں کہ وہ میکدے میں جا کر بادۂ معرفت سے اپنے باطن کو پاکیزہ کر لے اور اس ریا کے بوریا کو جو منافقت کی بو دے رہا ہے اُس شراب سے دھو ڈالے۔

ساقی زباده نور صفا میدهد مرا

مطرب خبر ز سر خدا می دهد مرا

زاهد برو بہ میکده و زباده پاک کن

این بوریا کہ بوی ریا میدهد مرا

(ص ۳۰)

یوں تو ،،دیوان حسن، کے بیشتر اشعار حقیقت اور معرفت کے مضامین کے حامل ہیں لیکن بہت سی غزلیں ایسی ہیں جو خالصتاً نعتیہ ہیں اور حضور سے حسن کی عقیدت اور محبت کا ثبوت ہیں۔ اسی طرح ،،دیوان حسن، میں اہل بیت اور واقعہ کربلا کے بارے میں بھی اشعار کا اچھا خاصا خزانہ موجود ہے۔ حضرت امام حسین کی شہادت پر یہ اشعار اپنی مثال آپ ہیں :

در ماتم حسین کہ ارض و سما گریست

ماہی بآب، مرغ باوج ہوا گریست

تنہا نہ امت از غم آل عبا گریست

ہم مرتضیٰ فغان زد و ہم مصطفیٰ گریست

میدان خاک تیرہ شد و آسمان سیاہ

آن دود آہ ابر شدو جابجا گریست

اندیشہ کن کہ شور قیامت شود بہا

بنت رسول چونکہ بروز جزا گریست

(ص ۳۵ - ۳۹)

غلام حسن شہید کو اپنے مرشد (حافظ جمال اللہ) سے جو عقیدت اور محبت تھی اس کا اظہار انہوں نے نہ صرف سرائیکی شاعری میں کیا بلکہ فارسی غزلوں کے اشعار میں بھی کیا ہے۔ دیوان حسن میں (ص ۸۰ پر) ایک غزل ہے جس کا مطلع ہے :

ناگہاں برمن تجلی کرد عشق

شور محشر تازہ بریا کرد عشق

اسی غزل کا مقطع حضرت جمال اللہ کے بارے میں ہے۔

جز جمال اللہ ندیدیم اے حسن

تا کہ چشم باطنم وا کرد عشق

(ص ۸۱)

اس کے بعد والی غزل میں جو اسی بحر میں ہے اور جس کا مطلع

پہلی غزل کے مطلع سے ملتا جلتا ہے یعنی :

جلوے از ناگہاں چون کرد عشق

صد دل و صد دیدہ پر خون کرد عشق

تسبیہ کی مثال لیا جاتا ہے۔ (ص ۸۱)

مقطع دیکھیں :

ہمچون مجنون صد عاشق شوریدہ را

بر جمال اللہ مفتوں کرد عشق

حسن کی شاعری پاکیزہ مضامین تک ہی محدود نہیں ہے اس میں فن کی پاکیزگی اور حسن بھی موجود ہے۔ شاعرانہ حسن مضمون کی عظمت اور بلندی کے ساتھ ساتھ لفظوں کے برمحل استعمال، تشبیہ و استعارہ اور علامتوں کے موزوں اور مناسب برتاؤ، صنائع لفظی کے حسن کا مرہون منت بھی ہوتا ہے۔ کیونکہ بنیادی طور پر شاعری کا تعلق لفظوں کے فنکارانہ استعمال پر منحصر ہوتا ہے۔

حسن کے بہاں فنی لطافتیں بدرجہ اتم موجود ہیں - نغمگی ، تکرار لفظی ، صوتی حسن ، مترنم بحروں ، روان دواں ، دلکش اور خوبصورت قوافی اور قریب المآخذ تشبیہ و استعارات کا استعمال غلام حسن شہید کے کلام میں عام ہے۔ ایک غزل کے چند اشعار ملاحظہ فرمائیں (یہ ساری فنی خوبیوں اس میں نظر آ جائیں گی) -

قطرہ قطرہ ز سر اشکم شدہ دریا دریا

داغ داغ ہمہ گل گل شدہ صحرا صحرا

دی و امروز بہ امید وصالت بگذشت

بعد ازین نیست مرا طاقت فردا فردا

دل جدا ، عقل جدا ، ہوش جدا ای ظالم

گشتہ آوارہ بکویت ہمہ تنها تنها

دل چرا شہرہ بازار ملامت نشود

کریں کردہ بر سود بہ عشق این ہمہ سودا سودا

جز تو بر حاشیہ دل نکشم نقش دگر

من و وابستگی غیر تو حاشا حاشا

در تمام حسین کے اشعار میں گریہ (ص ۲۷)

اسی طرح غزل کے یہ اشعار دیکھیے :

ترک خونخوار من این است این است

آنکہ او رهن دین است این است

آنکہ چون مردمک اندر چشم

روز و شب پردہ نشین است ، این است

آنکہ چون زلف خود از روی عتاب

چین بہ چین بہ جبین است ، این است

(ص ۳۶ - ۳۷)

صنعت تضاد کی مثال دیکھیے :
 ما مشکلات عشق نہ آسان شمرده ایم
 سر داده ایم تا به رهش پانہاده ایم
 (ص ۱۰۸)

یا
 ظاهر من این همه اشیاء بود
 باطن این جملہ اشیاء منم

کثرت اسما و صفات از من است

وحدت موصوف و مسمی منم

(ص ۱۰۲)

لف و نشر کی مثال ملاحظہ فرمائیے
 خط مشکین و رخ زیبا وزلف دلکشت

نافہ چین ، آفتاب خاور و مشک ختن

(ص ۱۱۸)

تشبیہ کی مثال ملاحظہ ہو :

قد رعناى آن سرو دل آرا

قیامت بود قامت نام کردند

(ص ۵)

ایک شعر میں دیدہ کو حباب کے ساتھ تشبیہ دی ہے جو نادر ہے۔
 آنکھ کے ساتھ رونے کا تصور یا دریا کا تلازمہ عام ہے لیکن آنکھ کو
 حباب کہہ کر دریا کو اس میں اسیر کرنے کا خیال بالکل نیا ہے۔ شعر
 ملاحظہ فرمائیے

حسن زدیده گریاں خویش حیرانم

کہ در حباب نہان کردہ اند دریا را (ص ۱۳)

بلاشبہ کیف چشم کو شراب کی تاثیر کے ساتھ۔ مشابہت دینا کوئی نئی بات نہیں لیکن اس عام مضمون کو حسن نے جس خوبصورت انداز میں باندھا ہے وہ ان کی جدت فکر اور جودت طبع کا بین ثبوت ہے۔ فرماتے ہیں :

کیفیتی کہ در نگہ چشم ساقی است

هرگز نیافت باده فروش از شراب ها

(ص ۲۶)

حواشی

- ۱- ملتان میں اردو شاعری « از ڈاکٹر طاہر تونسوی ص ۱۵۲ اور منتخبات از دیوان حضرت حسن (قلمی) ص ۶۹ (اسکی فوٹو سٹیٹ کاپی میرے پاس ہے) — البتہ اولیائے ملتان . از فرحت ملتانی ص ۱۳۳ اور «ارض ملتان» از شیخ محمد اکرام ص ۲۳۲ میں آپ کا سال ولادت ۱۳۰۲ھ لکھا ہے جو کہ درست نہیں ہے اس لئے کہ آپ حافظ محمد جمال کے خلیفہ تھے اور آپ نے ان سے تعلیم حاصل کی تھی جنکا سال وفات ۱۲۲۶ھ ہے۔ اس لئے ۱۲۰۲ھ آپ کا صحیح سال ولادت ہے۔
- ۲- «ارض ملتان» از شیخ محمد اکرام ص ۲۳۲
- ۳- اولیائے ملتان» از اولاد علی گیلانی ص ۲۶۲
- ۴- «نواب مظفر خان شہید اور اس کا عہد» از عمر کمال خان ص ۲۹۰
- ۵- ملتان میں اردو شاعری» از ڈاکٹر طاہر تونسوی ص ۵۲ . منتخبات از دیوان حسن ص ۶۹ (قلمی) سال ولادت کی طرح فرحت ملتانی اور شیخ محمد اکرام نے آپ کا سال وفات بھی ۱۳۶۵ھ بتایا ہے جبکہ حکم چند نے «تواریخ ملتان» ص ۸۸ میں آپ کا سال وفات ۱۲۲۶ھ اور عمر کمال خان نے «نواب مظفر خان شہید اور اس کا عہد» میں ص ۲۹۰ پر ۱۸۳۸ھ بتایا ہے جو درست نہیں ہے۔
- ۶- «تواریخ ملتان» از حکم چند ص ۸۸ - مزید حوالے کے لئے دیکھئے «اولیاء ملتان» از اولاد علی گیلانی ص ۲۶۳ .
- ۷- اولیائے ملتان» از بشیر حسین ناظم ص ۱۱۳ .
- ۸- «ارض ملتان» ص ۲۳۲ .
- ۹- نافع السالکین ص ۱۱۲
- ۱۰- جناب اسد نظامی چک ۱۰ جہانیاں منڈی کے رہنے والے درویش صفت انسان ہیں ان کے پاس سینکڑوں قلمی نسخے اور ہزاروں نایاب کتابیں موجود ہیں -

حکیم محمد حسین خان شفا *

رضا لائبریری رام پور میں

میر علی الکاتب السلطانی

کی تحریریں

رضا لائبریری رام پور (ہند) اپنے نوادر کے اعتبار سے علمی دنیا

میں معروف ہے . اس وقت یہاں کوئی سترہ ہزار قلمی کتابیں ہیں -

ان میں سے بعض کا تعلق بغداد ، اندلس ، مکہ ، مدینہ ، ایران ، عراق

اور افغانستان کے ان شاہی کتب خانوں سے ہے جو اب صفحہ ہستی پر

موجود نہیں رہے - یہ مخطوطات شاہان سلف کی مہروں اور تحریروں

سے مزین ہیں -

۱۸۵۷ء میں ہندوستان میں جو ہنگامہ ہوا اس میں دہلی میں

شاہان مغلیہ اور لکھنؤ میں شاہان اودھ کے کتب خانے برباد ہو گئے -

وہاں کی کتابوں کا بڑا حصہ تباہ اور منتشر ہو گیا - رام پور کے نواب

کلب علی خان (۱۳۰۳ھ) نے ان منتشر کتابوں کو جمع کرنے کا اہتمام

کیا - ان کے علم میں آیا کہ کچھ ایسی کتابیں جن پر بابر ، جہانگیر

اور شاہجہان وغیرہ کی تحریریں ہیں بنارس میں کسی کتب فروش

کے پاس ہیں - نواب نے ۱۸۸۱ء میں اس کتاب فروش سے ایک ایسا

* فہرست نگار رضا لائبریری رام پور . آثار : ۱ - فرمانروایان رام پور : ۲ - رضا لائبریری رام پور .

۳ - علامہ نجم الفنی خان .

ہی مخطوطہ خریدا جو اب رضا لائبریری میں محفوظ ہے اور اس وقت ہمارے زیر بحث ہے۔

یہ مناجات خواجہ عبداللہ انصاری اور صد پند لقمان کے مخطوطے ہیں جو کبھی یک جا مجلد تھے، یہ نسخے کئی جہات سے نادر اور اہم ہیں۔

اولاً یہ معروف نستعلیق نویس میر علی الکاتب السلطانی کا نوشتہ ہیں۔

ثانیاً ان پر مغل سلاطین اور امراء کی تحریریں اور مہریں موجود ہیں۔

میر علی ہروی کی شخصیت، فن اور مکتوبات سے متعلق ایک نمائش اور سمینار لندن میں ہو چکا ہے۔ جس میں دنیا کے مختلف کتب خانوں سے میر علی کے ۳۳ نوشتوں کی نمائش ہوئی۔ لیکن رضا لائبریری کے ذخیرہ سے دنیا بھر خبر رہی اور کوئی بھی محقق ان کتابوں کی نشاندہی نہ کر سکا جو بخط میر علی، رام پور میں موجود ہیں۔ اس کی بنیادی وجہ رضا لائبریری کے تمام مخطوطات کی فہرست کی عدم اشاعت ہے۔

نسخوں کا تعارف
مناجات خواجہ عبداللہ انصاری کا نسخہ دس صفحات پر مشتمل ہے اور ۹۲۱ھ میں کتابت ہوا۔

صد پند لقمان کا نسخہ بھی دس صفحات پر محیط ہے اور اواسط ذی الحجہ ۹۳۵ھ میں لکھا گیا۔ ترقیمہ کی عبارت یوں ہے:

تمت علی يد العبد الفقير مير علي الكاتب

السلطانی فی اواسط ذی حجہ سنہ

خمس و اربعین و تسعمایہ الہجریہ ..

میر علی الکاتب سلطانی

اب یہ امر تحقیق طلب ہے کہ ان دو رسائل کا کاتب آیا وہی معروف استاد خط اور نستعلیق نویس میر علی ہروی ہے جس کے حالات خط سے متعلق کتابوں میں ملتے ہیں یا اسی نام یا دستخط کے ساتھ کوئی دوسرا کاتب ہے۔

اسلامی خطاطی اور خطاطوں کے احوال و آثار پر گہری نظر رکھنے والے ایرانی محقق مرحوم مہدی بیانی نے اپنی کتاب „ احوال و آثار خوش نویسان “ (نستعلیق نویسان) میں مسلسل شماره ۲۰۳ اور ۲۰۴ کے تحت „ میر علی ہروی “ نامی دو خطاطوں کا ذکر کیا ہے (۱) اول الذکر تو وہی معروف خطاط ہے جو ہرات میں سلطان حسین بایقرا کا مقرب تھا۔ اور اسی نسبت سے „ سلطانی “ اور „ کاتب السلطانی “ کہلاتا تھا۔ (۲) مرحوم بیانی نے اس کے سال وفات پر بحث کرتے ہوئے لکھا ہے کہ انہوں نے میر علی ہروی کی کچھ ایسی تحریریں دیکھی ہیں جن پر سال ۹۵۰ھ کے دستخط ہیں (۳) اور صحیح ترین قول یہ ہے کہ وہ ۹۵۱ھ میں فوت ہوا تھا (۴)۔

مرحوم بیانی نے اس کے آثار کی جو فہرست درج کی ہے اتفاق سے اس میں بھی مناجات عبداللہ انصاری اور نصایح لقمان کی تحریروں کا ذکر ہے۔ مناجات کا نسخہ بقلم دو دانگ عالی بارقم و تاریخ : „ کتبہ العبد الفقیر المذنب علی الکاتب فی سنہ ۹۳۵ بیلدہ بخارا “ تہران کے ایک ذاتی کتب خانے میں ہے (۵)۔

نصایح لقمان کا نسخہ بقلم نیم دودانگ ممتاز با رقم و تاریخ : „ کتبہ الفقیر المذنب میر علی الکاتب “ تہران کے کتابخانہ سلطنتی میں ہے (۶)۔

مرحوم بیانی نے بوستان سعدی بقلم کتابت عالی ، بارقم : ... میر

علی سنہ ۹۲۷ء کے ایسے نسخے کا پتہ بھی دیا ہے جو رامپور کے سرکاری کتب خانے میں موجود ہے (۷)۔

مرحوم بیانی نے میر علی ہروی کے تقریباً اکتیس دستخط نقل کیے ہیں جن میں صرف دو دستخطوں میں اس نے ,, کاتب سلطانی ,, کا خطاب استعمال کیا ہے۔ عارفی کی مثنوی گوی و چوگان کا جو خطی نسخہ لینن گراڈ کی پبلک لائبریری میں ہے اس کا ترقیمہ اس طرح ہے : ,, الفقیر الحقیر المذنب میر علی الکاتب السلطانی ، غفر ذنوبہ و ستر عیوبہ بدار السلطنۃ ہرات حمیت عن الآفات ,, (۸)۔

دوسرے دستخط سبحة الابرار جامی کے نسخہ مخزونه ذخیرہ کورکیان نیویارک پر ہیں اس طرح : ,, میر علی الکاتب السلطانی ,, مورخ ۹۳۵ھ (۹)۔

میر علی ہروی نام کے دوسرے خطاط کے بارے میں مرحوم بیانی نے بتایا ہے کہ اس کا زمانہ میر علی ہروی مذکور سے تھوڑا بعد کا ہے اس کا خطاب بھی ,, سلطانی ,, تھا اور وہ ہرات میں زندگی بسر کرتا تھا۔ لطف کی بات یہ ہے کہ اس کا اسلوب خط بھی میر علی ہروی کے اسلوب جیسا تھا۔ تاہم وہ خود بھی اپنی جگہ پر ایک زبردست کاتب تھا۔ اس کے جلی قلم سے بوستان سعدی کا ایک نسخہ تہران کے کتابخانہ سلطنتی میں موجود ہے۔ جس کا ترقیمہ یوں ہے : ,, در دار السلطنۃ ہرات صورت اتمام پذیرفت ، الفقیر الحقیر میر علی السلطانی غفر ذنوبہ و ستر عیوبہ ۹۰۷ ؟ (کذا) ,, پہلی نظر میں یہ تاریخ ۹۰۷ پڑھی جاتی ہے اور اس صورت میں اس کا میر علی ہروی (اول الذکر) سے انتساب کوئی مشکل نہیں ہے لیکن واقعہ یہ ہے کہ یہ تاریخ ۹۰۷ء ہے کیونکہ باتصویر نسخہ میں تصویروں کے ساتھ مصور نے یہی تاریخ (۹۰۷) لکھی ہے (۱۰)۔

سلاطین اور اکابر کی تحریریں :
 مناجات کے نسخہ پر مندرجہ ذیل امراء اور سلاطین کی
 یادداشتیں اور مہریں ہیں ۔
 عبدالرحیم خانخان :

.. در تاریخ ۳۵ الہی موافق سنہ ۹۹۸ھ این کتاب داخل کتابخانہ
 شد ... دوست بندگان و خاکپای درویشان عبدالرحیم ابن محمد بیرم
 خان عفی عنہ ..
 جہانگیر پادشاہ :
 .. رسالہ خواجہ عبداللہ انصاری (بہ) خط ملا میر علی سلطانی ،
 از پیشکش خان خانان بتاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۰۲۲ھ . حرره
 جہانگیر ابن اکبر بادشاہ ..

شاہ جہان :
 .. بتاریخ بست و پنجم ماہ بہمن الہی موافق بیستم شہر جمادی
 الثانیہ ۱۰۲۷ھ کہ روز جلوس مبارک است داخل کتب خانہ این نیاز
 مند درگاہ شد . حرره شہاب الدین محمد شاہ جہان ابن جہانگیر
 شاہ (ابن) اکبر شاہ ..

عالمگیر :
 .. اس پر شاہجہان کی مہر بھی ثبت ہے جس پر یہ عبارت کندہ ہے :
 .. شہاب الدین محمد شاہ جہان بادشاہ غازی صاحب قران ثانی ..

عالمگیر کی یہ مہر ثبت ہے :
 .. بندہ ابو المظفر محی الدین محمد عالم گیر پادشاہ غازی ..
 دیگر یادداشتیں :
 الف - .. بتاریخ بست و نہم اردی بہشت ماہ الہی ۱۱۸۹ داخل
 کتابخانہ احقر العباد میر کریم الدین خان شد ..

ب - ,, اللہ اکبر - بتاریخ ہشتم دیمہ الہی سنہ ۲ عرض دیدہ شد ,, .
 ج - ,, اللہ اکبر - پانزدہم ماہ اردیہشت سنہ احد عرض دیدہ شد ,, .
 صد پند لقمان کا نسخہ بھی کئی سلاطین اور امراء کی یادداشتوں
 سے مزین ہے -

جہانگیر :
 یہ کتاب جہانگیر کے پندرہویں سال جلوس (۱۰۲۹ھ) میں اس
 کے کتب خانہ میں داخل ہوئی - جیسا کہ جہانگیر کی اس یادداشت
 سے ظاہر ہے :

,, بتاریخ سوم محرم سنہ ۱۵ داخل کتب خانہ این نیاز مند درگاہ
 الہی شد . حررہ جہانگیر ابن اکبر ,, .
 شاہ جہان :

کچھ عرصہ یہ کتاب شاہجہان کے زیر مطالعہ رہی اور اس کے
 کتب خانے میں داخل ہوئی - اس وقت اس کتاب کی قیمت ایک ہزار
 روپیہ شاہجہانی تھی - چنانچہ شاہجہان اس پر لکھتا ہے :
 این پندنامہ لقمان حکیم وغیرہ کہ بخط خوب امیر علی (کذا)
 است بتاریخ بیست و پنجم ماہ آبان الہی سنہ ۳ جلوس مطابق سلخ
 ربیع الاول ۱۰۳۹ھ در دارالخلافت اکبر آباد داخل کتب خانہ این نیاز
 مند درگاہ شد . حررہ شہاب الدین محمد شاہجہان بادشاہ ابن
 جہانگیر ابن اکبر بادشاہ غازی - قیمت ہزار روپیہ .

ڈیڑھ سال تک یہ کتاب شاہجہان کے پاس رہی دوسرے سال
 اس نے اپنی بیٹی جہان آرا بیگم کو ہدیہ میں دے دی - وہ لکھتا ہے :
 ,, این پندنامہ را در ذی الحجہ ۱۰۴۰ھ موافق سنہ ۳ جلوس مبارکہ
 بفرزند ارجمند سعادت مند برخوردار کامگار بجان برابر بلکہ از جان
 بہتر جہان آرا بیگم ہدیہ نمودم ,, .

شاہجہان کی یہ عادت تھی کہ وہ ہر کتاب کی درجہ بندی اور کتب خانہ میں اس کا مقام خود متعین کرتا تھا۔ چنانچہ اس نے اس کتاب کو „خاصہ اول“ کا نسخہ ظاہر کیا ہے۔

جہان آرا بیگم :

مغلیہ کتب خانے میں مناجات اور صدپند کے نسخے یکجا مجلد تھے۔ اس پر جہان آرا کی یہ یادداشت موجود ہے :

این چند سخن کہ خواجہ عبداللہ انصاری شیخ الاسلام وقت خود گفته است اگر ہزار زبان داشتہ باشم کہ تعریف نمی توانم کرد . گوش را و جان و دل را عجب خبر می دهد اگر توفیق رفیق گردد .

حررہ جہان آرا مرید حضرت شیخ خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ،

دیگر یادداشتیں :

اس نسخہ کے سرورق پر اور بھی کئی مشاہیر کے دستخط ہیں۔ سرورق پر ملا صالح اور عنایت خان کے دستخط ہیں۔ دربار اکبری کے ایک اہم رکن حکیم ہمام کی یہ تحریر موجود ہے :

.. پند نامہ لقمان حکیم و سخنان عبداللہ انصاری کہ بخط میر علی است از کتابخانہ حکیم ہمام است . سنہ ۲۰۰۰ -

اس مخطوطہ سے بہت سی مہریں اور تحریریں مٹانے کی کوشش بھی کی گئی ہے۔ مگر اس کے باوجود یہ اپنے خط اور مذکورہ یادداشتوں کے سبب ایک بیش قیمت نسخہ ہے۔

درو باید و دین پر خون دنیا جای آسایش است
 دنیا جای آزمایش است اگرست شوم گوید
 مت باش و اگرست شوم گوید پت باش
 اگر بخودستی نمایم گوید بمانت شو و اگر از خودت
 شوم گوید بی پت باش هر که امهر او در
 جان پارامید هر چه زهد او در زمان برسد

والسلام

مست علی بن عبد الله بن علی اکابر
 پ عارف و پت ای نبی
 نبی رحمت و رحمت

این چند سخن که حواله عبد الله القاری شیخ الاسلام قدس سره
 گفته است اگر هزار زبان داشته باشم که تعریف نمیتوانم
 کرد کوش را و جان و دل را بجز خرمیدر اگر توفیق رفیق گردد
 جز جهان آرامید حضرت شیخ معین الدین
 جستی قدس سره

Handwritten notes and stamps in the lower section of the page, including a circular seal on the right side.

عارف نوشاہی

کتابوں پر نقد و نظر

○ ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جانا ہے جن کا تعلق فارسی زبان ، ادب اور

تہذیب سے ہو۔

○ تبصرے کے لئے دو نسخے مہیا کیے جائیں۔

۴۳ پاکستان میں فارسی ادب - جلد چہارم

سکھوں کے عہد میں (۱۱۸۵ - ۱۲۶۵ھ / ۱۷۶۸ - ۱۸۴۹ء)

ڈاکٹر ظہور الدین احمد

ادارۃ تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب ، لاہور۔

ح + ۳۱۳ ص ، ۱۹۸۵ء ، ۱۲۰ روپے قیمت بہت زیادہ ہے۔

محترم ڈاکٹر ظہور الدین احمد ، جامعہ پنجاب لاہور کے ان بزرگ اساتذہ میں سے ہیں جنہوں نے اپنا تشخص اور وقار اپنے عمدہ علمی کاموں کی بنیاد پر قائم کیا ہے۔ وہ گذشتہ کئی سالوں سے خاموشی کے ساتھ فارسی ادب کے مختلف موضوعات پر تحقیق و تصنیف میں مصروف ہیں۔ ان کے تصنیفی سلسلۃ الذهب کی اہم کڑی ان کی لکھی ہوئی تاریخ ادبیات ، پاکستان میں فارسی ادب ، ہے۔ جس کی اب تک چار جلدیں شائع ہو چکی ہیں۔ پہلی تین جلدیں مندرجہ ذیل ادوار سے متعلق ہیں :

جلد اول : ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ھ

جلد دوم : عہد جہانگیر سے عہد اورنگ زیب تک (۱۰۱۴-)

(۱۱۱۸ھ)۔

جلد سوم : از بہادر شاہ تا انقراض سلطنت مسلمانان (۱۱۱۹-)

چوتھی جلد جو اس وقت پیش نظر ہے سکھ عہد کے ادبیات پر محیط ہے۔ مصنف نے لاہور، کشمیر، ملتان، بہاولپور اور پشاور کو (سیاسی) مرکز قرار دے کر ان علاقوں کے مؤرخین، شعراء، عرفاء، علماء، انشا پردازوں، تذکرہ نگاروں اور دیگر مصنفین کا ذکر کیا ہے۔ آخر میں،، اضافات،، کے عنوان سے ایسے گیارہ مصنفین کے احوال اور دیگر چھ کتابوں کا ذکر ہے جو پچھلی جلدوں میں مذکور ہونا تھا مگر ان کے بارے میں معلومات بعد میں دستیاب ہوئیں۔

پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ پر ہونے والا یہ پہلا مربوط اور جامع کام ہے اور چونکہ ایک شخص واحد کا کارنامہ ہے، اس کی جس قدر پذیرائی اور قدردانی کی جائے، کم ہے۔ کتاب کی ممتاز خصوصیت یہ ہے کہ فاضل مصنف نے زیادہ سے زیادہ متون کا براہ راست مطالعہ کیا ہے، اس طرح نہ صرف زیر بحث کتابوں کا مفصل تعارف سامنے آ گیا ہے اور ان کے حسن و قبح کا پتہ چل گیا ہے بلکہ ان غلطیوں کا بھی کسی حد تک احتمال کم ہو گیا ہے جو ثانوی مآخذ سے نقل در نقل میں پیش آتی ہیں۔ راقم السطور کی جب بھی فاضل مصنف سے ملاقات ہوئی پنجاب یونیورسٹی لاہور کے کتب خانہ کے اس گوشے میں ہوئی جو اساتذہ کے مطالعہ و تحقیق کے لئے مخصوص ہے اور میں نے انہیں وہاں قلمی نسخوں کے مطالعہ میں اس قدر منہمک پایا کہ اپنی موجودگی کا احساس خود دلانا پڑا۔

مصنف نے اپنے پیش لفظ میں پانچویں جلد کی بھی بشارت دی ہے۔ غالباً اس جلد یا چھٹی جلد کے ساتھ پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین کا یہ سلسلہ پایہ تکمیل تک پہنچ جائے گا اور مستقبل میں اس موضوع پر کام کرنے والے محققین اور مؤرخین کے لیے

یہ ایک راہ نما کتاب تیار ہو جائے گی -
 جیسا کہ ہم اوپر لکھ آئے ہیں یہ ایک شخص واحد کا کارنامہ
 ہے اس لیے اس نوعیت کے پھیلے ہوئے کام کی تکمیل ، توضیح اور
 تصحیح کرنے کی گنجائش باقی رہتی ہے۔ ذیل کی چند سطور نہایت
 احترام کے ساتھ اسی گنجائش کے پیش نظر لکھی جا رہی ہیں -

مرآة الغفوریہ

ص ۱۲: "مرآة الغفوریہ" کے مصنف کا نام "نور اللہ" لکھا ہے
 یہ مصنف کے والد کا نام ہے۔ اس کتاب کا مصنف "امام بخش" تھا۔

احمد یار

ص ۵۷: احمد یار کا مقام ولادت قصبہ سوہدرہ ضلع وزیر آباد لکھا
 ہے۔ اولاً وزیر آباد ضلع نہیں بلکہ ضلع گوجرانوالہ کی تحصیل ہے۔
 ثانیاً احمد یار، قلعہ اسلام گڑھ میں پیدا ہوا تھا (۱)۔

فقیر عزیز الدین

ص ۱۱۸: فقیر موصوف کی تاریخ وفات ۳ دسمبر ۱۸۳۵ء لکھی
 ہے۔

فقیر خاندان کی خاندانی قلمی بیاض میں، جو کہ زیادہ صحیح
 اور معتبر ہے، ان کی تاریخ وفات ۲ ذی الحجہ ۱۲۶۲ھ مطابق ۲۱

نومبر ۱۸۳۶ء درج ہے (۲)۔
 ص ۱۲۰: فقیر موصوف کے روزنامچے سے ان کا جو شجرہ

۱ - ڈاکٹر شہباز ملک: مولوی احمد یار فکر تر فن، ۱۹۸۳ء، لاہور، ص ۳۲۔

۲ - شریف احمد شرافت: شریف التواریخ، ۱۹۸۳ء، ساہن پال ضلع گجرات، جلد سوم حصہ ششم

طریقہ لکھا گیا ہے :
 اولاً: اس میں بعض ناموں کی املاء اصلاح طلب ہے . ابوالفرح
 طرطوسی کو ابوالفرح طرطوسی ؛ ابوالحسن ہکاری کو ابوالحسن
 شادی اور شاہ میر کو شاہ مہراں لکھ دیا گیا ہے .
 ثانیاً : ناموں کی موجودہ ترتیب صحیح نہیں ہے .
 ثالثاً : کچھ نام چھوٹ گئے ہیں .
 رابعاً : شیخ پیر محمد ملقب بہ سچیار کو دو الگ الگ شخصیات
 (سچیار ، پیر محمد) ظاہر کیا گیا ہے .
 فقیر عزیز الدین کے شیخ عبدالقادر جیلانی تک شجرۂ طریقت
 کی صحیح ترتیب اس طرح ہے :
 فقیر عزیز الدین - فقیر غلام محی الدین - شاہ امانت - ، عبدالغفور -
 حافظ محمد قائم - پیر محمد سچیار - نوشہ گنج بخش - شاہ سلیمان
 - شاہ معروف - سید مبارک - سید محمد غوث - سید شمس الدین -
 شاہ میر - سید علی - سید مسعود - سید احمد - سید صفی الدین -
 سید عبدالوہاب - شیخ عبدالقادر جیلانی .
 ہمارے مذکورہ بالا ناموں کے علاوہ ڈاکٹر صاحب نے جو نام نقل
 کیے ہیں وہ زائد ہیں یا شیخ عبدالقادر جیلانی کے مشائخ کے ہیں -
 جیسے ابوالحسن ہکاری اور ابو الفرح طرطوسی وغیرہ .
 ص ۱۲۰ : ڈاکٹر صاحب نے عزیز الدین کو ان کے والد (غلام
 محی الدین) کا جانشین اور مریدوں کا رہنما لکھا ہے - بے شک وہ
 مریدوں کی راہ نمائی کرتے ہوں گے لیکن فقیر غلام محی الدین کے
 تیسرے بیٹے فقیر نور الدین اپنے والد کے رسمی سجادہ نشین تھے (۳) .

ص ۱۲۳ : ڈاکٹر صاحب فقیر موصوف کے کلام کا مفصل تعارف اس لیے پیش نہیں کر سکے کہ بقول ان کے ،، ان کا دیوان موجود نہیں ،، میں نے فقیر موصوف کے فارسی اشعار کے دیوان کے دو قلمی نسخے قومی عجائب گھر کراچی میں دیکھے ہیں (۳) .
فقیر نور الدین منور

ص ۱۲۴ : ڈاکٹر صاحب نے فقیر موصوف کی تاریخ ولادت (۲۱ شعبان ۱۲۰۵ ھ - ۲۵ اپریل ۱۸۹۱ء) اور تاریخ وفات (۳ جمادی الآخر ۱۲۶۸ ھ - ۲۶ مارچ ۱۸۵۲ء) درج نہیں کی ہے (۵) .
فقیر امام الدین :

ص ۱۳۸ : زیر بحث کتاب میں فقیر موصوف کی تاریخ ۱۸۳۳ء تحریر ہوئی ہے ۔ مگر ان کی صحیح تاریخ وفات ۲۶ ذی الحجہ ۱۲۶۳ ھ مطابق ۵ دسمبر ۱۸۳۳ء ہے ۔ (۶)
محمد ہاشم شاہ

ص ۱۳۳ : ،، فقر نامہ ،، کو فارسی نثر کی کتاب بتایا گیا ہے مگر یہ پنجابی نظم کی کتاب ہے (۷) .

،، چہار بہار ،، کے بارے میں بے حد اختصار سے لکھا گیا ہے ۔ غالباً ڈاکٹر صاحب کو یہ کتاب دستیاب نہیں ہو سکی تھی ۔ ،، چہار بہار ،، ہاشم شاہ کی فارسی تصانیف میں سر فہرست ہے اور دوبار شائع ہو چکی ہے ۔ پہلی دفعہ ۱۹۷۹ء میں باہتمام سید

۳ - عارف نوشاہی : فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان . ۱۹۸۳ء . اسلام آباد ص

۵ - شریف التواریخ ۲ / ۶ : ۲۵۱ تا ۲۶۸ ، جہاں فقیر نور الدین کے مفصل حالات موجود ہیں .

۶ - ایضاً ص ۲۹

۷ - ایضاً ص ۲۱۰

ابوالکمال برق مرحوم، ڈوگہ ضلع گجرات سے اور دوسری دفعہ ۱۹۸۴ء میں باہتمام راقم الحروف، ساہن پال ضلع گجرات سے۔ دوسری اشاعت کے پیشگفتار میں اس کتاب کی اہمیت اور افادیت پر کسی قدر تفصیل کے ساتھ گفتگو کی گئی ہے۔

ہاشم شاہ کی ایک اور فارسی کتاب،، مفتاح العلاج،، بھی دستیاب ہے جس کا ذکر ڈاکٹر صاحب نے نہیں فرمایا۔

ص ۱۳۵ : ڈاکٹر صاحب نے ہاشم شاہ کے مجموعۂ کلام،، فیضان قادریہ،، کے حوالے سے جو اشعار نقل کیے ہیں وہ دراصل ہاشم شاہ کی ایک دوسری تالیف،، چہار بہار،، میں شامل ہیں۔ مثلاً بگو احوال... (چہار بہار، طبع دوم ص ۴)، چون شمع نور... (ایضاً ص ۵)، جنبش کہ داد... (ایضاً ص ۵)، خستہ و سرگشتہ (ایضاً ص ۹)، بجان بخشی کہ (ایضاً ص ۴)۔

فیضان قادریہ کے حوالے سے زیر تبصرہ کتاب میں مذکور اشعار میں سے بعض صحیح طور پر نقل نہیں ہوئے۔ صحیح صورت اس طرح ہے۔

۱۔ بگو احوال درد دو جہان را

۲۔ نوای شعلہ اش ز افلاک بر شد

۳۔ زلیخا وار در راہش نشیند

محمد اشرف منچری

ص ۱۳۸ : کتاب،، مناقب نوشاہی،، کو،، مناقب شاہی،، لکھا گیا

ہے۔

ص ۱۳۹: مثنوی،، کنز الرحمت،، کا سال تصنیف ۱۲۳۰ھ لکھا

ہے، صحیح ۱۲۲۰ھ =،، طعمرای،، ہے۔

سید شرافت مرحوم نے اشرف کا متفرق فارسی کلام بھی جمع کر

دیا ہے جو ان کے کتب خانے میں موجود ہے۔ ڈاکٹر صاحب اسے بھی دیکھ لیتے تو یہ نہ لکھتے کہ (صرف ,,کنز الرحمت,, سے) اشرف کا شعری مرتبہ متعین نہیں کیا جا سکتا۔

ڈاکٹر صاحب نے اشرف منچری کی دو دیگر فارسی منظوم تصانیف ,,مصباح الطب,, اور ,,یوسف و زلیخا,, کا نام نہیں لیا۔ اول الذکر مثنوی کا ایک قلمی نسخہ ذخیرہ آذر جامعہ پنجاب لاہور اور دوسرا نسخہ فقیر خانہ لاہور میں موجود ہے۔

عمر:

ص ۱۵۵ : عمر کی مثنوی ,,عشق الصالحین,, کا ذکر ہے۔ مثنوی کا صحیح نام ,,عشق السالکین,, ہے جیسا کہ اس شعر سے ظاہر ہوتا ہے۔

گوش کن از گوش دل گربشنوی

ہست ,,عشق السالکین,, این مثنوی

اس مثنوی کے سال تصنیف ۱۱۹۳ھ کی سند میں ڈاکٹر صاحب نے جو شعر پیش کیا ہے اس میں نقطہ کے معمولی سہو نے بہت بڑا فرق ڈال دیا ہے۔ غین کو عین لکھ دیا گیا ہے۔ صحیح مصرعہ یوں ہے:

سال ہجرت غین و قاف و صاد و جیم

غ ۱۰۰۰ + ق ۱۰۰ + ص ۹۰ + ج ۳ = ۱۱۹۳

اسی صفحہ پر ڈاکٹر صاحب نے جو مصرعہ نامکمل لکھا ہے وہ مکمل صورت میں یوں ہے:

باز آمد سال ہجرت در شمار (۸)

چودھری شہباز

ص ۱۵۶ : ان کے بارے میں مصنف نے مندرجہ ذیل بنیادی باتوں کا ذکر نہیں کیا :

وہ ۱۲۱۱ھ میں پیدا ہوئے۔ ان کا نام شہباز خان تھا اور قوم ملہی سے تعلق رکھتے تھے۔ موضع بدو ملہی ضلع سیالکوٹ میں سکونت پذیر تھے۔ مولانا محمد جمیل جلالوی سے بیعت طریقت رکھتے تھے۔ فارسی مثنوی „عجیب منظر“ (تصنیف ۱۲۰۵ھ) بھی ان ہی کی تصنیف ہے جس کا ایک مخطوطہ بشمارہ ۱۰۰۱ ذخیرہ شیرانی جامعہ پنجاب لاہور میں موجود ہے (۹)۔

ص ۱۵۷ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے کہ شہباز جلال آباد میں ٹھہرا ہوا تھا اور ایک بزرگ پیر الدین نے شہباز سے قصہ سسی پنوں کو مکمل کرنے کی فرمائش کی۔

مذکورہ بزرگ کا صحیح نام قاضی پیر بخش ہے اور وہ جلال پور میں رہتے تھے۔ شہباز نے غالباً ضرورت شعری کے پیش نظر اپنی نظم میں جلال پور کو جلال آباد اور پیر بخش کو پیر الدین لکھا ہے (۱۰)۔ اسی صفحہ پر مثنوی „وقایع پنوں“ سے جو اشعار نقل کیے گئے ہیں وہ بھی نظر ثانی کے محتاج ہیں۔ صحیح مصرعے یوں ہیں۔

۱۔ کو کرد طبایع را شایع ز اسرار صنایع بوقلمون

۲۔ چون در غم یار نزار بدم خونخوار دل افگار و حیران

تاریخ گزار این نظم شدم „غم یار“ بفہم اسرار نہان

ڈاکٹر صاحب نے اسی صفحہ (۱۵۷) پر مثنوی „وقایع پنوں“ سے

اس کا سبب تالیف بیان کرنے کی غرض سے جو ایک شعر نقل کیا ہے

۹۔ ایضاً ۳/۱۲۸: ۱۳۰۔

۱۰۔ ایضاً: ۱۲۹۔

وہ دراصل چار مصرعے تھے، معلوم نہیں ایک بیت کیسے بن گیا۔ ڈاکٹر صاحب کا منقولہ شعر یہ ہے :

لیکن زین پیش حسین ولی کرد است بیان احوال سسی
ز آغاز نکرد شروع او را من جهت تمام نمودن عازم گشتم
صاف نظر آ رہا ہے کہ دوسرا مصرعہ وزن سے خارج ہے۔ دراصل یہ
مصرعے اس طرح ہیں :

لیکن زین پیش حسین ولی کردست بیان احوال سسی
ارضاه الله عفاء الله جزاه الله عن ملت مسمی
ز آغاز نکرد شروع او را انجام نمود بفہم رسی
من جهت تمام نمودن آن عازم گشتم از بو المہوسی (۱۱)
فقیر غلام محی الدین

ص ۱۸۵: ڈاکٹر صاحب نے ان کی تاریخ وفات ۱۲۳۰ھ لکھی ہے
صحیح تاریخ ۱۳ جمادی الاولیٰ ۱۲۳۱ھ ہے (۱۲) یہی تاریخ ان کے
کتبہ پر بھی کندہ ہے۔

ص ۱۸۳: فاضل مصنف نے فقیر موصوف کا نوشہ گنج بخش تک
جو شجرہ طریقت درج کیا ہے اس میں امانت شاہ اور حافظ
قائم الدین کے درمیان شاہ عبدالغفور کا نام چھوٹ گیا ہے۔

اسی صفحہ پر ڈاکٹر صاحب فقیر غلام محی الدین کا حضرت
ایوب انصاری تک جو نسب نامہ لکھا ہے اس میں صرف بارہ درمیانی
واسطے دکھائے ہیں۔ علم الانساب کی رو سے یہ کس طرح ممکن ہے
؟ اس پر دوبارہ تحقیق کی ضرورت ہے (۱۳)۔

۱۱ - شہباز خان ملہی: وقایع بنوں، مطبوعہ فیض عام، لاہور، ۱۹۲۳ء، ص ۶۔

۱۲ - شریف التواریخ ۳ / ۵ : ۹۵

۱۳ - اس سلسلے میں بعض تحقیقات کے لیے ملاحظہ ہو: شریف التواریخ ۳ / ۵ : «۹»

پیر کمال لاہوری

ص ۲۳۱ : مثنوی ،، تحایف قدسیہ ،، کے مطلع کا پہلا مصرعہ
اس طرح درست ہے :

بحمد اللہ کز ارض قلب بیدار

امام بخش بن نور اللہ

ص ۲۳۲ : ڈاکٹر صاحب نے کتاب ،، مرآة الغفوریہ ،، کی سترہ
فصول میں سے پہلی آٹھ فصول کی فہرست اصل کے مطابق نقل کی
ہے۔ بہتر تو یہ تھا کہ باقی فصول کی فہرست بھی کتاب کے اصل
الفاظ کے مطابق نقل کر دی جاتی . منقولہ آٹھ فصول کی فہرست
کے دو عنوانات صحیح نہیں ہیں۔ تیسری فصل در عشق و تصورات
ہے نہ کہ عشق و تصوف . ساتویں فصل در معونت و استدراج ہے نہ
کہ ... مؤنث و استدراج .

ص ۲۳۳ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے کہ موضوع سے متعلق
معلومات جمع کرنے کے لیے ،، مرآة الغفوریہ ،، کے مصنف نے دس
اشخاص سے رجوع کیا . اس سے یہ شک گذرتا ہے کہ ،، مرآة
الغفوریہ ،، کا مصنف ان لوگوں سے براہ راست ملا تھا اور معلومات
حاصل کی تھیں . مگر ایسا نہیں ہے ، ڈاکٹر صاحب نے جن دس
اشخاص کے نام درج کئے ہیں ان میں سے پہلے آٹھ اشخاص رسالہ
میرزا احمد بیگ (تصنیف ۱۱۰۷ھ) کے راویوں میں شامل ہیں۔ اور
،، مرآة الغفوریہ ،، کی یہ تمام معلومات اسی رسالے سے منقول ہیں . یہ
سب لوگ ،، مرآة الغفوریہ ،، کی تصنیف (۱۱۹۰ھ) سے پہلے وفات
پا چکے تھے .

قاضی رضی الدین کنجاہی

ص ۳۵۴ - ۳۵۵ : ان کی غزل کے بعض اشعار درست طور پر

نقل نہیں ہوئے ہیں . ان کی نقل شدہ ایک غزل کے مطلع کا دوسرا
مصرعہ اس طرح ہونا چاہیے :

برگردہ ابرو قربان آن جو

چوتھا شعر اس طرح پڑھا جائے تو درست ہے :

آہ از دو جانب نشیند برمن

آن عقرب زلف و آن چشم جابو

عبدالرحمان خلدی

ص ۳۷۱ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے کہ خلدی ، ، خلدی نامہ ،

اور ، ، محمود نامہ ، ، کے بھی مصنف ہیں . ، ، محمود نامہ ، ، محمود

لاہوری کی تصنیف ہے . ، ، خلدی نامہ ، ، اس کے تتبع میں لکھا گیا ہے

، ، خلدی نامہ ، ، کا ایک نسخہ نیشنل میوزیم کراچی (شماره ۵۷۱ -

۱۹۵۸) میں موجود ہے . اس کا مطلع اس طرح ہے :

ای غیرت عذار تو خون کردہ لالہ را

وی خیر کردہ چشم تو مشکین غزالہ را

مزید مواد

ڈاکٹر صاحب کو سکھ عہد سے متعلق جو مواد آسانی کے ساتھ

دستیاب تھا وہ انہوں نے زیر نظر جلد میں یکجا کر دیا ہے۔ مزید بہت

کچھ اس جلد میں داخل ہو سکتا ہے . ہم صرف چند نام لیں گے تاکہ

استدراک کے طور پر اگلی جلد میں شامل کیا جا سکے .

۱ - احمد بخش یکدل چشتی لاہوری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۳ھ) .

دیکھیے : گوہر نوشاہی : احوال و آثار فخر الشعراء یکدل چشتی ،

دانش شماره ۲ ص ۱۱ - ۵۳ ، احمد بخش یکدل لاہوری کے علمی

آثار ، کتاب شناسی شماره ۱ ص ۹۹ - ۱۱۳ .

۲ - شیخ احمد کشمیری (م ۱۲۷۸ھ) . دیکھیے : فہرست

نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان کراچی ص ۲۱ - ۲۲۲ .
وہاں ان کی تین فارسی کتابوں کا ذکر ہے .

۳ - اوحدی پنجابی ، خواجہ محمد غلام فخر الدین (۱۲۳۳ -
۱۲۸۸ ہ) . دیکھیے : فہرست ... موزہ ص ۳۷۷ . ان کا فارسی دیوان
طبع ہو چکا ہے .

۴ - بدر الدین لاہوری (زندہ در ۱۲۳۷ ہ) . ,, انشای منظومہ ,,
اور ,, قصہ چہار درویش ,, ان کی تصانیف میں شامل ہیں - دیکھیے :
فہرست ... موزہ ص ۳۸۳ .

۵ - خادمی ، حافظ نظام الدین . ڈاکٹر صاحب نے ان کی تین
کتابوں (انشای خادمی ، بہار نامہ اور فرہنگ بہار دانش) کا ذکر
فرمایا ہے - خادمی نے مزید فارسی کتب بھی یادگار چھوڑی ہیں .
انہوں نے انشا نویسی میں چار کتابیں لکھیں .
الف - انشای خادمی - مرتبہ ۱۲۲۶ ہ . اسی کا ذکر ڈاکٹر
صاحب نے ہاں ہوا ہے .

ب - انشای خادمی - دوسرا نسخہ . جو انہوں نے اپنے بیٹے
غلام محمد اور دیگر طلبہ کاہن سنگھ ، ارجن داس اور جوگی داس
کی فرمائش پر مرتب کیا . اس کے دیباچے میں خادمی نے لکھا ہے کہ
وہ اس سے پہلے مندرجہ ذیل کتب تصنیف کر چکے ہیں :

گلزار فقہ ، مثنوی گل شکر ، شرح یوسف و زلیخا ، شرح درود
مستغاث ، تجہیز ، مطلع خادمی ، یوسف نامہ ، وام حق ، مہدی نامہ ،
انشای خادمی ، بہار نامہ .

ج - انشای خجستہ - یہ انہوں نے ۷۵ سال کی عمر میں
لکھی . اس میں مصنف کے رسمی اور غیر رسمی خطوط ہیں .
د - رقعات خادمی - انشای خادمی کے بعد مرتب ہوئی . اس

میں مصنف کے رسمی خطوط ہیں .
میں نے مذکورہ بالا چاروں منشآت کے مخطوطے قومی عجائب گھر
کراچی میں دیکھے ہیں .

۶ - داؤد بن خدا یار عباسی سندھی . ڈاکٹر صاحب نے اس
مصنف کی ایک کتاب ,, جوارحنامہ امامیہ ...,, کا تعارف اپنی تاریخ
کی تیسری جلد ص ۳۱ - ۸۳۰ میں درج کیا ہے اور ,, مقالات الشعراء"
اور ,, جوارحنامہ,, کے ڈی - سی - فلٹ ایڈیشن کا حوالہ دیا ہے .
مگر مذکورہ دونوں حوالوں میں داؤد عباسی کے بارے میں جو متضاد
اور متناقض معلومات ہیں ان پر جرح کر کے یہ نہیں لکھا کہ کونسے
مآخذ کی اطلاعات درست ہیں .

فلٹ نے اس کتاب کو طغان تیمور خان فرمانروائے خراسان (۲۳۷
- ۵۳ھ) کے عہد کی تصنیف قرار دیا ہے جو صحیح نہیں - ,,
مقالات الشعراء ,, میں لکھا ہے کہ مصنف کا والد خدایار خان
۱۱۳۱ھ میں فوت ہوا تھا . (ص ۲۱۲) مآثر الامراء (۱ : ۱۷ - ۸۱۲ .
، اردو ترجمہ) سے بھی یہی معلوم ہوتا ہے کہ داؤد عباسی بارہویں
صدی ہجری کا مصنف ہے - داؤد عباسی کی ایک اور کتاب ,, طب
داؤدی ,, بھی موجود ہے (فہرست ... موزہ ص ۱۰۲) .

< - قل احمد منچری (م ۱۲۵۱ھ) . فارسی میں شعر کہتے تھے .
ان کا کلام موجود ہے . دیکھیے : شریف التواریخ جلد سوم حصہ
چہارم ص ۱۱۶ .

۸ - کرم علی شایق بن مولوی شیخ محمد . شایق کا آبائی وطن
چیمہ چٹھہ ضلع گوجرانوالہ تھا اس کے بعد ضلع گوجرانوالہ اور ملتان
کے مختلف دیہات میں تدریسی اور علمی خدمات انجام دیتے رہے .
۱۱۶۵ھ میں فارسی مثنوی ,, امیر نامہ ,, لکھی جس کا ایک قلمی

نسخہ نیشنل میوزیم کراچی میں میری نظر سے گذرا ہے۔ اس کے
دیباچے میں شاعر نے اپنے بارے میں خاطر خواہ معلومات بہم پہنچائی
ہیں۔ نیز دیکھیے: فہرست ... موزہ ص ۵۳۵۔

۹۔ لچھمی نراین کنجاہی۔ ان کی منشآت ۱۲۰۵ھ میں مرتب
ہوئی۔ اس کے دیباچے میں لچھمی نراین کے حالات زندگی مذکور
ہیں۔ یہ انشا چھپ چکی ہے۔

۱۰۔ محمد حسین ساکن گاجر گولہ ضلع گوجرانوالہ۔ مثنوی
وقایع پنوں جسے شہباز خان نے مکمل کیا تھا، اسی محمد حسین نے
لکھنا شروع کی تھی۔ ڈاکٹر ظہور الدین احمد صاحب نے شہباز کا
ذکر تو کیا ہے لیکن محمد حسین کے حالات زندگی نہیں لکھے۔ اس
کے حالات کے لیے دیکھیے: شریف التواریخ جلد سوم۔ حصہ چہارم
ص ۱۳۱۔

۱۱۔ محمد بن غلام محمد گلہوی۔ میرے خیال میں فارسی
کتب کے شارح کی حیثیت سے جو خدمات مولانا محمد گلہوی نے
انجام دی ہیں تیرھویں صدی ہجری میں اس کی نظیر نہیں ملتی۔
ان کی بوستان، سکندر نامہ، یوسف و زلیخا وغیرہ پر شروح متداول
ہیں۔

۱۲۔ مظفر منجری۔ نصاب قادر باری کے مصنف ہیں، جسے
انہوں نے ۱۲۰۳ھ میں لکھا۔ دیکھیے: فہرست موزہ ... ص ۳۳۹۔
حالیہ چند برسوں میں پاکستان میں حوالے کی متعدد کتابیں شائع
ہوئی ہیں (۱۳)۔ جن کے ذریعے پاکستان میں فارسی ادب سے متعلق

۱۳۔ ہم یہاں صرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد کی شائع کردہ کتب مراجع کی
طرف اشارہ کریں گے، جن کی مدد کے بغیر اب پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین
کی غرض سے کوئی مثبت قدم نہیں اٹھایا جا سکتا۔

کئی پوشیدہ گوشے سامنے آ گئے ہیں . اور ادب کی منقطع کڑیوں کے فاصلے قریب تر ہو گئے ہیں - اب ضرورت اس امر کی ہے کہ مذکورہ مآخذ کی راہنمائی میں فارسی ادب کے محققین کا گروہ محترم ڈاکٹر ظہور الدین احمد کے کام بلکہ مشن کو آگے بڑھائے اور اس علاقے کے علمائے ادب کی انسانی تہذیب کے لیے خدمات کو روشن تر کرے .

۴۳ مناہج الطالبین و مسالک الصادقین

تألیف : نجم الدین محمود بن سعد الله اصفہانی (سید محمد

بخاری) بین سالہای ۶۹۵ - ۷۲۸ هـ . ق .

باہتمام : نجیب مایل ہروی

انتشارات مولی - تہران . ۱۴۰۵ هـ . ق . : ۱۳۶۴ هـ . ش .

۴۴۸ ص . ۱۸۵۰ ریال

در گذشتہ آثار تاریخی بایک دید خاصی نوشتہ می شد و مؤرخین کمتر بہ نقد اوضاع عصری و اجتماعی خود می پرداختند . این خلاء را می توان امروز با کمک مطالعہ آثار اخلاقی و عرفانی و کلامی نویسندگان آزاد قرون گذشتہ پر کرد .

„ مناہج ... „ از ہمین گونه کتب بشمار می آید . درعین حال کہ کتابیست در مسایل اخلاقی ، اما در آن نکتہ های عصری در زمینہ آداب صوفیہ وپسندہای آنان و رفتار مردم پارہ ای نواحی کہ با عقاید اسلامی کافہ مسلمانان تعارض داشتہ ، نیز بچشم می خورد .

مصحح کتاب - آقای نجیب مایل ہروی - معتقد است کہ آثار صوفیہ در نیمہ دوم سده ہفتم و نیمہ اول قرن ہشتم پختہ ترین و سختہ ترین یافتہ های عرفانی در آداب عملی صوفیہ و در زمینہ یافتہ های خدا شناسی و جہان شناسی می باشد . و بہمین خاطر

چندین سال است که ایشان همت خود را به ویرایش کتابهای نظری و عرفانی این دو قرن گماشته اند و موفق شده اند تاکنون هشت مجلد کتاب را - نخست بار - به معرض عام قرار دهند . ومن الله التوفیق .

۴۳ سیری در گلریز نخشی

دکتر ساجد الله تفهیمی

بخش فارسی دانشگاه کراچی - کراچی

۱۹۸۵ م . ۳۹ ص . بها ذکر نشده .

«گلریز» یک داستان خیالی و عشقی است که ضیاء الدین نخشی (م ۷۵۱ هـ) آن را نگاشته است . پیش از این در ۱۹۱۲ م این داستان بتصحیح محمد کاظم شیرازی و ر . ف . آزو از طرف انجمن آسیائی بنگال - کلکته منتشر شده بود اما مصححان مزبور به نقد آن کتاب پرداخته بودند . اینک دکتر تفهیمی از جهات مختلف (احوال نویسنده ، معرفی گلریز ، نسخه های خطی و چاپی و ارزش معنوی و ادبی گلریز) این کتاب رامورد بررسی قرار داده و توفیق یافته که سیمای کلی این داستان و این کتاب را ترسیم کند .

۴۴ مثنوی معروف به گل و بلبل

اثر : شیخ شرف الدین ابو علی قلندر بانی پتی (م ۷۲۴ هـ)

بتصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر ساجد الله تفهیمی .

مقبول اکدیمی ، ادبی مارکیت ، چوک انارکلی ، لاهور .

۱۹۷۹ م . ۱۶۷ ص . ۱۸ رویه .

مثنوی عرفانی بو علی قلندر که به «گل و بلبل» شهرت دارد پیش از این چندین بار در هند و پاکستان بچاپ رسیده است و نسخه های خطی نیز فراوان دارد. مصحح از میان آنها شش نسخه خطی و یک نسخه چاپی (لاهور، ۱۳۴۴ هـ) را مورد استفاده خود قرار داده و یک متن منقح از این مثنوی را تهیه و عرضه کرده است و برآن مقدمه بسیار محققانه و تعلیقات ارزنده و فرهنگ مصطلحات عرفانی و فهارس اعلام افزوده است.

۴۳ سوز و ساز

محمد سرفراز ظفر

اداره معارف نوشاهیه، ساهن یال، ضلع گجرات.

۱۹۸۵ م، ۸۷ ص، ۳۰ روپیه

آقای ظفر از جوانانی است که در این سن و سال به شعر و ادب فارسی دلبستگی پیدا کرده و در سال ۱۹۸۵ م موفق شده است که شش کتاب خود را بچاپ رساند که از میان آنان دو اثر در همین صفحات معرفی شده است. «سوزوساز» مجموعه منظومه ها و چکامه های اوست که بیشتر به سبک قدیم اما با بکاربرد الفاظ جدید سروده شده است و در اشعار او احساسات جوانانه به نیکی پیدا است. تاتوانی در جهان با زور زی
مرگ بهتر از حیات عاجزی
زیر پا بودن چو مور ناتوان
هست کار و شیوه دل مردگان

زیر دستی جرم هست و صدگناه
 زیردستان را نباشد کس پناه
 دست و پابسته چرا؟ آزاد باش
 صخره ظلم و ستم کن پاش پاش
 باب آزادی برویت باز کن
 راه پیروزی ز نو آغاز کن
 ظاهراً در غلط گیری این کتاب قبل از چاپ آن دقت لازم بعمل
 نیامده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ این نکته مورد نظر
 سراینده قرار گیرد -

۴۳ دستور مختصر زبان دری

محمد سرفراز ظفر

مؤسسه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد

سال چاپ ذکر نشده (۱۹۸۵ م)، ۱۰۳ ص، بها ذکر نشده.

مؤسسه ملی زبانهای نوین، زبانهای رایج در دنیا را تدریس می
 کند و برای رفع نیاز دانشجویان، کتابها چاپ می کند. کتاب حاضر
 نیز برای دانش آموزان زبان فارسی (دری) تهیه و نشر شده است.
 در بعضی موارد نظرات مؤلف قابل تجدید نظر می باشد. امیدواریم
 اشتباهات فراوانی که سر تاسر کتاب بچشم میخورد در موقع تجدید
 چاپ رفع گردد.

۴۳ رستاخیز

دکتر عبدالرشید تبسم

اداره ادب - لاهور - ۱۹۸۰ م، ۶۰ ص، ۱۰ روپیه

مجموعه غزلیات و منظومات دکتر تبسم است . اینک نمونه بعضی اشعار :

دل بی نیاز دارم که غم جهان ندارد
به کسی علاقه مندی ته آسمان ندارد
مرا خانه ای فشارد بتراز فشار گوری
اگر آن درون خویشی گهی میهمان ندارد

بجهان اهل ثروت دل بی نیاز دارم
که متاع عشق و مستی همه برگ و ساز دارم
نه بشاه عرضه دارم نه گدای را براندم
نه بمن نشیب و پستی نه به دل فراز دارم
زجهان اگر به پرسی بدو حرف قصه گویم
چو تو ذکر یار آری سخنی دراز دارم

۴۳ هفت فلک

دکتر عبدالرشید تبسم .

اداره ادب (لترچر فاؤنڈیشن) ۱۰۳ - سی ماڈل تاؤن لاہور .

۱۹۸۲ء ، ۱۴۴ ص ، ۱۵ روپیہ .

مجموعه ۹ داستان کوتاه است که به سبک فارسی پاکستانی

نوشته شده است .

۴۴ شعر انقلاب بعد از انقلاب اسلامی ایران

ترتیب و مقدمه و نشر از : دکتر حفیظ الدین احمد کرمانی - گروه

فارسی دانشگاه ہندوی ، بنارس - ہند .

۱۹۸۵ء ، ۲۰۰ صفحہ ، ۵۰ روپیہ .

چنانکه از نام کتاب پیدا است، «شعر انقلاب» کتابیست دارای منظومات انقلابی که پس از انقلاب اسلامی ایران توسط شاعران آن سرزمین سروده شده و در نامه های روز و هفته و ماه و سال بچاپ رسیده و مؤلف گلچینی کرده است.

درین کتاب مقدمه ای بچشم میخورد بسیار طولانی و مبسوط که پیرامون شعر و ادب و تمدن و سیاست و تاریخ معاصر ایران می باشد.

محتویات این کتاب تحول شعر فارسی در ایران را نشان می دهد - مثلاً این اشعار حمید سبزواری :

ای شده سرو چمن پشت زبالای شما

جرعه نوشان ازل مست ز صهبای شما

بکدامین صفت امروز به میدان شده اید

که قضا و قدر آمد به تماشای شما

شعله در خصم نهادید و ستایش شنوید

راز موسی است مگر در ید بیضای شما

کسوت سرخ بهربی سرو پا فروشند

این قبائی است برازنده بالای شما

زحمتی که دکتر کرمانی درتهیه و چاپ این کتاب کشیده اند ما آن

را ارج می نهیم . (حسنین کاظمی)

*

دزدی کتاب

A good Book : Buy, Borrow, Beg or Steal.

کتاب خوب را بخرید ، قرض بگیرید ، بطلبید یا بدزدید .

فهرست اسامی نویسندگان و مطالب دانش

دوره اول ۱۳۶۴

نویسندگان و سرایندها

- احسن . عبدالشکور ۱ : ۱۵۰
 اختر راهی ۱ : ۱۰۶
 اقبال ملک . محمد ۱ : ۱۵۰
 اکبر حیدری کاشمیری ۳ : ۱۵۹
 اکرام . محمد اکرم ۲ : ۶۰
 انصارالله . محمد ۲ : ۱۰۶
 بچکا . نیرزی ۲ : ۴
 بخاری . حافظ الدین ۱ : ۴۰
 جمیل احمد رضوی ۴ : ۱۳۳
 جرخشی . یعقوب ۱ : ۱۲
 چیمه . محمد اختر ۱ : ۴۸
 رانجهها . محمد نذیر ۱ : ۱۲
 روبینه ترین ۴ : ۱۸۱
 رئیس نعمانی ۱ : ۱۰۲ . ۳ : ۱۴۵
 ریاض . محمد ۲ : ۷۱
 سمنانی . علاء الدوله ۳ : ۱
 شاد . حسین کاظمی ۴ : ۱۰۱
 شاکر القادری ۴ : ۹۹
 شفا . محمد حسین خان ۴ : ۲۰۷
 شمس الدین احمد ۴ : ۱۰۳
 صداقت کتجاهی . محمد ماه ۲ : ۶۸
 ظفر . محمد سرفراز ۱ : ۱۰۵

عابدی ، امیر حسن ۱ : ۶۵
 عبادیان ، محمود ۲ : ۴
 غلام نظام الدین ۳ : ۱۵۷
 قاسمی ، شریف حسین ۱ : ۸۸
 کلثوم ابو البشر ۳ : ۱۴۹
 مایل هروی ، نجیب ۳ : ۱ ، ۴ ، ۶۹
 مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۳ : ۷۱
 مصفا ، مظاہر ۳ : ۱۴۸
 معین نظامی ۳ : ۱۵۷
 منزوی ، احمد ۲ : ۵۴
 میر میران ، معزالدین محمد حسین اردستانی ۴ : ۱
 نامی ، سلطان محمود ۴ : ۱۰۰
 نقوی ، علیرضا ۳ : ۶۰
 نوشاهی ، عارف ۱ : ۱۸۱ ، ۲ : ۱۸۳ ، ۳ : ۱۸۳ ، ۴ : ۱۸۷
 نوشاهی ، گوهر ۲ : ۱۱
 وارث سرھندی ۴ : ۱۶۵
 وکیلی ، بہاء الدین ۴ : ۱

چاپ متون

جمالیہ : حوراثیہ
 حوراثیہ : جمالیہ ۱ : ۳۴ - ۳۹
 سرسماع ۳ : ۹ - ۱۶
 شرح اسماء الحسنی ۱ : ۱۵ - ۳۳
 شرح حدیث ارواح المؤمنین ۳ : ۷ - ۲۱
 شطرنجیہ ۳ : ۲۲ - ۲۹
 طریق ختم احزاب ۱ : ۴۰ - ۴۶
 فرحۃ العاملین و فرجۃ الکاملین ۳ : ۳۰ - ۵۹

معرفی متونِ قدیم و نسخه های خطی

- آئینہ حیرت (فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیرمطبوعہ تذکرے) ۳ : ۱۵۹
- بیاض (یک بیاض نادر خطی) ۱ : ۶۵
- تلاتہ غسالہ (بنگال کی فارسی، اودو اور عربی تصانیف کی فہرست، تلاتہ غسالہ، ایک تعارف) ۳ : ۱۴۹
- حدیقہ ہندی (تذکرہ حدیقہ ہندی) ۲ : ۱۷
- ذخیرۃ الملوک (ذخیرۃ الملوک مؤلفہ میر سید علی ہمدانی - ایک مطالعہ اور تحقیق) ۲ : ۷۱
- زبدۃ الاخبار فی سوانح الاسفار (دریچہ ای بہ شیراز قرن نوزدہم میلادی) ۱ : ۸۸
- صد ہند لقمان (رضا لائبریری رام پور میں میر علی الکاتب سلطانی ہروی کی تحریریں) ۴ : ۲۰۷
- طور معنی (فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے) ۳ : ۱۵۹
- کلیات فاتر دہلوی (کلیات فاتر دہلوی - تعارف اور انتخاب کلام) ۴ : ۱۳۳
- مناجات خواجہ عبدالقہ انصاری (رضا لائبریری رام پور میں میر علی الکاتب سلطانی کی تحریریں) ۴ : ۲۰۷
- مونس العشاق ۲ : ۵۴

نقد و معرفی کتابہای چاپی جدید

- اشکبا و خونہا ۲ : ۶۰
- باکاروانِ حلہ ۳ : ۷۱
- پاکستان میں فارسی ادب، جلد چہارم ۴ : ۲۷
- الجانب الغربی فی حل مشکلات الشیخ محی الدین ابن عربی ۲ : ۱۶۶
- دستور مختصر زبان درسی ۴ : ۲۳۴
- رستاخیز ۴ : ۲۳۴
- سبع سنابل ۳ : ۱۹۱
- سوز و ساز ۴ : ۲۳۳
- سیری در گلریزِ نخبشی ۴ : ۲۳۲
- شعر فارسی بعد از انقلاب ایران ۴ : ۲۳۵

- غایۃ الامکان فی درایۃ المکان ۱ : ۱۸۳
 فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ۳ : ۱۸۳
 فارسی اصطلاحات سازی - کتابیات ۳ : ۱۹۴
 فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (سہ جلد اول) ۴ : ۶۹
 گل و بلبل ۴ : ۲۳۲
 مقامات مظہری ۱ : ۱۸۱
 مناہج الطالبین و مسالک الصادقین ۴ : ۲۳۱
 نوریۃ سلطانیہ ۲ : ۱۶۲
 ہفت فلک ۴ : ۲۳۵

شرح احوال و آثار

- غلام حسین ملتانی (غلام حسین شہید ملتانی کا فارسی کلام) ۴ : ۱۸۱
 فائز دہلوی (فائز دہلوی : کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام) ۴ : ۱۳۳
 معین الدین چشتی (شمہ ای از زندگی و آثار خواجہ اجمیر) ۱ : ۴۸
 بکدل چشتی (احوال و آثار فخر الشعراء بکدل چشتی) ۲ : ۱۱

تحقیقات و مباحث ادبی

- ایران میں اقبال کی روز افزون مقبولیت ۱ : ۱۵۰
 برتھگیویر پاک و ہند میں مطالعہ سعدی ۱ : ۱۰۶
 سعدی در ادب و دانش چک ۲ : ۴
 کشمیر میں فارسی ادب - ایک جائزہ ۴ : ۱۰۳
 گامی چند با کاروان حُلّہ ۳ : ۷۱

زبان شناسی

- فارسی پر قدیم اردو کے اثرات ۲ : ۱۰۶
 فارسی زبان اور متعربین ۴ : ۱۶۵

شعر فارسی

- ۱ : ۱۰۲ - ۱۰۵ : ۲، ۶۸ : ۳، ۱۶۵ - ۱۶۸ : ۴، ۱۹۹ - ۱۰۲

THE IQBAL ACADEMY
PAKISTAN'S QUARTERLY

Iqbal Review

Frontier Thinking
in

- IQBAL STUDIES
- PHILOSOPHY
- METAPHYSICS
- TRADITION
- LITERATURE
- SOCIOLOGY
- HISTORY
- ISLAMIAT
- ARTS
- MYSTICISM

LOCAL

FOREIGN

- | | | | |
|-----------------------------|------------|--|----------|
| 1. SINGLE COPY | - Rs. 20/- | 1. ANNUAL SUBSCRIPTION | - \$10/- |
| 2. SINGLE COPY FOR STUDENTS | - Rs. 15/- | 2. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR STUDENTS | - \$7/- |
| 3. ANNUAL SUBSCRIPTION | - Rs. 60/- | 3. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR INSTITUTIONS BASED ABROAD | - \$15/- |

IQBAL ACADEMY, PAKISTAN
116-McLEOD ROAD, LAHORE, PAKISTAN.

مهم ترین و اصل ترین مآخذ درباره تأثیر دوران فارسی در شبه قاره پاکستان و ہند

فہرست مشترک

نسخہ های خطی فارسی پاکستان

تأیید

احمد مسزوی



مرکز تحقیقات اسلامی و علوم اجتماعی پاکستان

- جلد اول: تفسیر، تجوید، دوبارہ قرآن، ریاضی، ستارہ شناسی، علوم غریبہ، طبیعیات، پزشکی، کیمیا، چنددانشی - بہا ۱۵۰ روپیہ
- جلد دوم: منطق، حکمت و فلسفہ، ملل و نحل، کلام و عقاید - بہا ۵۰ روپیہ
- جلد سوم: عرفان - بہا ۱۰۰ روپیہ
- جلد چہارم: ہندوینی، فلسفہ عملی، پیشہ ہا و آداب پیشہ وران
- جلد پنجم: نامہ نگاری و فہرستوارہ کتابہای فارسی پیرامون نامہ نگاری و دبیری - بہا ۱۰۰ روپیہ

از انتشارات

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
۱۱- مسجد روڈ، ایف ۳/۶ - اسلام آباد

DAHESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

Vol. 1 No. 4 Winter 1986

Editor : S. Arif Naushahi.

Honorary Advisor : Dr. S. Ali Raza Naqvi.

Published by:
Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran
House No. 25, Street No. 27, F-6/2, Islamabad, Pakistan

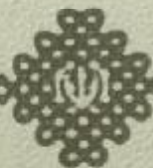
Printed at Manza Printing Corporation, Rawalpindi.

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

Vol. 1 No. 4 Winter 1986

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.



Price : Rs. 10